

تاریخ

نشریه گروه آموزشی تاریخ

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه تهران

ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی

شماره دوم - جلد اول

۲۵۳۶ شاهنشاهی

TARIKH

Bulletin of Department of History
Faculty of Letters and Humanities
University of Tehran

۱۱۵
A Supplement
to
the Journal
of the Faculty of Letters
and Humanities

۱۱۵
Vol I, No. 2

1977

تاریخ (۲)

مجله علمی و ادبی

۲

۵

۲۰

تاریخ

نشریه گروه آموزشی تاریخ

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه تهران

اسکن شد

ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی

شماره دوم - جلد اول

۲۵۳۶ شاهنشاهی

دکتر عباس زریاب

نام یکی از هفت خاندان بزرگ

دوره

پارثی و ساسانی

در باره هفت خاندان بزرگ که در دوره پارثی و ساسانی بزرگترین خاندان‌های اشرافی ایران بوده‌اند سخن بسیار گفته شده است (نولدکه، ترجمه تاریخ طبری ص ۴۳۷ و موارد متعدد دیگر؛ کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، متن فرانسوی ۱۹۴۴ صفحات ۱۰۳ تا ۱۱۱؛ مارکوارت، مجله انجمن خاورشناسان آلمانی ج ۴۹ ص ۶۳۹؛ یوستی، نامنامه ایرانی در مواضع متعدد)، این خاندان‌های بزرگ در عربی اهل البیوتات خوانده شده‌اند که اصطلاح پهلوی آن واسپوهران و صورت آرامی آن باربیتان بوده است. منبع اصلی درباره این هفت خاندان بزرگ تاریخ طبری است. يك جا در ذکر پادشاهی بهشتاسپ (گشتاسپ) گوید: وانه رتب سبعة نفر من عظماء اهل مملكته مراتب وملك كل واحد منهم ناحية جعلها له (ص ۶۷۵ از دوره اول چاپ لیدن). چند صفحه بعد باز درباره گشتاسپ میگوید: فكان ممن رتب بهشتاسپ من المراتب الشريفة وسماهم عظماء بهكابد ومسكنه دهستان من ارض جرجان و قارن الفهلوی ومسكنه ماه نهاوند و سورين الفهلوی و مسكنه سجستان و اسفنديار الفهلوی ومسكنه الری (ص ۶۸۳). مضمون این دو بیان طبری این است که گشتاسپ هفت تن از بزرگان مملکت خود را رتبه اشرافی داد و بهر يك از ایشان ناحیه‌ای از

مملکت خود را بخشید و عبارت دیگر گشتاسپ نواحی بزرگی از مملکت را به اقطاع به این هفت تن داد و بدین ترتیب روش فتودالی را در مملکت مستقر ساخت. میدانیم که نظام فتودالی از مختصات دوره پارثی بود و در عبارت طبری سه تن از این بزرگان فهلوی = پارثی خوانده شده اند. بنابراین بجای انتساب زمان این واقعه به دوره اساطیری باید آن را بدوره تاریخی و در حقیقت به دوره پارثی منسوب کرد و بجای گشتاسپ یکی از پادشاهان اشکانی را فرض کرد (مارکوارت در مقاله مذکور). درست معلوم نیست که این هفت خاندان در دوره های مختلف بجز داشتن املاک وسیع و رتبه اشرافی چه مزایای مهم دیگری داشته اند. علاوه بر این، اعتبار این خاندان ها در همه ادوار در اوج و اعتبار نبوده است و بعضی وقت ها شاید بعضی از آنها از اهمیت و اعتبار برخوردار نبوده اند (رجوع شود به مقاله والتر هنینگ، وداع با خاقان آق- آقتران، مجله مدرسه مطالعات شرقی و افریقائی لندن ۱۹۵۲ ص ۵۱۰). نیز ممکن است که بعضی از این خاندان ها بفراموشی سپرده شده و بعضی دیگر جای آنها را گرفته باشند (من در مقاله دیگری در این موضوع بحث خواهم کرد). بنابراین شاید کوشش برای پیدا کردن هفت نام برای هفت خاندان مستمر بجائی نرسد. مثلاً کریستن سن (در کتاب مذکور) خود ساسانیان را یکی از این هفت خاندان دانسته است. این نظر بهیچ وجه درست نمی نماید بدلائل ذیل:

۱- طبری چنانکه دیدیم تاسیس هفت خاندان را به گشتاسپ نسبت می دهد و میگوید که او بهفت تن از بزرگان مملکت رتبه اشرافی بخشید. نسب ساسانیان را خداینامه بهمین گشتاسپ میرساند (رجوع شود مثلاً به تاریخ طبری آغاز تاریخ ساسانیان)، پس بنابراین ادعا ساسانیان بجز آن هفت خاندان هستند.

۲- این نسب معمول است و در زمانهای بعد جعل شده است زیرا در کتیبه کعبه زرتشت از آن اثری نمی بینیم و اگر جعلی نبود دلیلی نداشت که ساسانیان فقط نسب خود را تا ساسان پدر پاپک برسانند و از آن فراتر نروند و خود را ساسانیان بخوانند؛ بنابراین اجداد ساسانیان در دوره پارثی اهمیتی نداشته اند که جزو

خاندان‌هان درجهٔ اول بشمار آیند و ما میدانیم که این هفت خاندان در دورهٔ پارثی اهمیتشان بیشتر از دورهٔ ساسانی بوده است (بدلیل ماهیت فتودالی آن دوره).

۳- در ترجمهٔ فارسی بلعمری از تاریخ طبری آمده است: و اندر عجم هفت اهل بیت را تاج بود که بر سر توانستندی نهادن؛ او (هرمز) یکی از آن اهل بیت بود، اما تاج کسری مهمتر از تاجهای ایشان بود (ص ۳۳ از چاپ عکسی بنیاد فرهنگ). پس کسری یا پادشاه ساسانی بجز آن هفت خاندان بوده است.

چنانکه از عبارت طبری برمی آید نام چهار خاندان از هفت خاندانی که گشتاسپ معین کرده بوده است معلوم بوده است که نام سه خاندان خوانا و معروف است (قارن، سورن، اسفندیار) و نام یکی (بهکاسد) ناخوانا است. نولدکه در ترجمهٔ تاریخ طبری اعتراف کرده است که نمی تواند این کلمه را بخواند اما مارکوارت در مجلهٔ انجمن خاورشناسان آلمانی (ج ۴۹) کوششی بکار برده است که این کلمه را بخواند و با آنکه محققان دیگر نظر او را پذیرفته اند بنظر اینجانب توفیقی نیافته است.

مارکوارت بیک نکته خوب متوجه شده است که بیرونی در الآثار الباقیه ضمن شمردن القاب پادشاهان جزء لقب پادشاهان جرجان را اناهبذ ذکر کرده است و این اناهبذ را بهکاسد مذکور در طبری یکی است. اما او اناهبذ را محرف اسپاهبذ و بهکاسد را محرف صفاهبذ دانسته و بدین ترتیب نام این خاندان را اصفهبذ گفته است و با توجه باینکه اصفهبذ از خاندانهای بزرگ دورهٔ ساسانی، و شاید هم یکی از هفت خاندان بزرگ، بوده اند نظر مارکوارت مقبولیت یافته است. اما بدلائل ذیل این نظر درست نتواند بود:

۱- طبری کلمهٔ اصفهبذ را می شناخته و آن را بکار برده است و خود او اهل طبرستان بوده و میدانسته است که مسکن این خاندان در طبرستان بوده است. از این رو ممکن نیست که او اصفهبذ را بصورت صفاهبذ بنویسد تا کاتبان آن را به بهکاسد تحریف کرده باشند.

۲- بیرونی کلمهٔ اصفهبذ را می شناخته و در همان فهرست پادشاهان جزء

اصفهبذرا لقب ملوك طبرستان گفته است و بنا بر این ممکن نیست یکجا و در يك فهرست آن را بصورت اصفهبد و لقب پادشاه طبرستان و در جای دیگر در همان فهرست آن را بصورت اسپاهبد و لقب پادشاه جرجان ذکر کند و این صورت آخری به اناهدب تحریف یابد.

۳- مسکن اصفهبذان در طبرستان بوده است در صورتیکه مسکن بهکاسد در دهستان جرجان و اناهدب لقب پادشاه جرجان بوده است. از این استدلال نتیجه میگیریم که بهکاسد و اناهدب یکی است ولی هیچیک از این دو کلمه با اصفهبد یکی نیست. کلید حل مشکل در تاریخ طبرستان محمد بن اسفندیار کاتب است. در تاریخ طبرستان (ص ۱۶۳ چاپ عباس اقبال) آمده است: در حال اصفهبد مسرعی بگرجان دوانید پیش نهاده صولیه... و در صفحه ۱۶۴ از همان کتاب آمده است: نهبدصول گفت اگر من ترا کفارت این سوگند خلاصی نمایم... از این دو عبارت تاریخ طبرستان معلوم می شود که نهبد عنوان پادشاه گرجان بوده است و پادشاهان آن را بصورت جمع مکسر عربی نهاده می گفته اند. پس نهبد صورت دیگری از اناهدب است بدلیل آنکه هر دو کلمه عنوان پادشاهان گرجان بوده است و این هر دو کلمه با بهکاسد یکی است یعنی در حقیقت بهکاسد صورت قدیمتر اناهدب و نهبد بوده است زیرا بهکاسد مسکنش در دهستان و جرجان بوده است.

این کلمه نهبد و اناهدب با ناهاپت که از عناوین خاندانها در زبان ارمنی بوده است یکی است (یوستی، نامنامه ایرانی ذیل اناهدب و ناهاپت). مورخان ارمنی از شخصی بنام اناک نام می برند که از نهاپت های پارت بوده است و خسرو بزرگ پادشاه ارمنستان را بخیانت کشته است (اگاثانگوس بنقل خانم شومون در کتاب تحقیقات در تاریخ ارمنستان از زمان آغاز ساسانیان تا مسیحیت در ارمنستان ص ۴۹). پرکپ مورخ رومی از نابدس نامی که فرمانده سپاه انوشروان در جنگ بارو میان بوده است سخن میگوید و این نابدس با همان نهبد و ناهاپت یکی است (یوستی نامنامه ایرانی ذیل نابدس). در کتیبه پایقلی که بامر نرسی در گردنه پایقلی واقع در کردستان (اکنون در خالک عراق)

برسنگ بدوزبان پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی کنده شده است از شخصی که عنوان نهابت داشته و ساتراپ دماوند بوده است نام برده شده است. (مقاله مذکور هنینگ ص ۵۱۱ حاشیه). بنابراین کلمه مذکور در دوره ساسانیان رواج داشته و تا قرن چهارم هجری معروف بوده است و بدین ترتیب کلمه ناخوانای بهکاسد و نام یکی از خاندان‌های هفت گانه بزرگ روشن می‌شود. اکنون باید دید نهید صول و نهاده صولیه در عبارت تاریخ طبرستان چه معنی می‌دهد. در فهرستی که بیرونی در الآثار الباقیه (ص ۱۰۱-۱۰۰) از القاب پادشاهان می‌دهد لقب پادشاهان جرجان را اناهید و لقب پادشاهان دهستان را صول ذکر می‌کند. از اینجا پیداست که اگر گران و دهستان در زمان پارثیان و اوایل ساسانیان يك ناحیه را تشکیل میدادند در اواخر ساسانیان و اوایل اسلام چنین نبوده است زیرا بیشترین القاب از اواخر ساسانیان است. بموجب روایتی که از طبری در سلطنت خسرو انوشروان در دست است صول نام قومی بوده است که خسرو بیشتر افراد آن را بقتل رسانده است و نیز خسرو در ناحیه صول در گران است حکاماتی برای دفع حملات دشمنان ساخته بوده است (طبری چاپ لیدن ردیف اول ص ۸۹۴ و ۸۹۵). در فتوح البلدان بلاذری در فصل فتوح جرجان و طبرستان می‌خوانیم که یزید بن مهلب در زمان سلیمان بن عبد الملك بن مروان بجنگ گران و طبرستان رفت و برگران دیواری از آجر بود که بمنزله استحکامات در برابر ترك‌ها بود. و نیز در طبری وقایع سال ۹۸ (خلافت سلیمان بن عبد الملك) می‌خوانیم که مردم دهستان طایفه‌ای از ترك بودند و دهقان (پادشاه و امیر) دهستان صول نام داشت. و نیز در طبری در وقایع سال ۹۸ از قول راوی دیگری بجز ابو مخنف می‌خوانیم که یزید پس از مصالحه با صول و فتح دهستان با اهل جرجان صلح کرد. و نیز در همان سال در روایت دیگری از طبری آمده است که صول ترك در دهستان و در جزیره‌ای از دریای خزر سکونت داشت و میان او و فیروز (فیروز بن قول؟) مرزبان جرجان جنگ بود و در حقیقت صول به اراضی فیروز مرزبان جرجان دست اندازی می‌کرد. تحقیق در این روایات مجالی بیشتر می‌خواهد اما آنچه می‌توان

استنباط کرد این است که از زمان فیروز پادشاه ساسانی ویا پیش از آن قومی از ترك بنام صول از سمت شمال بردهستان و گرگان تاخت آورده و سرانجام بردهستان مسلط شده است و خسرو انوشیروان در گرگان استحكاماتی در برابر حملات این قوم ساخته بوده است که در زمان حملهٔ عرب برجای بوده است و بهر حال ناحیهٔ دهستان از گرگان جدا شده است. امرا و پادشاهان دهستان صول خوانده می شده اند و مرزبانان جرجان اناهیذ یا نهید خوانده می شده اند و پس از فتح گرگان و دهستان از طرف مسلمانان و یکی شدن مجدد آن دو ناحیه بازماندگان امرای گرگان و دهستان را نهید صول یا نهابدهٔ صولیه می گفته اند.

دکتر منوچهر ستوده

درویشان مازندران

حملة خانمانسوز چنگیز و یورشهای بنیان برانداز تیمور، سرزمین ایران را چون موی زنگی درهم انداخت. از شهرها و آبادیهایی که در مسیر این دو تن بود، اثری نماند. آثار تمدن شهری از خانه و مسجد و کوی و برزن و کاریز یکسره از میان رفت و ساکنان این آبادانیا همچون گوسفندانی که به کشتارگاه برند از دم تیغ گذشتند.

کسانی که از زیر شمشیر اینان گریختند و خونی در رگهایشان جریان داشت، این فاجعه جانسوز یا آثار آن چنان ضربه‌ای بر اعصاب ایشان وارد آورد که مجبور شدند از دور راه يك راه را برگزینند. یا همچون متصوفان صدر اسلام به انزوا و گوشه‌نشینی پردازند و گلیم خویش را از موج حوادث بر کنار کشند، یا چون درویشان قرن هشتم و نهم هجری در مقابل ستم و زورگوئی‌هایی که بر اثر پاشیدگی سازمان اجتماعی به وجود آمده بود، ایستادگی کنند و سعی کنند که دست غرقه شدگان را نیز بگیرند.

مازندران همچون سایر قسمتهای ایران گرفتار این بلای آسمانی شد. دوبار سم ستوران مغول به اینجا رسید و دوبار هم تیمور از دوجبهه مختلف به این خاک حمله کرد. مردم مازندران پیش از حمله‌های چنگیز و یورشهای تیمور نیز گرفتار عاملان بیگانه و لشکر کشیهای بی‌رویه سلسله‌های مختلف بوده‌اند.

حکام خلفا از ۱۳ هجری زمان عمر تا ۲۸۲ هجری زمان معتمد خلیفه عباسی هریک کیسه‌ای دوختند و از ثروت مازندران مال و منالی اندوختند. فرمانروایان آل طاهر از ۲۲۵ تا ۲۵۲ هجری براین سرزمین حکومت داشتند و باج و خراج می‌گرفتند. فرمانروایان سامانی از سال ۲۸۷ تا ۳۰۱ هجری دست خالی به مازندران آمدند و دست پربیرون رفتند. فرمانروایان آل بویه از سال ۳۵۰ تا ۳۸۱ به مدت سی سال از دارائی مازندران استفاده‌ها کردند.

حکام سلجوقی و خوارزمشاهی از سال ۴۳۲ تا ۶۰۷ با اینکه دیررسیدند اما سهم بیشتری نصیبشان شد.^۱ سلطان مسعود غزنوی یکبار به مازندران لشکر کشید و پس از جنگ در خالک‌ناتل به آمل بازگشت. ابوالفضل بیهقی را خواست و دستور داد تا هر چه می‌گوید بنویسد و فردا از مردم آمل بخواهند:

«زرنشابوری هزار هزار دینار و جامه‌های رومی و دیگر اجناس هزار تا و محفوری و قالی هزار دست و پنج هزار تا کیش» ابوالفضل بنوشت و به مأموران داد تا به نظر آملیان برسانند. آملیان اظهار کردند که ما قدرت پرداخت چنین مالی را نداریم. سلطان مسعود گفت «اگر نمی‌پردازند بوسهل اسمعیل را باید به شهر فرستاد تا بهلت (به زور چماق) از مردم بستاند بر مقدار بسیار».

اعیان شهر روز بعد آمدند و گفتند «ما از تهیه چنین مالی عاجزیم». «وزیر، بوسهل اسمعیل را بخواند و این اعیان را بدو سپرد و به شهر فرستاد و بوسهل دیوانی بنهاد و مردم را در پیچید و آن مردم که به دست وی افتاد گریختگان را

۱- سنوات حکمرانی این فرمانروایان از کتاب مازندران و استراباد رابینو متن انگلیسی ص ۱۳۸-۱۳۶ نقل شده است.

می‌دردادند و در هیچ جای شهر نمی‌نهند که آنجا بدان درافغان نباشد و سوار و پیاده می‌رفت و مردمان را می‌گرفتند و می‌آوردند و برات لشکر بیستگانی روان شد بر بوسهل اسمعیل و آتش در شهر زدند و هر چه خواستند می‌کردند و هر که را خواستند می‌گرفتند و قیامت‌رامی‌مانست. تا در مدت چهار روز صد و شصت هزار دینار به لشکر رسید و دوچندین بسته بودند به گزاف و بدنامی سخت بزرگ حاصل شد^۲.

این گوشه‌ای از وضع مردم ستم دیده این سامان بود.
امیر ولی حاکم استرآباد مردی ستم‌پیشه بسود . میرظهیرالدین درباره او می‌نویسد:

«واقعاً مردم استرآباد از میرولی آزرده بودند که با ایشان ظلم و ستم می‌کرد. چه زن و دختر مردم را که شکلی داشتند طمع می‌کرد^۳.
میان امرای سلسله‌های مختلف که در دشت و کوه مازندران حکمروائی داشتند افرادی جابر و ستمکار پیدا می‌شد که ایشان نیز به نوبه خود به مال و جان اهالی دست درازی می‌کردند.
همین بی‌رسمیها و ناعدالتیها بود که مردان پایداری چون شیخ خلیفه را به وجود آورد.

نویسنده روضه‌الصفا درباره این مردمی‌نویسد که در مازندران درویشی بود پاکبزه روزگار شیخ خلیفه نام داشت . ابتدا به طلب علم مشغول بود و قرآن را حفظ کرده به تجوید می‌خواند و از علم فراست اطلاعی داشت. ترك تحصیل ظاهری کرد و مرید شیخ بالوزاهد شد که در آمل به سر می‌برد. ظاهراً از شیخ آنچه که می‌خواست نیافت. روی به خانقاه رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی آورد و ملازمت

۲- تاریخ بیهقی چاپ دکتر غنی و دکتر فیاض ص ۴۶۱ و ۴۶۲.

۳- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران چاپ دارن ص ۴۱۸.

او اختیار کرد. روزی شیخ علاءالدوله از او پرسید که به کدام يك از مذاهب اربعه مقیدی؟ گفت «ای شیخ آنچه من می‌طلبم از این مذاهبها بالاتر است». دواتی پیش شیخ بود. آن را چنان بر سر وی زد که بشکست. شیخ خلیفه که گمشده خود را در خانقاه شیخ علاءالدوله هم نیافت. از سمنان به سبزوار رفت و در مسجدی فرود آمد و چون قرآن به آواز خوش و بلند می‌خواند خلقی کثیر مرید و معتقد او شدند. فقهای شهر انکار او کردند و او را از نشستن در مسجد منع نمودند. مفید نیفتاد. از اینرو به قتل شیخ کمر بستند. میان اتباع شیخ و فقها نزاع کلی دست داد.

در همین زمان شیخ حسن در قریه جور از تحصیل علم فراغت یافت و به مقام مدرسی رسید. یکی از شاگردان او دست ارادت به شیخ خلیفه داده بود و این خود سبب رواج عقاید او شد. روزی شیخ را به ستون مسجد به حلق آویخته دیدند. طرفداران او آزرده خاطر شدند و به شیخ حسن جوری پیوستند.^۴

شیخ حسن جوری و درویش باباهلال بی واسطه مرید شیخ خلیفه بودند و سید عزالدین سوغندی به واسطه شیخ حسن جوری لباس فقر در برداشت.^۵ خرقة سید عزالدین سوغندی بدین موجب به امام جعفر الصادق علیه السلام می‌رسد:

سید عزالدین مرید شیخ حسن جوری و او مرید بالوزاهد و او مرید شیخ شمس الدین محمد مجرد و او مرید شیخ فضل الله و او مرید شیخ تاج الدین علی و او مرید شیخ شمس الدین کافی و او مرید شیخ عیسی ثانی و او مرید شیخ شمس الدین محمد صدیق و او مرید شیخ عیسی کامل و او مرید شیخ محمد عباد و او مرید شیخ آدم و او مرید شیخ جمال الدین طیفور و او مرید شیخ بایزید بسطامی و او مرید امام جعفر الصادق علیه السلام.^۶

۴- روضة الصفا دو صفحه آخر مجلد پنجم از چاپ سنگی.

۵- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ص ۳۲۸.

۶- همین کتاب ص ۳۳۷.

سیدقوام الدین حسینی مرعشی پیشوای درویشان مازندران

سیدقوام الدین سیدی زاهد و عابد و متدین و متورع بود. از مناهی و معاصی اجتناب داشت. زایر بیت الله الحرام بود. پس از فراغ از تحصیل علوم دینی به زیارت مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام رفت^۷ و پس از بازگشت دست در دامن سیدعزالدین سوغندی زد و نصایح درویشانه او را به سمع رضامی شنید، خاطرش به گوشه نشینی و ترک دنیا مایل شد و به ریاضت نفسانی و ترک شهوات جسمانی مشغول گشت و اربعینی در خدمت شیخ برآورد. پس از اواجازه خواست و روانه وطن شد. چون مدتی در دابو به سر می برد باز جهت تزکیه نفس به نشستن اربعین مایل گردید. پس از زیارت مشهد علی بن موسی الرضا نزد شیخ رفت و منزوی شد و اربعین دیگر برآورد.^۸

میرقوم الدین که در مکتب درویشی سیدعزالدین سوغندی پرورش یافته بود و از درویشان تندرو افراطی و معتقد به اصل مساوات و برابری بود، در گوشه دابو آرام نشست و به تبلیغ مرام و مسلک خود پرداخت. دردمندان و آزردهگان از دور و نزدیک بر او گرد آمدند و پس از کسب فیض از سخنان درویشانه او به دورترین نقاط مازندران می رفتند و سخنان ناگفته را می گفتند. و سروصدای مسلک جدید بلند شد و خاص و عام روی بدو آوردند. خواص برای اینکه وضع و موقع خود را استوار و پایدار سازند و عوام بدان سبب که سهم بیشتری از دنیا بگیرند و با خواص بر سر یک سفره بنشینند.

از خواص، کیا افراسیاب چلاوی بود. او پیش از این سردار سپاه مازندران بود. در این وقت (۷۵۰ هجری) ملک فخرالدوله حسن باوندی را به قتل آورده و خود زمام امور مازندران را به دست گرفته بود.

حکمرانان اطراف او را بدین کار سرزنش می کردند و به مخالفت با او برخاسته بودند. کیا جلال الدین ممثیر - حاکم فیروز کوه - و بولاد قیانام که از جانب امیر ولی

۷- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ص ۳۲۷.

۸- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ص ۳۳۶.

استرآبادی حاکم دماوند بود و در قلعه اسکن نشسته بود و کیا اسکندر سیاوش که از قبل ملک فخرالدوله حسن داروغه سوادکوه بود و کیا حسن کیای ضماندار که همیشه کیا افراسیاب چلاوی را داشت و لارجان را به ضمان گرفته بود و هر ساله وجه الضمان را به عاملان ملک فخرالدوله حسن می داد ، جمله کی به مخالفت افراسیاب برخاستند و پیغامهای تندوتیز برای او فرستادند.^۹

کیا افراسیاب که از هر طرف راه را بر خود بسته دید و از کرده خود نیز پشیمان شده بود، راهی جز این ندانست که دست توبه و انابت به دامن میر قوام الدین زند تا زشتی عمل خود را زیر ستر درویشی بپوشاند و جلوه دهان مردم را بگیرد و استقلالسی در حکومت خود پدید آرد. از این رو به طرف دابو به راه افتاده و به خدمت سید قوام الدین رفت و از در توبه در آمد و مظاهر از فسق و فجور دست برداشت .

کیا افراسیاب چنانکه عادت سپاهیان آن روزگار بود، موی بلند یا «کلالک» داشت و از شمار کلالک داران بود که در آن زمان بسیار به خود می بالیدند.

میر قوام الدین به دست خوی موی بلند او بتراشید و طایقه درویشانه بر سر او نهاد و او را به مریدی قبول کرد و لقب «شیخی» را به نام او در افزود و اولاد او نیز بعدها به همین لقب معروف شدند.

لقب «شیخی» تازگی نداشت و میر قوام الدین این لقب را از خود بر او نهاد سابقه این لقب به حدود سال ۷۴۰ هجری می رسد. در این وقت میان وجیه الدین مسعود (۷۳۹-۷۴۵ هجری) و شیخ حسن جوری پس از مدت کوتاهی همکاری اختلاف شد و سربداران به دو گروه تقسیم شدند. آنانکه افراطی و تندرو بودند، درویش و شیخی خوانده شدند و میانه روها که طرفدار وجیه الدین مسعود بودند به نام «سربدار» معروف گشتند.^{۱۰}

ظاهر آ پیش از اینکه میر قوام الدین دست به کار تبلیغ مسلک درویشی و شیخی مازندران بشود، در این سرزمین بر اثر تبلیغات شیخ خلیفه و دیگران گروهی به این

۹- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ض ۳۳۸ تا ۳۴۰.

۱۰- نهضت سربداران خراسان ص ۶۰.

مسلک آشنائی داشته‌اند. و جیه‌الدین مسعود سرمداری که به اوج قدرت رسید به فکر تسخیر مازندران افتاد و خود بدانجا روی آورد. زیرا می‌دانست که در این ولایت بسیاری از شیخیان مقیم هستند.^{۱۱}

پس از اینکه خبر توبه کیا افراسیاب به آمل و سایر شهرها رسید، گروه گروه و دسته دسته نزد میر قوام‌الدین می‌آمدند و توبه می‌کردند و دست از فسق و فجور می‌شستند، درویش و شیخی می‌شدند و با کیا افراسیاب هم‌مسلکی پیدا می‌کردند.^{۱۲}

اکنون که کشاورز و بازاری و اهل حرفه با حاکم صاحب زمین هم مسلک شده‌اند و با او هم‌دوش گشته و در یک ردیف می‌نشستند، از هم مسلک خود توقعاتی داشتند و از اولباس و سلاح و غذا می‌خواستند. از طرفی حاکم مالک هم که اکنون رفیق شفیق شده‌است، باید از دبدبه و کبکبه خود بکاهد و حریف خانه و گرمایه و گلستان ایشان بشود. روزی کیا افراسیاب با فرزندان خود به حمام عمومی شهر رفته بودند. درویشان به رختکن حمام آمدند و راست پشتک‌ها را به تن کردند و بیرون رفتند و پیغام دادند که مانیز مریدانیم و قبا نداریم. تو که حاکم این ولایتی برای خود قبا و دیگری بفرمای بدوزند. این قبا را فلان درویش برداشت و پوشید و سپروشمشیر فرزندان او را می‌بردند و چنین پیغام می‌دادند که فلان درویش سلاح نداشت سلاح شما را برداشت و ببرد. شما را از اینها بسیار است، دیگری برای خود بردارید. با در وقت بریدن برنج به برنجزار اختصاصی کیا افراسیاب می‌رفتند و می‌گفتند که درویشان زراعت نکرده و توقع برنج دارند و خواهش می‌کنند که چند کر^{۱۳} برنج انعام فرمایند. کیا به ناچار می‌گفت که چند کر به درویشان بدهید. درویشان خود به برنجزار می‌رفتند و چند پشته برهم می‌بستند و هر پشته را یک کر می‌خواندند. اگر هر یک را صد کر اجازات بود، صد پشته می‌بست که حدود هزار کر معمولی باشد.

۱۱- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ص ۶۷.

۱۲- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ص ۲۳۱.

۱۳- به فتح کاف دسته برنج بریده را گویند.

کیا افراسیاب از زیاده روی و توقعات بی حساب درویشان به تنگ آمد و از این جریان که پیش آمده بود، وضع خود را ناپایدارتر می دید و ترسید که خلل در ارکان حکومت او پیدا شود. چاره جز این ندانست که خود را به دامان فقهای آمل اندازد و از ایشان یاری خواهد.^{۱۴}

در این هنگام در آمل شماره فقیهان بسیار بود. جمله گفتند که از ارادت مردم مازندران به این سید، بوی خلل در ارکان سلطنت تو می آید. افراسیاب پرسید «تدبیر این کار چیست و چه باید کرد؟»

فقها گفتند «بازبانی نرم و عباراتی شیرین باید میرقوم الدین را به دیوان آورد تا با او بحث شرعی کنیم و اثبات نمائیم آنچه او می گوید و می کند بدعت است و او را از درویشی منع کنیم. اگر قبول نکرد حبس و اخراج او امری ضروری است و خود نیز باید از طریقت اودست برداری و مردم مازندران را هم از روش او بازداري. شاید آنچه به فساد آمده باشد به صلاح آید.»^{۱۵}

سر انجام سید قوام الدین را به دیوان آوردند و فقها نیز گرد آمدند. چون ظاهر و باطن او به او امر شریعت غرا آراسته بود، ایرادی بدو نتوانستند گرفت. تنها ایرادشان این بود که ذکر جلی گفتن نا مشروع است.

افراسیاب سید را حبس کرد و به فقها سپرد تا هر چه از لوازم شرعی است درباره او به مورد اجرا گذارند. فقها سید را میان بازار آمل، دستار از سر برداشته، آزارش کردند و زاولانه بر سر نهاده، در زندان محبوس ساختند. افراسیاب از لباس فقر بیرون آمد و جامه خود بپوشید و به عصیان و شرب خمر مشغول گشت و در شهر و بازار منادی فرمود که هر که راست پشتك بپوشد بگیرند و آزارش کنند.^{۱۶}

۱۴- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ص ۳۴۲ و ۳۴۳.

۱۵- همین کتاب ص ۳۴۳.

۱۶- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ص ۳۴۴.

همان شب که سید قوام‌الدین در زندان بود، پسر افراسیاب - کیاسیف‌الدین - که ولی عهد او بود، قولنج کسرد و بمرد. مردم که چنین دیدند، مرگ او را حمل بر کرامت سید قوام‌الدین کردند. گروهی به زندان ریختند و بنداز سید گرفتند و با جمعیتی زیاد او را به دابو رسانیدند.^{۱۷}

شروع حکومت کیا افراسیاب در سال ۷۵۰ بود و تا سال ۷۶۰ مدت ده سال که سلطنت آمل را داشت، گاهی در لباس درویشی درمی آمد و به فریب مردم مازندران می پرداخت و گاهی به دفع درویشان می پرداخت، تا اینکه در سال ۷۶۰ یکسره از سید قوام‌الدین برگشت و مرتکب مناهی شد و در مجلس شراب گوشت خوک کباب کرد و خورد و به سب اهل زهد و تقوا پرداخت خصوصاً دستور داد تا مریدان سید قوام‌الدین را آزار و اذیت کنند. با اینکه بر درویشان تسلط داشت اما از افزوده شدن ایشان وحشت پیدا کرد. نزد کیا فخرالدین جلال در ساری و کیا شتاسف در قلعه توجی فرستاد و از ایشان کسب تکلیف کرد. این دو تن نیز به دفع سید قوام‌الدین راضی شدند.

کیا افراسیاب به طلب میر قوام‌الدین فرستاد. درویشان مانع رفتن او شدند و گفتند کیا افراسیاب خالی از خیالی نیست. میر قوام‌الدین از آمدن امتناع کرد و سخنان درشت پیغام داد.

افراسیاب که حال چنین دید با چهار تن از فرزندان و فرزند زادگان و نوکران موافق گفت «باید به سروقت سید برویم و او را و فرزندان او را با درویشان او محبوس گردانیم و اگر دستی از آستین بر آورنده قتل رسانیم.» افراسیاب چنین کرد و روی به ولایت دابو آورد.

سید قوام‌الدین به فرزندان و درویشان دستور صبر و ثبات قدم داد و گفت «قطعاً تفرقه به خاطر راه ندهند و خاطر از طرف خدای جمع دارند و حزم و طریق سپاهیگری از دست ندهند و بر خصم در محاربه مبادرت نمایند.»^{۱۸}

۱۷- تاریخ طبرستان و رودیان و مازندران ص ۳۴۵.

۱۸- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ص ۳۴۸.

سرانجام جنگ برپاشد . سادات دیدند که کیا افراسیاب بی پروا برایشان هجوم می کند. سیصد نفر از درویشان موافق معتقد پناه به پرچین زمین جلالک مار بردند و حوالی پرچین را آب بستند تا اسب و چهارپا نتوانند در گل ولای پیش روند. کیا افراسیاب پس از صف آرائی مبارز خواست. درویشان از جای خود بیرون نیامدند و پشت پرچین موضع گرفتند و چندان صبر کردند تا طرفداران کیا افراسیاب تیر باران کردند. درویشان نیز در جواب به تیر باران پرداختند تیری بر سینه افراسیاب رسید و از اسب در افتاد و بمرد و کیاسهراب و کیاحسن و کیا علی و کیا سهراسب فرزندان او نیز کشته شدند. دیگران چون چنین دیدند پابه فرار گذاشتند.

درویشان و فرزندان میر قوام الدین تا شهر آمل ایشان را دنبال کردند و هر که را در راه می یافتند سر از تن می انداختند. این شکست پراز رسوائی تناسال ۸۸۰ که میر ظهیر الدین تاریخ طبرستان خود را می نوشت به نام «جنگ جلالک مار پرچین» بر سر زبانها بود.^{۱۹}

آنچه از طرفداران کیا افراسیاب باقی ماندند به آمل آمدند و کیاسکندر را که در خانه گذاشته بودند با دوسه فرزند زاده کیا افراسیاب برداشتند و بگریختند و درویشان با غلغله و صلوات و تکبیر به آمل در آمدند و سید قوام الدین را سوار کرده به شهر آوردند.^{۲۰}

پس از ورود میر قوام الدین به آمل به فرزندان خود وصایائی گفت که هدف درویشی از سخنان او پیداست و راه و روش فرزندان و طرز مماشات ایشان را با خلق الله چنین بیان کرد:

«هرگز من طلب دنیا نکرده ام و مقصود من رضای خالق بیچون بوده است . اکنون نیز بجز آن ارادت دیگر نیست. اما چون تقدیر الهی بر این جاری بود که ممالک ما زندان را از ظلمت کفر و فسق و فجور به نور سرور منور گرداند و ظلم ظلمه

۱۹- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ص ۳۴۹ .

۲۰- همین کتاب ص ۳۵۱ .

را به صیقل عدل و راستی مصقول سازد و این معنی به قلم تقدیر چنان محرر بود که به دست این فقیر مهیا گردد. چون چنین باشد باید که شمارا همگی نظردر صلاح و فلاح برابا که ودایع خالق بیچونند بوده، در مقام عدل و انصاف صادق دم وثابت. قدم باشید و از محرومات و مکروهات مجتنب کشته، در کم آزاری کوشیده، با اهل اسلام وظایف عاطفت و مرحمت را مسلوك دارید و آن را از جمله طاعات و عبادات دانید و به تحقیق بدانید که سبب طرد مخالفان و عنایت و مرحمت حق تعالی بر این دودمان، رعایت و حمایت عجزه و مساکین است و ترویج دین حنیف را بر همه چیز مقدم باید ساخت و در قلع و قمع متمردان و مخالفان راه یقین سعی باید نمود و امر به معروف و نهی از منکر را که از اصول دین اند شعار و دثار خود باید ساخت تا روز قیامت نزد جد بزرگوار خود شرمنده و سرافکنده نگردند که من بجز عزلت و گوشه نشینی کلبه فقر چیز دیگر اختیار نمی کنم و شمارا مادام که بر طریق مستقیم سلوك کنید در اوقات صلوٰة به دعای خیر یاد می آرم و استعانت و توفیق از حضرت واهب العطايا مسألت می نمایم.»^{۲۱}

فرزندان پس از شنیدن این وصایا از پدر خود می خواهند که یکسره به کنج عزلت نرود و گوشه نشین نگردد چون اگر آن حضرت در این حال عزلت اختیار کند و منزوی شود یقین که درویشان تمام به متابعت او منزوی خواهند شد و از هار و اشجار دودمان سیادت را بی امداد زهاد و عباد و فقرای صالحین ثمره ای نبوده است. چشم داشت آنکه چندان عزلت اختیار نکند که آثار ایشان از این دیار بالکل رفع گردد.

سید قوام الدین گفت «خوش باشد بنا بر خاطر شما تا درویشان تفرقه نکنند و عزلت اختیار ننمایند موافقت می رود. اما صلاح نخواهم بست که نبسته ام.»^{۲۲}

سید قوام الدین سپس به تعیین سرور و سردار پرداخت. ابتدا سید عبدالله را

۲۱- تاریخ طبرستان و رویان ص ۳۵۶.

۲۲- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ص ۳۵۷ و ۳۵۸.

تعیین کرد تا سروری برادران را به عهده بگیرد . سید عبدالله قبول نکرد و به کنج عزلت خرامید. سید کمال الدین را که به سن پس از او بود برگزید. سید کمال الدین این سروری را پذیرفت و گفت که چون مرا لایق این منصب دانسته اید ، از صلاح دید من نمی باید انحراف جست. مجموع برادران و درویشان و موافقان گفتند که صلاح آنست که آن حضرت اشارت فرماید.^{۲۳}

سید کمال الدین در سال ۷۶۳ ریاست آمل را به سید رضی الدین - برادر خود - داد و بزرگان آمل و درویشان و ارباب و اهالی نثارها کردند و تهنیت گفتند و برای سایر برادران نیز نصیبی تعیین گرد و گفت «اگر ساری را از کیایان جلال گرفتیم بدانجا خواهیم رفت و اگر از ایشان شکست خوردم که در آمل هم نتوانیم ماند.»^{۲۴}

در جنگی که سید کمال الدین با کیایان جلال کرد ، درویشان و موافقان در رکاب بودند و گفتند سروجان و مال ما فدای حضرت قوام الدین و این خانواده بسا اقبال است و با غلغله و تکبیر و صلوات به راه افتادند. سید قوام الدین هم بر حسب وعده ای که با فرزندان خود کرده بود، بی سلاح بر اسب سوار شد و با ایشان اتفاق نمود.^{۲۵}

جنگ در گرفت و سرانجام سادات فاتح شدند. سید قوام الدین به بار فروشده (بابل امروز) نزول کرد و به ترویج امور دینی پرداخت و آثار فقه و فجره و ظلمه (منطور کیا و شتاسف جلال است) را از صفحه ایام محو گردانید. سکان آن دیار که آثار سعادت دارین در جبهه آل هاشم مشاهده می کردند، جوق جوق و فوج و فوج و گروه گروه می آمدند و بیعت می کردند و بعضی در لباس فقر در آمدند و درویش می گشتند.^{۲۶}

در شکست کیا و شتاسف جلال و فتح قلعه توجی، با اینکه نخستین فتح سید کمال - الدین بود و همچون فاتحان باید به فخر و مباهات پردازد اما اعمالی که پس از فتح و غلبه

۲۳- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ص ۳۶۰.

۲۴- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ص ۳۶۱.

۲۵- همین کتاب ص ۳۶۳.

۲۶- همین کتاب ص ۳۶۳.

کرده است بی شبهات به اعمال فتیان و راد مردان نیست. شاید این خود سیاستی بود تا مسلک درویشی تأثیر و رسوخ بیشتری در دل مردمان کند. سید کمال الدین به دست خود کشتگان را کفن و دفن کرد وزن کیا وشتاسف را که همشیره ملک- فخرالدوله حسن بود با اطفال او احترام کرد و به او اجازه داد تا مال و اسباب خاصه خود را بردارد و او را به خانه کدخدائی برد و بدو سپرد و دختر کیا وشتاسف جلال را به عقد خود در آورد.^{۲۷}

مسلک درویشی با تبلیغ به کوهپایه‌ها نیز رسیده بود.

پس از فتح ساری و تسلط بر آن شهر سید کمال الدین قصد کوهپایه‌ها کرد و ابتدا روی به فیروز کوه آورد. سید ظهیر الدین می‌نویسد «و مردم کوهستان را نیز روی ارادت به جانب اهل البیت بود و بعضی لباس فقر قبول کرده، درویش کشته بودند و دیگران را دلالت به زهد و تقوی و محبت آل رسول می‌کردند».^{۲۸}

سید کمال الدین با برادران و پدرش میر قوام الدین و سید علی کیا (سر سلسله تائبان گیلان) که در خدمت میر قوام الدین بود تصمیم گرفتند به فیروز کوه بروند. سید علی به میر قوام الدین گفت «صلاح چنان است که شما هم سلاح قبول کنید چه حضرت خاتم النبیین در معارک جبه پوشید و سلاح برداشت و علی المرتضی علیه السلام می‌گفت که ضبط و نسق دین و دنیایی شمشیر میسر نیست و حضرت صادق فرمودند «الخير في السيف والخير بالسيف والخير مع السيف» و چون آن حضرت سلاح ببندد یقین که درویشان هم خواهند سلاح بستن و اگر نبندند یقین که هر چند رخصت بر آن شده است، اما بعضی از ایشان باشند که به تبع شما سلاح نبندند. یقین که چون مبنای کار این دولت به درویشان است و حکومت و سلطنت بی آنکه تیر و شمشیر در میان باشد میسر نیست پس اولی آنست که شما هم سلاح بردارید.»

۲۷- تاریخ طبرستان و ردیان و مازندران ص ۳۷۵ و ۳۷۶.

۲۸- همین کتاب ص ۳۸۲.

سیدقوالدین در آن یورش شمشیر ساده در میان بست و با فرزندان روان شد.^{۲۹}
چون لشکریان مازندران جمع گشتند و مردم گوشه نشین و تارک بشنیدند که سید-
قوام الدین شمشیر بر میان بسته است و سوار شده، هر جاذ کوری بود به طوع و رغبت
آنچه داشتند برداشتند و متوجه شدند.^{۳۰}

پس از فتح قلعه فیروزکوه، اموال کیا جلال ممبیر را به او وا گذاشتند و آنچه
اموال ملك فخرالدوله حسن بود و اموالی که پس از قتل او در آنجا گرد آمده بود،
يك قسمت به سیدعلی گیلانی که در جنگ شریک بود، دادند و باقی را میان خود
و برادران تقسیم راست کرد و قسمت هریک به امنای ایشان سپرد.^{۳۱}

آمران معروف و ناهیان منکر که سادات به نقاط مختلف می فرستادند کاری
جز تبلیغ درویشی نداشتند و درویشان در جمیع امور شریک و یاور سادات اند.

پس از فتح قلعه کجور سیدفخرالدین برای حفظ قلعه کوتوال لایق از مردم
مازندران و جمعی از درویشان و مردم معتمد تعیین کرد.^{۳۲}

پس از فتح کجور به کلارستان رفته اند و پس از فتح قلعه هرسی در کلارستاق
و تسخیر آن نواحی بنیاد عدل و داد را چنانکه رسم و آئین آل رسول است رواج
دادند و آمران معروف و ناهیان منکر به هر دیار فرستادند و آن دیار را از برکت
عدل و انصاف و مردم پروری چون روضه خلدبرین ساختند.^{۳۳}

سیدفخرالدین پس از فتح نواحی پشتکوه رستمدر از طالقان تالو اسان در
جمیع مواضع داروغه های متدین تعیین کرد و به آمران معروف و ناهیان منکر آن

۲۹- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ص ۳۷۸.

۳۰- همین کتاب ص ۳۸۸.

۳۱- همین کتاب ص ۳۹۱.

۳۲- همین کتاب ص ۴۰۰.

۳۳- تاریخ طبرستان و رویان ص ۴۰۱.

بقاع را مزین گردانید.^{۳۴}

در جنگی که سادات در سال ۷۸۲ بالشکریان رستمدر کردند، رستمدریان شکست خوردند و به کجور عقب نشستند چنانکه از گفته میرظهیرالدین پیداست درویشان پشت جبهه جنگ رستمدریان باعث این شکست شده‌اند. او درباره این شکست می‌افزاید «مردم رستمدر اگر چه در آن مدت ظاهراً بملوک اتفاق نمودند، اما از خلوص عقیدت باطناً با سادات حسن اخلاصی مرعی داشتند. چه اگر از خوف ملوک ظاهراً نمی‌توانستند در لباس فقر در آیند اما به سر درویش بودند. چون چنین فتحی به مدت اندک روی نمود، اکثر در لباس فقر درآمده، توبه و انابت را شعار و ودثار خود ساختند.»^{۳۵}

درویشان بنیاد و شالوده سلطنت سادات‌اند.

سیدعلی کیا (پیشوای تائبان گیلان) در جنگ فیروز کوه که سیدقوام‌الدین را مجبور به حمل سلاح کرد باصراحت تمام به او یادآور شد که «مبنای کار این دولت به درویشان است.»^{۳۶}

در سال ۸۵۰ که سید محمدبن سید مرتضی بن سید علی بن سید کمال‌الدین در گذشت، پسرش سیدعبدالکریم بر مسند سلطنت قرار گرفت. برادران و خویشان و اصحاب و ارباب ساری جمله بر او بیعت کردند و درویشان که اساس حکومت مازندران را عمده کلی اندهم در آمدند و بیعت نمودند و او را حاکم و والی خود شمردند.^{۳۷}

درویشان رئیس و مهتری غیر از سادات دارند و سیدی را از تخت پایین می‌کشند و سید دیگری به جایش می‌نشانند و درغزل و نصب ایشان با مردم همکاری می‌کنند.

۳۵- همین کتاب ص ۳۹۸.

۳۶- همین کتاب ص ۳۸۷.

۳۷- تاریخ طبرستان و رودیان و مازندران ص ۵۲۳.

سید محمد بن سید مرتضی بن سید علی بن سید کمال الدین فرزندان متعدد داشت تصمیم گرفت که آمل را از عموزادگان خود بگیرد و به فرزندان خود دهد. نزد کمال الدین بن سید مرتضی بن سید رضی الدین حاکم آمل فرستاد و او را به ساری خواست. کمال الدین حیل و تدویر او را دانست و به ساری رفت. سید محمد به جنگ او آمد. سید کمال الدین شکست خورد و به گیلان رفت و سید محمد آمل را به فرزند خود - سید عبدالکریم - داد. مردم آمل دیدند که این شهر از دست سروران ایشان بیرون رفت با یکدیگر مشورت کردند و درویشان را اعلام نمودند که ما سرعبرده داریم و نمی‌گذاریم که فرزندان سید کمال الدین آمل را از فرزندان سید رضی الدین بگیرند. درویشان با ایشان اتفاق کردند و با فرزندان سید رضی - الدین گفتند که برادر و عم شما در ساری مقیدند و سید کمال الدین به گیلان رفته است اگر شما را عاریست که ملک آمل را سید محمد تصرف کند برای ما عار است. نامه‌ای به سید کمال الدین نوشتند و از او خواستند که خود بیاید و سید عبدالوهاب و سید ظهیر الدین را با خود بیاورد. سید ظهیر الدین (مؤلف تاریخ طبرستان) آماده خروج شد ولی نامه‌ای که حاکی از پشتیبانی باشد از اهل ساری خواست. درویشان آمل نزد درویشان ساری بنوشتند و با عجله تمام بفرستادند که ما را خروج در خاطر است و می‌خواهیم سید کمال الدین را به آمل آریم و سید عبدالکریم را اخراج کنیم. این قیام مخالفت یا سید محمد نیز می‌باشد و سید ظهیر الدین حکومت ساری را به عهده خواهد گرفت اما از شما توقع کاغذی دارد. در آن زمان رئیس و مهتر درویشان در آمل درویش حسن شراب‌دار بود و درویشان مازندران از رأی او بیرون نبودند. چون درویشان ساری سخن او را شنودند به میر ظهیر الدین کاغذی بنوشتند که بلا توقف باید توجه کنی و مکث نکنی که ما را سروجان فدای شما است. این نامه در سال ۸۴۰ به سید ظهیر الدین رسید.^{۳۸}

۳۸- تاریخ طبرستان وردیان و مازندران ص ۵۰۷ و ۵۰۸.

مدتها بر سر حکومت آمل میان سیدقوام الدین بن سیدرضی الدین و سیدعلی بن سید قوام الدین کشمکش بود تا جائی که امور آمل مختل شد و مردم آسایش و راحتی نداشتند. دوویشان روزی نزد سید غیاث الدین بن سید کمال الدین رفتند و وضع سیدقوام الدین را درمقابل سیدعلی به وضع پشه‌ای درمقابل باد تشبیه کردند و داستان حضرت سلیمان و احضار باد و گریختن پشه را گفتند و به سید غیاث الدین گفتند که تو سلیمان زمانی. کاری کن که این اختلاف حل شود. او نزد سیدعلی ساری رفت و از او خواست تا آمل را به سیدعلی بن سید قوام الدین بدهد و او چنین کرد. سیدقوام الدین را با درویشان همراه کردند و به ملک موروئی بفرستادند.^{۳۹}

چون در زمان سیدعلی بن سید کمال الدین در مازندران استقلال چنانکه باید نبود و سیدعلی هم برادران خود را چنانکه باید راضی نکرده بود و بی ارادت درویشان و اهل ملک مهمی را چنانکه می‌خواستند نمی‌توانستند انجام داد و فکر می‌کردند که اگر به حکومت سیدعلی راضی نشوند، درویشان آمل سیدعلی را به حکومت نصب خواهند کرد و جواب این متعذر باشد و بعد از آن راضی شدن نیز لطفی ندارد، طوعاً و کرهاً از میرقوام الدین بن سیدرضی الدین اجازه حاصل کردند و درویشان را گفتند که چون شما راضی باشید کار ایشان سهل است. ایشان را هم توان راضی ساختن. چون دیدند که تدبیر دیگری نیست، یکی را جهت عزل و نصب با درویشان همراه کردند و سیدقوام الدین را عذر خواسته به الکای موروئی فرستادند و سیدعلی را به منصب ولایت آمل نشانند و مردم آمل از برادرزاده‌های او جهت او بیعت گرفتند.^{۴۰}

اکنون امکان آن داشت که از فرزندان سیدرضی الدین (وارثان آمل) کسی به مخالفت برخیزد و سخنی بگوید. از فرزندان سیدرضی الدین هر کدام که خواستند سخن گفتن. چون لب می‌جنبانند درویشان می‌برمی‌زدند که خاموش باشید که

۳۹- تاریخ طبرستان وردیان و مازندران ص ۴۷۲.

۴۰- همین کتاب ص ۴۵۳.

این چه سخن است. سید علی فرزند سید قوام‌الدین و مردی است به‌جمیع خصال آراسته. اگر با او چون و چرا گوئید مارا به‌شمارکاری نخواهد بودن و بیچاره‌ها نیز ساکت می‌شدند و چیزی نمی‌گفتند.^{۴۱}

سرانجام سیدعلی بن سیدقوام‌الدین در آمل و سیدعلی بن سیدکمال‌الدین در ساری به‌حکومت نشستند و هر دو سید به شجاعت و سخاوت و دیانت بین‌الاقربان ممتاز بودند و درویشان را با ایشان اعتقاد راسخ می‌بود. اگر کسی را درخاطر صورت مخالفت ایشان بود بتخصیص سیدغیاث‌الدین، از این خیال باز آمد.^{۴۲}

آزار درویشان و مخالف دیگران با ایشان

مسلك درویشی با روش زورگوئی حکومت‌های محلی مازندران سازش نداشت طبعاً ملوك و امیران محلی به مخالفت برخاسته‌اند. هنگامی که میر کمال‌الدین به قلعه فیروز کوه می‌رفت از ملوك رستم‌دار كمك خواست. ملوك به یاری او نرفته هر که از مردم رستم‌دار که به لباس فقر در می‌آمد دستور می‌دادند تا بگیرند و ایذا کنند و دوسه نفر درویش را ریش‌کنده و جامه از تن بیرون کرده، و چوب زده در زندان کردند.^{۴۳}

سید رضی‌الدین به پدر خود سیدقوام‌الدین پیغام داد که ملوك رستم‌دار از آنچه با فقر و صلحا کرده‌اند، درویشان مانیز در مقام انتقام‌اند و مرا مشوش اوقاتند و نصایح و مواعظی که گفته می‌شود تسلی نمی‌نمایند اکنون به هر چه صلاح می‌دانید بر آن موجب قیام رود.^{۴۴}

سید رضی‌الدین پس از کسب تکلیف از پدر، نامه‌ای به ملک قباد-ملک رستم‌دار- نوشت و از نفرستادن كمك برای تسخیر فیروز کوه شکایت کرد و نوشت که مردم آن ولایت که در مقام توبه و انابت در می‌آیند و از هوای نفسانی و شهوات و لذات

۴۱- تاریخ طبرستان و ردیان و مازندران ص ۴۵۴.

۴۲- همین کتاب ص ۴۵۵.

۴۳- همین کتاب ص ۳۹۳.

۴۴- همین کتاب ص ۳۹۳.

دنیای دوری می‌گزینند و به درویشان ما تقرب می‌جویند و در لباس فقر درمی‌آیند چند نفری را ایذا کرده، بی‌حرمتی فرموده‌اید: بنا بر حرکت شنیعی که نوکران تو به درویشان ما کرده‌اند جماعت فقرا و صلحا اینجا مارامشوش‌اند و در مقام انتقام قدم می‌نهند بالضرره تتبع ایشان نمودن مارا لازم است.^{۴۵}

سادات تسخیر ولایت رستم‌دار را پس از مشاوره به سید فخرالدین دادند و سید فخرالدین مشغول تهیه مقدمات بود. درویشان چون چنان دیدند غلغله و تکبیر و صلوات به عرش رسانیدند و دسته جمعی نزد ملک قبادپیغام فرستادند که استخفاف اهل اسلام و ایمان نه‌کاری سرسری است و هر که بامسلمانان استخفاف نماید یعنی که مستخف شرع است و هر که مستخف شرع باشد همیشه ذل و عار از اهل اسلام و ایمان دیده‌است. آماده‌باش که بالشکر می‌رسیم و به‌جای هر تار موی که از درویشان به‌طریق استخفاف کنده‌اید، سری را از تن خواهیم کند.^{۴۶}

درویشان در مقام انتقام آدم‌کشان جسورند. هنگامی که کیاوش تاسف جلال امیر حسن دوله را به کشتن سید عبدالله بن میر قوام‌الدین، مأمور کرد و امیر حسن نقشه خود را به مورد اجرا گذاشت، درویشان که با سیدزاده قرب‌جوار داشتند چون از این واقعه باخبر گشتند تیغ و تبر و جوبدستی برداشته، در عقب قاتلان سید عبدالله دوانیدند. در راه بدیشان رسیده مجموع را به قتل آوردند.^{۴۷}

درویش در مقابل قتل جزع نمی‌کند بلکه دست انتقام از آستین درمی‌آورد. خبر قتل سید عبدالله که به میر قوام‌الدین - پدرش - رسید دستور داد تا فرزندان جزع و فزع نکنند و درویشان و موافقان در جامه سوگواری در نیایند و فرمردند هر چه جزع و فزع کنید، گناه آن نزد خدای بیشتر است. اکنون کار دیگر و تدبیری دیگر

۴۵- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ص ۳۹۴.

۴۶- همین کتاب ص ۳۹۷.

۴۷- همین کتاب ص ۳۶۶.

مناسب نیست جز آنکه به انتقام آن مشغول گردید.^{۴۸}

عدل و انصاف روش درویشی است.

امیر تیمور در سال ۷۹۲ متوجه مازندران شد. سید کمال الدین فرزند خود- سید غیاث الدین- را به خدمت فرستاد و تحف و هدایائی همراه کرد و پیغام داد که خداوند جهت رفع ظلم چلاویان بدکردار ولایت مازندران را در ربقه اطاعت ما آورد. این حقیران مدتی است به طریق جدو آباء خود در این جنگل مازندران با مردم آنچه وظایف عدل و انصاف است مرعی داشته، به دعای دولت پادشاهان ذوی الاقدار مشغولیم. مأمول آنکه نظر عنایت مشمول حال این فقیران گردانیده از ما بجز دعا وفاتحه و تحفه فراخور عرصه ممالک چیزی دیگر توقع ندارند.^{۴۹}

ترك دنیا به مردم آموزند

خویشتن سیم غله اندوزند

امیر تیمور، غیاث الدین فرزند کمال الدین را بند کرد و پیغام او را ناشنوده انگاشت و به طرف مازندران به راه افتاد. سادات به ماهانه سررفتند و استحکاماتی برای دفاع ساختند و اموال و خز این که درساری و آمل بود، آنچه را که ممکن بود بدان قلعه نقل نمودند و بعضی را در گل پنهان ساختند.^{۵۰} امیر تیمور به قراطغان رسید و جنگی با سادات کرد. سادات عقب نشستند و به قلعه ماهانه سررفتند. دوماه و شش روز قلعه در محاصره افتاد.^{۵۱}

روز پنجمین دوم شوال سنه ۷۹۵ پس از کشمکش فراوان، سادات تسلیم شدند و به خدمت تیمور آمدند. تیمور ایشان را مخاطب ساخت و گفت «من به ولایت شما جهت مال و ملک شما نیامده‌ام، به سبب آن آمده‌ام که مذهب شما بد است.

۴۸- تاریخ طبرستان وردیان و مازندران ص ۳۶۷.

۴۹- همین کتاب ص ۴۲۲.

۵۰- تاریخ طبرستان وردیان و مازندران ص ۴۲۴.

۵۱- همین کتاب صفحات ۴۲۶ تا ۴۲۹.

حیف باشد که شما دم از سیادت زنید و مذهبی داشته باشید که لایق مسلمانان نباشد. شما سب صحابه می کنید و رافضی مذهب اید.» بالاخره پس از گفتگوی زیاد با سید کمال الدین سادات را بیرون آورد و دستور داد تا از رشتنق جدا کنند و یک هزار نفر رشتنق (ظاهر از درویشان) را کشت.^{۵۲}

سرانجام امیر تیمور دستور داد تا خز این قلعه را بیرون آوردند. در قلعه مال بسیار از نقد و جنس بود. خزاین آل باوند که به تصرف چلاویان درآمده بود و آنچه چلاویان خود جمع کرده بودند با اموال خاندان جلال و ممیتر و ذخایر مسدود حکومت سادات مجموع در آن قلعه بود مگر اندکی که مدفون ساخته بودند.^{۵۳} مال خواجه‌های ساری و خواجه‌های آمل و اموال تجار غریب که در آن زمان در آمل بودند و نتوانستند بیرون رفت مجموع در قلعه بود و ارباب و اهالی ملک را اغلب اموال در آن قلعه بود. مجموع را بار کرده بیرون آوردند. خواجه‌ها و تجار غریب زانو زده مال خود را خواستند. امیر تیمور دستور داد آنچه از ایشان است بدیشان دهند. اما فایده نداشت. آتشی بود که در آنجا افتاد و خشک و تر را می سوخت.

اما اموال خاصه سید کمال الدین را که در قلم آمد که به خزینه امیر تیمور واصل شد بدین موجب است:

تنگه سفید ششصد هزار عدد، تنگه سرخ دویست هزار عدد، طلا از کارهای ساخته و از سبیکه صد و بیست هزار مثقال، نقره سیصد خروار شتری، اقمشه و امتعه و کاسه‌های چینی و حللی و لاجوردی و سایر رخوت و اجناس را عدد معلوم نشد و همچنین فراخور آن از سید رضی الدین و سید فخر الدین و سایر برادران و فرزندان حللی و زیور عورات و مثل هذا که بود تعداد آن کمابین معلوم نیست و مالهای خواجه‌های ساری و آمل که بردند بی حد و بی قیاس بود، غرض امیر تیمور تا آخر

۵۲- همین کتاب صفحات ۴۳۰ تا ۴۳۳.

۵۳- همین کتاب ص ۴۳۳.

عمر خود همیشه اعتراف می کرد که خزاین چندین پادشاهان که به تصرف اصحاب خزاین مادر آمد هیچکدامین این مقدار نبود که خزینۀ حکام مازندران.^{۵۴}

پس از تحویل اجناس قلعه ماهانه سر، سادات را سوار کرد و به ساری فرستاد و خود از عقب ایشان برفت و وارد قلعه ساری شد پس از بازدید قلعه فرمود که حیف باشد این چنین عمارت را خراب سازند. بگذارند تا این قلعه به حال خود باشد اما فرمود تا گنجینه ها و برجها را بکاوند تا اگر چیزی مدفون باشد بردارند. آنچه ممکن بود سعی کردند و هرچه بود برداشتند مگر چند من نقره که در چاه آبی ریخته بودند و گل بر سر آن انداخته و بعد از آن بعضی طاس و طشت و دیگ مسین بر بالای آن نهاده، باز گل ریخته بودند. چون بکاویدند و مسینه برداشتند، تصور کردند که همین بود و آن نقره ماند. چون سادات پس از مرگ تیمور از ماوراءالنهر باز گشتند، آن نقره را برداشتند و سید علی با برادران قسمت کرد، از آن جمله ده من بخش پدر مؤلف حقیر (میرظهیرالدین) بود. آن را نیز در گل مدفون ساختند و غالباً اکنون نیز همچنان مدفون باشد که از کسی نشنیدم که برداشته اند.^{۵۵}

سادات و درویشانی که سنگ مردم را به سینه می زدند و در فکر مساوات و برابری بودند در دوران حکومت دونسل مال و منالی اندوختند که چشم امیر تیمور جهانگشا را خیره کرد.

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب

چون نیک بنگری همه تسزویر می کنند

اسکندر شیخی که لقبش از میر قوام الدین بدین خاندان داده شده بود. به دستور امیر تیمور حاکم آمل شد و برای برانداختن آثار سادات به شکافتن گنبد میرام قوالدین پرداخت و با یاری مخالفان آن را بازمین هموار ساخت.^{۵۶}

کار درویشان به جائی رسید که رفود و او باش که در صفت مخالف قرار داشتند،

۵۴- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ص ۴۳۴ و ۴۳۵.

۵۵- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ص ۴۳۵ و ۴۳۶.

۵۷- همین کتاب ص ۴۳۸.

در کوچه و بازار به دست انداختن و مسخره کردن ایشان پرداختند ، سیدعزالدین رکابی که از طرفداران نهضت درویشی بود و با پسران خود به گیلان فرار کرده بود، مردم در کوچه و بازار به او می گفتند «بالو بینگو که میر بینگو» یعنی بلو (بفتح باء بیلی کج است) را ببند از که میر انداخته است. میر ظهیرالدین می گوید اشاره به وقتی است که سادات از قلعه ماهانه سر بیرون می آمدند و اسلحه را از خود دور می کردند. ممکن است اشاره به دوری جستن میر قوام الدین از حمل سلاح باشد.^{۵۷}

اسکندر شیخی بر اوضاع مسلط بود تا به باغی گری پرداخت. خبر به امیر تیمور بردند. تیمور از فیروز کوه به چلاو آمد و دستور داد اسکندر را بگرفتند و به قتل آوردند. تیمور در سال ۸۰۵ آمل را به سیدعلی داد و سیدغیاث الدین را که اغلب در رکابش بود در آمل گذاشت و سفارش او را به سیدعلی کرد. بدین ترتیب سادات دوباره بر سر کار آمدند. حکومت تازه سادات و بازماندگان ایشان تا بر افتادن ایشان به دست شاه عباس مقاله ای جداگانه می خواهد.

۵۷- تاریخ طبرستان و اردویان و مازندران ص ۴۳۹.

هما ناطق

تأثیر اجتماعی و اقتصادی بیماری وبا در دوره قاجار

بیماری وبا را «مرض موت»^۱ و یا «مرگامرگی»^۲ نامیده‌اند. وبا از خصوصیات سرزمین‌های عقب افتاده و از عوامل عقب ماندگی است. از جهتی زاده فقر است و از جهتی موجب فقر، قحطی می‌آورد و به دنبال قحطی می‌آید. معمولاً دامنگیر مردمی است که از وسایل مقدماتی بهداشت و تأمین اجتماعی برخوردار نیستند و در بروز بلا محکوم به توقف‌اند و محروم از فرار. از نظر اقتصادی و باعاملی است عمده در کاهش میزان جمعیت فعال و کاهش میزان تولید. از نظر سیاسی تأثیر آن در تغییر مسیر تاریخ انکار ناپذیر است. ویلیام مکنیل در کتابی که اخیراً تحت عنوان «وباها و مردم» منتشر ساخته، می‌گوید: تاریخ سیاسی هر مملکت، پیروزی‌ها و شکست‌هایش با سطح زندگی و تندرستی مردمان آن مملکت تناسب مستقیم دارد و مورخین از درک این رابطه غافل مانده‌اند.^۳ این گفته درباره جامعه گذشته ایران صدق می‌کند. و با از امراض بومی ایران بود و چنانکه توضیح خواهیم داد، تقریباً همه ساله یا دو سال یکبار شیوع می‌یافت و رشته زندگی و فعالیت اجتماعی را تا اندازه‌ای فلج می‌ساخت.

به اختصار بگوئیم اروپائیان این بیماری را در مشرق زمین نخستین بار در ۱۸۱۷/۱۲۳۲ قمری از طریق هند شناختند و آن را بانام «کولرا»^۴ یا وبای هندی

و یا وبای آسیائی خواندند . هر چند از تحقیقات بعدی دریافتند که همین بیماری شصت بار بین سال‌های ۱۴۳۸ و ۱۸۱۷ شرق و غرب را فرا گرفته بود. این نکته معنی-داری است که علت توجه انگلیس‌ها به وبای هند بر اثر لطمه شدیدی بود که به مال‌التجاره و کشتی‌های نظامی انگلیس در هند وارد آمد و اقتصاد غریبان را به خطر انداخت. همین وبای هندی بود که در تابستان ۱۲۳۶ پس اینکه کلکته و بمبئی و دهلی را فراگرفت، از راه مسقط به خلیج فارس رسید.

از آنجا که این ناخوشی تقریباً به همین صورت در سالهای بعد در ایران بروز کرد، لازم است به‌مأخذ رسالات و شهادت نامه‌های همزمان، علائم کلی آن را به اختصار بیاوریم: اولین نشانه احساس سرگیجه و پیچیدن صدای زنگ در گوش همراه اضطراب شدید است. سپس عارضه اسهال یا تهوع یا هردو شروع می‌شود. گوئی روده‌ها در یک لحظه و یکباره خالی می‌شوند. اگر شخص در طی روز مبتلا شود اولین احساس او وحشت از حالتی است که به او روی آورده. در بسیاری از نوشته‌ها همین ترس را عامل اصلی مرگ دانسته‌اند. اگر علائم بیماری در شب بروز کند، بیمار مضطربانه و شگفت‌زده بیدار می‌شود. سوزشی در انتهای معده و سنگینی در کمر احساس می‌کند، دست و پایش تیر می‌کشند، عرق چسبناکی بدنش را می‌پوشاند، ضربان نبض احساس نمی‌شود، گاهی سردرد نیز همراه است. اگر در این مرحله بیمار تکان بخورد یا از جای برخیزد، اسهال و استفراغ در چند لحظه عارض می‌گردد. این مرحله از نیم ساعت تا یک ساعت طول می‌کشد. بعد مرحله انقباض عضلانی همراه با درد شدید خاصه در نوك انگشتان دست و پا می‌باشد. اگر بیمار از این حالت برخاست که خود بستگی به قدرت جسمانی او دارد، شفایافته است، ورنه به آخرین مرحله بیماری که بیهوشی‌های متوالی است می‌رسد. نگاه او بی حرکت است، قوای ذهنی او هنوز فعال است، رنگ چهره به کبودی می‌گراید، تنفس سنگین و کلام نامفهوم می‌شود، نبض آهسته‌تر و نامحسوس‌تر می‌گردد. و از این مرحله تا مرگ، یعنی از آغاز تا پایان بیماری چند ساعتی بیش فاصله نیست.

۱- وبا و جمعیت

گسترش وبای بزرگ ۱۲۳۶ در ایران بی سابقه بود. در خلیج فارس روزی ۱۵۰۰ نفر رومی کشت و چون بناچار اجساد را به دریا می ریختند، بیماری شدت کرده.^۵ در بحرین ۴۰۰۰ نفر یعنی دوسوم جمعیت را گرفت.^۶ از راه بوشهر به دالکی رسید و از دالکی به شیراز. از جمعیت ۴۰۰۰۰ نفری شیراز، روز اول ۸۰ نفر، روز دوم ۲۰۰ نفر، دو هفته اول ۵۶۰۰ نفر، و در چهار هفته آخرین دوسوم اهالی را نابود کرد.^۷ حاج زین العابدین شیروانی هم که از آن ولایت می گذشت نقل می کند: شیرازیان کفاره گناهان خود را می دادند و «باری تعالی بلای وبا را بر آنها گماشت و در مدت قلیلی جمع کثیری طریق عدم پیش گرفتند».^۸ این وبا از شیراز به مرکز ایران رسید، در سراسر مملکت «از صد هزار تن افزون بکشت و بسیار وقت بود که مردم ایران این مرض را مشاهده نکرده بودند».^۹

همین وبا که در ایران آنچنان کشتار کرد، به روسیه راه یافت، و از روسیه به سایر کشورهای اروپائی سرایت نمود. در انگلیس به سبب پیشگیری میزان تلفات به نسبت چندان نبود. به مثل در گلاسکو از ۲۰۰۰۰۰ نفر جمعیت آن ۶۲۰۰ نفر مردند. باقی شفا یافتند. اولیای دولت انگلیس به این نکته مهم توجه کردند که وبا بفاقر و تغذیه بد رابطه مستقیم دارد، زیرا از محله های فقیر گلاسکو که ۸۰۰ نفر دچار شده بودند، ۳۵۰ نفر از میان رفتند. پس به تحقیق در وضع خانوادگی، مالی و تغذیه بیماران برآمدند و گزارش احوال اولین قربانی وبا که دختری ۱۲ ساله بود در روزنامه ها منتشر گردید.^{۱۰}

اما در ایران در همان سال باردیگر نوشته اند: «مردم شیراز به مرض موت گرفتار شده و قریب ۲۰۰۰۰ کس به وادی خاموشان رفتند».^{۱۱}

در ۱۲۴۷ طاعون آمد که اول بهار آغاز شد و در کردستان و مازندران و گیلان کشتار عظیمی داشت. در اردلان «زیاده از ۸۰۰۰ نفر» را کشت.^{۱۲} در رشت

که به اعتقاد حاج‌زین‌العابدین، چون «مردمش عموماً شورانگیز و فتنه طلب» بودند، طاعون افتاد «بموجب حساب بعضی مردمان، درست ۶۰۰۰ نفر به دیار عدم رفتند». فریزر که در آن سال‌ها از صفحات شمال می‌گذشت، در سفرنامه دیگری می‌نویسد: در آمل که شهری پرجمعیت بود، دیگر کسی نمانده بود و دربار فروش «از هر کس سراغ می‌گرفتم می‌گفتند از ناخوشی مرد^{۱۳}».

راجع به بروز طاعون یادداشت تاریخی مهمی که در دست است نقل می‌شود: «در سنه ۱۲۴۷ در اکثر بلاد ایران و روم ناخوشی طاعون بهم‌رسید. در استرآباد ده‌دوازده‌هزار خلق تلف شدند، در مازندران قریب دویست هزار خلق تلف شدند، رشت و گیلان بالمره خراب شد، دویست هزار خلق تلف شدند. در تهران ده‌دوازده‌هزار خلق تلف شده‌اند، در هزار جریب بسیار تلف شدند، در چهارده صد و پنجاه نفر تلف شده‌اند، در توبه هم صد و پنجاه نفر تلف شده‌اند. تمامی مردم فرار کرده‌اند، در صحراها منزل کرده‌اند. در کرمانشاهان حساب ندارد که چقدر تلف شده‌اند، دویست سیصد هزار نفر تلف شده‌اند. در بغداد، کربلا، نجف، کاظمین دویست هزار متجاوز تلف شده‌اند. بغداد بالمره خراب شد. در تبریز محال آذربایجان يك سال طول کشید، بسیار تلف شده‌اند. در دامغان فراری استرآبادی آمده‌اند. بعضی محلات که مانده‌اند همان محلات را گرفته‌است قریب به صد و پنجاه نفر تلف شده‌اند. در بسطام هم صد و پنجاه نفر تلف شده‌اند بسبب قرابت استرآبادی. سمنان را نگرفته‌است. کلاته را هم نگرفته‌است. محال فارس را خراب کرد. علاجی به غیر از فرار و تفرقه شدن ندارد. تفرقه شدن و فرار کردن تفاوت کلی دارد. در عهد سلطنت فتح‌علی شاه قاجار بوده‌است، شش ماه طول کشیده‌است. فی‌سنه ۱۲۴۷».^{۱۴}

در ۱۲۵۰ باز وبا آمده^{۱۵}. به همین سال طاعون هم به کردستان زد^{۱۶}.

در ۱۲۵۲ وبای سختی در سراسر ایران شایع شد. در شدت این وبادر شهر ری صدرالشعرا منظومه‌ای گفته که چند بیت آنرا می‌آوریم:

آن ری که گفتی مرگ خیز آمد وبا چون در ستیز

از وی اجل را در گریز افتان و خیزان دیده‌ام

گر اژدها آهن گهر آید توان در بحر و بر
 ایس اژدها را بر اثر بلدان به بلدان دیده ام^{۱۷}»

در ۱۲۵۲ «طاعون به مملکت آذربایجان راه یافت و مراغه و اردبیل را فرا گرفت^{۱۸}». و در اصفهان هم که وبا معمولاً دیده نمی شد در آن سال ظهور کرد^{۱۹}.

در ۱۲۶۲ در ماه رمضان وبا در «فسلان در پیوست^{۲۰}».

در ۱۲۶۳ وبای آذربایجان ۶۰۷۷ نفر را نابود کرد^{۲۱}.

در ۱۲۶۴ وبا به آذربایجان بازگشت و ۵۰۰۰ نفر را کشت^{۲۲}.

در ۱۲۶۵ طاعون «در بلاد کوهستانی ارومیه شیوع یافت و فقط در یک روز ۴۰۰ نفر از این مرض تلف شدند^{۲۳}».

در اواخر ۱۲۶۷ وبای شدید در تهران شایع گشت و تا اوایل ۱۲۶۸ ادامه داشت^{۲۴}.

در ۱۲۶۹ وبا دوباره در تهران عود نمود. «لیکن نسبت به سالهای قبل چندان شدتی» نداشت^{۲۵}. در روزهای اول روزانه ۶۰ الی ۷۰ نفر تلف شدند. در شعبان ماه به روزی ۱۳۰ نفر رسید. همانگاه نوشتند «چونکه ۴۶ روز است این ناخوشی در طهران است، باید موافق قاعده ایام سابق در این روزها انشاءالله تمام بشود. در این ولایت هر وقت بروز کرده است، بیشتر از ۵۰ روز یا ۲ ماه طول نکشیده است^{۲۶}». اما در رمضان هنوز روزانه ۱۵ الی ۱۶ نفر را می کشت. آخر رمضان به روزی ۳۰ نفر رسید^{۲۷}. مردم تهران به قم پناه بردند. در این شهر «خانه ای که از زوار خالی باشد باقی نماند» و از شدت جمعیت «روی قبرستان ها چادر زدند»^{۲۸} و بدین طریق تهرانی ها ناخوشی را با خود به قم و کاشان بردند. در ماه صفر از همین و بادرتبریز روزی ۵۰ تا ۶۰ نفر مردند^{۲۹}. برف و بارانی آمد و ناخوشی تخفیف یافت^{۳۰}. در ربیع الثانی روزی ۲۰ الی ۳۰ نفر تلف شدند. خاصه مرگ و میر در میان قشون افتاد. از اینرو سربازان ایلاتی را مرخص کردند^{۳۱}. این وبا طبق «صورت سیاه و ثبت کدخدایان» از «نه محله تبریز ۴۰۸۳ نفر» را تلف کرد^{۳۲}. و دولت در آن سال تخفیف مالیاتی نسبتاً مهمی برای ولایت آذربایجان قائل شد^{۳۳}.

در صفر ۱۲۷۰ هنوز وبادر آذربایجان بود وروزی ۴۰ تا ۶۰ نفر می‌مردند.^{۳۴}
و تا اواخر ربیع‌الثانی همین سال هنوز ادامه داشت وروزانه ۲۰ تا ۳۰ نفر تلفات
می‌داد.^{۳۵}

در ۱۲۷۳ وبای سخت دیگری به‌همه ولایات ایران افتاد . کنت دوگوبینو
که در این سال در تهران بسر می‌برد، نوشت: « هر کس دوپاداشت و می‌توانست
فرار نماید، برای حفظ جان خود از پایتخت گریخت . مردم چنان می‌مردند، که
گوئی برگ از درخت می‌ریزد و با اینکه در تهران آماری برای شمار مردگان
وجود ندارد، من تصور می‌کنم که بیش از یک سوم سکنه شهر تهران در اثر و بامردند». ^{۳۶}
از تهران هم نوشتند: «در شهر ما و شمیران بجز خبر ناخوشی و وحشت خبری
نیست... از صفحه کن‌تا ساحت سوهانک، زیاده‌تر از بیست سی هزار نعش
آورده‌اند». ^{۳۷} حاکم بروجرد گزارش داد: «از قراریکه از اطراف می‌نویسند و
مذکور می‌شود، این ناخوشی در همه بلاد ایران بروز یافته». ^{۳۸} بعد از تهران در
«خراسان و قم و کاشان شدت کرد». ^{۳۹} یزد را هم گرفت و در فارس و «قشلاقات فارس
قریب ۲۰۰۰۰ نفر» را کشت. ^{۴۰} وضع تبریز چنان بود که «اگر جنگ هم شده بود
اینگونه ویرانی» نمی‌شد. ^{۴۱}

در ۱۲۷۷ وبا به تبریز بازگشت و ۲۴۸۴ نفر را کشت. ^{۴۲}

در ۱۲۷۹ وبا از استرآباد شروع شد. ^{۴۳}

در ۱۲۸۲ وبا تحفه عربستان بود که حاجیان آوردند و در خود مکه ۴۰۰۰۰
نفر مردند. ^{۴۴}

در ۱۲۸۳ در ساوجبلاغ پیدا شد و از آنجا به ارومیه و تبریز رفت و در آذربایجان
«مردمان بی‌اندازه هلاک نمود» ^{۴۵}

در ۱۲۸۴ وبای شدید دیگری همه شهرهای ایران را گرفت. در همان سال
دکتر طولوزان نوشت : چون در ایران «قانونی برای نگاهداشتن شمار مردگان
نیست معهذانی می‌توانیم عده آنها را کماکان معین کنیم. معهذا می‌دانم که عده این

مردگان کمتر از یکصد هزار نفر نبوده، پس باید از این چشم‌زخمی که به ایران رسید به توسط تجربه و امتحان نتیجه گرفت و باید تفکر نمود که آیا ممکن بود منبع این وبا را از ایران بیرون کنند.^{۴۶}

در ۱۲۸۶ وبای خفیفی در قم و کاشان بروز نمود. مسافرائی که از این دو شهر به اصفهان آمدند «بعضی حین ورود و برخی بعد مبتلا به مرض و باشندند».^{۴۷} و اصفهانیان را هم مبتلا کردند. این وبادر بوشهر «اشتداد داشت» و «خلق کثیری بعضی به احضار حاکم بلد، بعضی به رسم فرار از مرض مزبور، و بعضی به رسم زیارت عتبات عالیات، از کازرون و خشت و دشتستان که در این تاریخ در اماکن مزبوره مرض و باکمال اشتداد را داشته، یک مرتبه داخل بوشهر شدند... بعضی یک روز بعد از ورود به بوشهر به مرض مزبور مبتلا شده وده الی بیست و چهار ساعت بیشتر مرض مهلت نداده در گذشتند... زوار که از شیراز و خشت و کازرون وارد بوشهر» شدند «نعش بسیار همراه» داشتند که از وبا مرده بودند.^{۴۸}

در ۱۲۸۷ وبا همراه قحطی آمد. در این باره تجار نیز ضمن گزارش‌های گوناگون خود، در تشریح وضع اقتصادی و داد و ستد اطلاعات سودمندی در خصوص قحطی و وبا آورده‌اند که ما در صفحات بعد به تفصیل شرح آن را خواهیم داد* از وضع تهران در این سال، حاج محمد حسن امین الضرب نوشت: «روزی ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر» مردند.^{۴۹} از فارس گزارش رسید: «بی آذوقگی و قحطی در ولایات و بلوکات حاصل شده و از کشتن و کشته شدن یکدیگر به جهت تحصیل روزی باک ندارند... علاوه بر این جمیع بلوک فارس را ناخوشی احاطه کرده است».^{۵۰}

در ۱۲۸۸ هنوز قحطی ادامه داشت و با هم «مزید بر علت شد».^{۵۱} در تهران به گواهی امین الضرب «روزی ۲۰۰ تا ۴۰۰ نفر در کوچه و بازار و محله‌ها» مردند.^{۵۲} تنها تهران نبود «در همه ولایات ناخوشی مشهود و کساد و بی‌روفتی و بی‌پولی» افتاد. تبریز «کن فیکون شد» هم «ناخوشی بود»، هم قحطی و هم «سیل»، و هم «قطاع الطريق» که راه عبور و مرور را مسدود کرد. «در همه ولایات قحطی و گرانی...

نفس مردم را قطع کرد... و از پای در آورد».^{۵۲} از خراسان گزارش رسید: «چه خراسانی... آدم را می کشند، گوشت او را می خورند، دیگر چه رسد به اسب و الاغ. هر روز در مشهد آدم می گیرند که سگ کشته و گوشت او را آورده و فروخته است».^{۵۴} عجب اینکه «سگ و گربه و موش می خورند» و باز روزانه «۳۰۰ تا ۴۰۰ نفر»^{۵۵} و یا به گفته امین الضرب «روزی ۴۰۰ تا ۵۰۰» از بین رفتند.^{۵۶} در این سال در قوچان ۱۲۰۰۰ نفر از دست رفتند».^{۵۷} در آذربایجان مردم از شدت تنگدستی به دولت عریضه های معترضانة فرستادند. گزارشگر وقایع نوشت: اگر دولت ایران «قراری به این زودی ها در این باب» ندهد «اکثری از رعایای ایران بلکه در اندک مدتی عموم ارامنه سلماس و ارومیه» مهاجرت می کنند و این خود «خسارت کلی بسیار به رعایای دولت علیه وارد خواهد آورد»^{۵۸}

پس از این مرگ و میر بی سابقه چند سالی و بادر ایران آرام گرفت. در ۱۲۹۴ از نو و بای سختی در گیلان پدیدار گشت و «۱۰ تا ۱۲۰۰۰ نفر را تلف» نمود.^{۵۹} به همین سال طاعون هم از بین النهرین رسید.^{۶۰} در ۱۳۰۷ باز و با از کرمانشاهان آمد. اعتماد السلطنه به طعنه نوشت: «رنک شاه پریده، دماغ کشیده و صدا گرفته. معلوم شد اسهال که در این چند روزه بود شدت کرده... چون در کرمانشاهان و باهست. شاه وحشت کردند که خدای نکرده و بائی شده اند».^{۶۱}

آخرین و بائی که مطالعه می کنیم و بای بسیار سختی بود که در ذیحجه ۱۳۰۹ از باد کوبه آغاز گشت و روسیه را گرفت. حدت آن به اندازه ای بود که به مبالغه نوشتند: «از شهرهای روسیه دیگر چیزی باقی نگذاشت».^{۶۲} به اندک زمانی از حاجی ترخان به رشت رسید.^{۶۳} در ۲۵ ذیحجه ۱۳۰۹ که نیمه تابستان بود و با به سمنان و دامغان زد و در اوایل محرم ۱۳۱۰ در تهران شیوع یافت.

همگان گواهی می دهند که این و با چیز دیگری بود. «بیست سالی» بود که چنین کشتاری را مردم «فراموش کرده بودند».^{۶۴} و در تهران «هرگز چنین ناخوشی

واقع نشده بود^{۶۵}». دکتر طولوزان هم می گفت: «در مدت سی سال که من در ایران بودم، این سخت ترین و گسترده ترین وبائی بود که شاهدش بودم^{۶۶}». و «کسی امید یکساعت» زنده ماندن نداشت^{۶۷}. امین الضرب هراسناک می گفت اگر کسی می مرد، هیچکس نبود «او را بردارد، روی لنگه در بگذارد، ببرد يك جائی به خاك بسیار^{۶۸}».

وبای ۱۳۱۰ تهران ابتداء در محله «سرچشمه بروز کرد، بعد در پامنار و سر تخت و خیابان ناصریه... و تاحضرت عبدالعظیم تعدی» نمود^{۶۹} هنوز به دهم محرم نرسیده بقولی روزی ۲۰۰ نفر^{۷۰} و بقولی روزی ۲۵۰ نفر^{۷۱} می کشت. از نیمه دوم محرم تا اوایل صفر بیماری بر شدت خود افزود و بگفته برخی روزی ۶۰۰ تا ۷۰۰ نفر^{۷۲} می مردند. اعتماد السلطنه می گوید: بین ۲۰ تا ۲۱ محرم یعنی در دو روز ۱۶۰۰ نفر تلف شدند^{۷۳}. تجار نوشتند: «روزی ۱۰۰۰ نفر^{۷۴} از میان رفتند. برخی ۱۲۰۰ نفر را هم در اوایل صفر ثبت کرده اند^{۷۵}. دکتر فوریه که در آن روزها در تهران بود گواهی می دهد که «وبای تهران روزی نزدیک به ۸۰۰ نفر را کشته، و این مقدار تلفات اگر در نظر داشته باشیم که جمعیت تهران در تابستان نصف می شود، بسیار زیاد است^{۷۶}». بگفته دکتر طولوزان بین ۱۰ و ۱۷ محرم مرده شورهای تهران ۱۰۳۷ (هزار و سی و هفت) مرده گزارش دادند^{۷۷}. برخی به مبالغه نوشتند: «تا ۲۵ صفر ۴۳۰۰۰ نفر در خود شهر و ۲۵۰۰۰ در اطراف شهر فوت شدند^{۷۸}». لیکن اعتماد السلطنه به استناد گفته اطبا نوشته: «در شهر و اطراف شهر ۲۳۰۰۰ نفر مبتلا شده و تلف شدند^{۷۹}».

مردگان را یا در گاری ریختند و به گودالها و خندق شهر انداختند و یا به گورستانها بردند. مشیرالاطبا شاهد بود که «در قبرستانها چنان مرده می چیدند که گویا پارچه سفیدی روی گورستان کشیده اند» و چون برخی را قبل از مرگ کامل و در حال اغما حمل می کردند، به گفته همو «بعضی مرده ها وقت شستن و یا کفن کردن و یا به قبر گذاشتن بلند شده و زنده گشتند^{۸۰}». آنان هم که هنوز نمرده بودند حیران و سرگردان برجای بودند «و از بشره همه معلوم بود در میان بلا گرفتارند^{۸۱}».

اهمیت وبا تنها در میزان کشتار و کاهش جمعیت نبود. درك اجتماعی کسانی هم که شاهد این کشتار بودند، نکته مهمی بود. آنان دریافتند که قربانیان این بلا در درجۀ اول تنگدستان بودند: «مزاجها استعداد^{۸۱} داشت و تاب مقاومت جسمانی نبود و یا فقرراه فرار را از میدان بلا می بست.

دکتر فوریه گواهی می داد که «این تلفات بیشتر به فقر که وسیله فرار نداشتند و بعلت تنگدستی بیشتر در معرض خطر قرار می گرفتند وارد^{۸۲} آمد. به این معنی هم توجه کردند که سبب کشتار وبا در روسیه این بود که سال قبل یعنی در ۱۳۰۸ گرانی بود «قوت نداشتند بقدری که بتوانند معیشت کنند، امسال هم بدتر شده و مردم بی قوه تلف شده اند» ناچه رسد به ایران که «مردم فقیر شده اند، فرش زیر پا و گذران ندارند». پس آنان که «مثل برگ خزان می ریزند» بیشتر «فقر و ضعف» هستند که «رنجور و بی بنیه» اند^{۸۳}. و امین الضرب با هشجاری نوشت: این تلفات همه از «ناخوشی» وبا نبود بلکه «مردم ایران ناخوش» و آماده بودند که این چنین «زیاده از اندازه مردند»^{۸۴}.

حالت ولایات هم بهتر از پایتخت نبود. در قم توانگران که «استطاعت و قدرت رفتن به دهات را داشتند» رفتند و «فقر که نتوانستند بروند» ماندند و «علی الاتصال تلف» شدند. امیدشان به خدا بود و کارشان صبح تا شام «عزاداری و سینه زنی»^{۸۵}.

از رشت که وبا در آنجا تمامی نداشت نوشتند: «مردم یکسره مایوس هستند از خودشان». حکام که رفته اند. اما مردم، «الان با يك نفر هستيد در کمال سلامتی سه ساعت بعد خبر می دهند وارد گور شد^{۸۶}». رشت «طوری مغشوش شده است که الحال که عریضه عرض می کنم، ضعیفه ای از عملجات کارخانه [ابریشم] رفت سرچاه آب بیاورد، دیر کرد، رفتند دنبال او، مرحومه شده بود». سابق «مرگ یک ساعت دو ساعت دیده شده بود، اما بر سرچاه برود آب بیاورد، دیده نشده بود

که آنهم دیده شد»^{۸۷}. مردم فقیر این ولایت که تاکنون چاره بهر فقر می‌جستند، حال به‌روزی افتاده‌اند که «فقر هم از نظر مردم رفته است. نشسته‌اند و انتظار مردن را دارند»^{۸۸}. کار به‌نفرین هم کشیده است که «خداوند خراب کند این شهر خراب را که الان قریب ۷۰ روز است ناخوشی بروز کرده و شهرها و دهات را خراب کرده است»^{۸۹} و هنوز رفع نشده. معلوم شد و با در رشت بومی‌شده بود «یعنی نوعی‌شده که بکلی رفع نمی‌شود و کسی نمی‌داند تاچه حد است»^{۹۰}. در این ولایت هم مرگ و میر دام‌نگیر فقرا بود. گفتند: «رعیت از میان رفت، خیلی مردند، دهقانی بیشتر از شهری مرده است. از ۲۰۰۰۰ نفر، ۳۰۰۰ نفر شهری و ۱۷۰۰۰ نفر دهقان مرده است. خیلی دهات بکلی رعیت ندارد»^{۹۱}.

در کرمان وقتی «هوای وبائی» بروز کرد مردم نخست امیدوار شدند که شاید خداوند «این آتش را برای جان پدرسوختگان بدذات افروخته است» لیکن وقتی آن پدرسوختگان ماندند و مردم مردند گفتند: «خوبان بالتبع می‌سوزند. آتش که گرفت خشک و تر می‌سوزد»^{۹۲} هرچند «خیلی قوت قلب می‌خواهد که شخص طاقت بیاورد».

چون وبا به قزوین افتاد، به زندان آنجا هم سرایت کرد و یکی از محبوسان به آن مبتلا گشت. این اوان میرزا رضا کرمانی و حاج سیاح محلاتی و میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله در زندان قزوین می‌گذرانند. میرزا رضا که دید زنجیر را از پای آن بیمار بر نمی‌دارند، خطاب به زندانبان گفت: «ای علی کرم پدرسوخته نانجیب بدتر از شمر، ناله این بیچاره را کامران میرزای شقی که نمی‌شنود، تا از تو خوشحال شود، اما خدا که می‌شنود و جزای تو را به بدترین وجه خواهد داد». بعد رو کرد به حاج سیاح و گفت: «بگذارید این ظلم‌ها را هم بکنند»^{۹۳}.

از قضا در شیراز آنسال «هوا خوب» بود. ولی بدنبال حصبه‌ای که همان ایام شایع گشت «مزاج‌ها» مستعد ناخوشی شدند و اعتمادالسلطنه شنیده بود که در شیراز «علاوه بر وبا، بی‌نظمی غریبی هم در شهر» افتاده بود^{۹۴}.

گزارش‌هایی که از اصفهان رسید از ترس ظل‌السلطان با پنهان‌کاری و دروغ‌زنی همراه بود. نوشتند: ظل‌السلطان و حواشی «بواسطهٔ بروز ناخوشی رفته‌اند در اطراف اصفهان . . . و لسی در شهر بروز و ظهوری ندارد. دو روز در محلهٔ چهارسوق شیرازی‌ها بروز نمود»^{۹۵}. شهر امن و امان است و مردم در «بازارها و مساجد مشغول چراغان هستند و همین قسم چراغان هست تا شب جمعه»^{۹۶}. هر چند «خلاق مضطرب هستند، بعضی مشغول تعزیه داری هستند. اجزای دیوان هم رفته‌اند. کسی هم قدرت بیرون رفتن ندارد، بواسطهٔ اینکه بیرون‌ها مغشوش است»^{۹۷}.

تأثیر وبا تنها در ازدیاد فقر و بی‌نظمی نبود. از نظر اقتصادی و بادلالات داشت بر کاهش جمعیت فعال و کاهش میزان تولید کشاورزی و صنعتی که توانگران هم از آن متضرر می‌گشتند.

در تنزل نجارت ابریشم وبا از عوامل اصلی بود. فریزر که پس از وبای ۱۲۳۷ و طاعون ۱۲۴۶ برای باردوم از شمال ایران می‌گذشت از شهر آمل چنین یاد می‌کند: در سفر اول من آمل شهری بود پر جمعیت، و از مراکز عمدهٔ تجارت ابریشم با روسیه، اما این بار «بیابانی است و ویرانه‌ای». باخود می‌گفت: «علت این تغییر چیست؟ از نتایج ستم است و عوارض ناخوشی». خانه‌ها فرو ریخته‌اند، دیوارها خراب شده‌اند، زمین‌ها را جنگل پوشانده است و «هیچ شبیح انسانی به چشم نمی‌خورد، هیچ صدائی بگوش نمی‌رسد» و در «بازار پررونقی که من دیده بودم اکنون سه یا چهار دکان بیشتر باز نیست». دربار فروش هم «تجارت با روسیه بکلی درهم شکسته است»^{۹۸}.

اینک به اختصار از نتایج اقتصادی وبای ۱۳۱۰ صحبت می‌داریم که اسناد ماگویاست. در این اسناد می‌خوانیم: در تهران «رشتهٔ کسب و تجارت بکلی متلاشی شده»^{۹۹}. بازار بست، راه «دادوستد» با ولایات مسدود گشت، بانک شاهی نه برات داد و نه برات گرفت^{۱۰۰}. امین‌الضرب مأیوسانه و به تفصیل در نامه‌های گوناگون نوشت: «گمان ندارم شیرازه» زندگی کسبه و تجار دیگر بهم گرفته شود»^{۱۰۱}، هیچ

«گذران نمانده^{۱۰۲}»، حتی «قوافل عبور نمی کنند، برنج و نان و همه چیز گران شده» از هیچ کجا مال التجاره «بار نمی شود». پول نیست که خریدی میسر باشد «پول را زنجیر می کنند^{۱۰۳}». دیگر چه فایده که شخص به جمع آوری مال باشد و بگوید: «خانه من، باغ من، ملک من^{۱۰۴}». امنیتی نیست که ملکی باشد.

در رشت و با لطمه عمده را به تولید ابریشم زد. با اینکه آن سال محصول نوغان فراوان بود، اما ناخوشی که آمد نه وسیله برداشت ماند و نه کارگر. معمول چنین بود که همه ساله در فصل نوغان «مشتري می آمد .. وفیله سوراخی .. و لاس تخته می خرید .. و بسا کیسه می برد». در این سال هم آمدند «اما بیچاره ها معطل هستند. بار آنها بار نمی شود که ببرند». کارخانه ابریشم هم دوسه روز قبل از ماه محرم که ناخوشی شدت کرد و کارگرها مردند تعطیل شد، به وضعی افتاد که «روزی چهار پنج نفر از عمه جات کارخانه ناخوش می شدند و بیرون می بردند. بقدر ۶۰ نفر تلف شدند^{۱۰۵}». اگر ناخوشی نبود، با آن «زراعت خوب ابریشم» امکان خرید «۵ هزار من لاس» بود. «اما این اسباب فراهم آمد^{۱۰۶}» بعد هم قیمت لاس ترقی کرد «در اول يك من ۲۳ قران و ۱۰ شاهی الی ۲۴ قران بود. يك من ۲ قران و ۱۰ شاهی الی ۲ قران تنزل داشت. اکنون ابریشم ناصری وسط ۱۲ تومان، يك قدری بهتر ۱۳ تومان کمتر نمی شود خرید» آنهم اگر پیدا می شد. چون دهقانی باقی نمانده. اگر هم باشد «از ترس ناخوشی به شهر نمی آید^{۱۰۷}».

همین سال پاپروس را هم چیدند، زراعتش هم خوب بود، (فقط يك هفته کار داشت). اما و با آمد و محصول روی دست ماند. «اکنون قحط النساء و قحط الرجال هر دو است، نه عمه مردانه و نه عمه زنانه» یافت نمی شود^{۱۰۸}. همه مرده اند. «از دست مردن مردم» دیگر دکان و بازاری نیست «داد و ستد بکلی منسوخ شده» حتی «يك دکان باز نیست» نه خوراکی هست و نه آذوقه^{۱۰۹} بقدر «یکصد دینار پول سیاه وصول نمی شود^{۱۱۰}» شهری ها برای یافتن آذوقه به دهات می روند، محله ها را می گردند، اما ۱۷۰۰۰ نفر دهقان از میان رفته اند، و دهات خالی شده اند. اگر رعیت

گیلان برجای بودند، امور مسلمانان را می گذرانیدند، «رعیت گیلان رعیت طهران نیست. از زن آدم هم بهتر فرمان می برد»^{۱۱۱}. اکنون دیگر ارتباط رشت با سایر ولایات هم بریده است، «وضع پستخانه هم مفشوش است» و دو هفته به دو هفته «پست گیلان نمی رسد» و چون تعدادی از چاپارها که به بیرون فرستادند در راهها مردند، باقی هم معترضانه «جواب کرده اند که دیگر نمی رویم»^{۱۱۲}. در ساری هم قحطی است. «تمام دکان ساری بسته، مگر پانزده باب و بیست باب .. دهقانی هم به شهر نمی آید که لا اقل يك بار هیزم و زغال بیاورد که امورات مسلمان بگذرد»^{۱۱۳}.

از وضع بحرانی کرمان در اثر ناخوشی، سید محمد رحیم معین التجار در جواب امین الضرب نوشت: «از خرابی و پریشانی خلق شرعی مرقوم داشته بودید. قربان شما شوم، از بیرونها خبر ندارید. آنجا که باز دار الخلافه است. خداوند شاهد است در خود کرمان حالت مردم را نمی توان تقریر کرد ... امسال در رفسنجان اغلب بذریع عمل نیامده ... و از خارج خریده اند ... والله بالله در وکیل آباد تمام عملة آن از گرسنگی - شهر بودم - فرار کرده اند. از دیوان گرفته تا تمام اربابهای آنجا را دیدم، بلکه بتوانم ده بیست خسروار جو یا گندم بخرم، برای آنها ممکن نشد. بلاست که از هر طرف می رسد»^{۱۱۴}. علاوه بر این «۶۵۰۰ تومان در این درو حنادارم حالا که در اثر ناخوشی یزد، اهل یزد فرار کرده اند، هیچ مال التجاره نیست تاجه رسد به حنای دروئی کرمان. بارگیر نیست که حمل شود» و با این «وضع حکومت سخت می بینم .. بهبودی حاصل شود .. این وضع، وضع غریبی است که به نوشتن نمی آید»^{۱۱۵}. حنای من هم در روی زمین مانده است. نه ممکن است اینجا مصرف رسیده باشد، نه فرستادن به یزد» امکان دارد. با این «اوضاع و این ناخوشی» فرستادن حنا به یزد «متفرق شدن آن ... در بیابانهاست». تنباکوی رژی هم در انبارها مانده است و حمل نمی شود»^{۱۱۶}.

در کاشان هم از اول محرم تا آخر صفر هنوز دکان و بازار «بکلی تعطیل» بود^{۱۱۷}. در شیراز بر اثر وبا و ناامنی ارتباط شهر با خارج قطع شده بود. مال التجاره

حمل نمی‌شد که هیچ، مردم هم جرأت رفت و آمد نداشتند. نوشتند: «از وضع حالیه شیراز خبرندارید که چه حکایتی شده است: کسی اختیار جان و مال خود را ندارد، هر کس مال کسی را ببرد و بخورد فریادرسی نیست، وضعی شده است که شب‌ها دوساعت که از شب گذشت در کوچه‌ها نمی‌شود عبور کرد، مردم را برهنه می‌کنند، همچنین در بیرون‌ها کمال اغتشاش را دارد، غروب آفتاب پشت دروازه شهر کسی جرأت ندارد عبور کند ... ناچه رسد به يك فرسخی و دوفرسخی ... که مال مردم را می‌برند و جان در معرض تلف است. همین قدر عرض می‌شود که تا به حال که به این سن خود که خاطر دارم در هیچ حکومتی به این وضع‌ها اغتشاش ندیده بودم^{۱۸}». این وضع به محصولات گوناگون شیراز صدمه زد از جمله تنباکو، و از تهران دستور رفت که دیگر خرید نکنند. اعتمادالسلطنه می‌گفت: «این فتنه و بی‌نظمی شیراز را از قوام دانستند، در صورتیکه از ظل‌السلطان است. باشد که این سفر که ظل‌السلطان به طهران آمد، حکومت شیراز را به او خواهند داد، تا معلوم شود^{۱۹}».

۳. وبا و روش حکومت

حکومت وقت در سرایت و گسترش وعواقب وبا مسئولیت مستقیم داشت. هنگام بروز ناخوشی حکام راه گریز در پیش می‌گرفتند، با پنهان ساختن حقیقت و فریبکاری رسمی مردم را در میان مهلکه رها می‌کردند، و کارگذاران از بیم مسدود شدن راه‌ها خبر ناخوشی را به سایر ممالک هم اعلام نمی‌داشتند، و بابرقرار کردن قرنطین که مستلزم گردآوری آذوقه و غلات و هزینه‌های گوناگون بود مخالفت می‌ورزیدند.

در ناخوشی ۱۲۳۶ سیاح انگلیسی که خود از وبا مرده، چند روز قبل از مرگش نوشته بود: در شیراز به محض شنیدن خبر وبا، حاکم حسینعلی میرزا

فرمانفرما و وزیر و اطرافیان‌ش فرار کردند و بدون اینکه دستورالعملی جهت حفاظت شهر و مردم بدهند اهالی را بحال خود رها نمودند و «براستی این بی‌شرمانه‌ترین و ناجوانمردانه‌ترین اقدامی بود که به‌همه عمرشاهدش بودم .. وقتی مردم به‌خود می‌آمدند آشکارا به‌حکومت ناسزا می‌گفتند»^{۱۲۰}.

فریزر که خود شاهد مرگ آن سیاح بود، از رفتار حکام و بی‌پناهی مردم چنین یاد می‌کرد: «شاهزاده فرار کرد، وزرا و اعیان هم به دنبالش» و مردم را سرگردان برجای گذاردند. گاه دیده می‌شد چند نفری به خیال اینکه با عنصری دیوانه و متجاوز روبرو شده‌اند، در کوچه‌ها می‌دویدند و فریاد برمی‌آوردند: «این ناخوشی پدرسوخته کجاست؟ جرأت دارد بیاید جلو تا حسابش را برسم، تا بکشمش»^{۱۲۱}. بقول روزنامه‌نگار فرنگی مردم گاهی چاره را در این می‌دیدند که از سحر تاشامگاه، باده‌سُته توپچیان از شهر روبه‌کوه بروند و «باغرش توپ و صدای شیپور، همراه فریاد هزاران نفر» وبا را از خود برگردانند این حالت بر آن «دهشت نفرت بارمی‌افزود»^{۱۲۲}.

درومای ۱۲۵۲ به محمدشاه نوشتند: «قبل از ناخوشی» همه «خلق و رعایای مملکت امیدوار بودند» که حافظ مردم دولت است. زیرا «احتیاج کل به‌دربخانه است» پس «اهل دربخانه باید کسانی باشند که از عهده مهمات این مملکت برآیند و تدبیر و روشن‌بینی داشته باشند». لیکن در این مصیبت خلاف آن رفتار به‌ظهور رسید «اهل دربخانه پراکنده و متفرق شدند» و «امورات لازمه را به‌تعویق انداختند» و «قانون و قواعدی که بجهت پایداری و استحکام دولت و ملت در نظر داشتند معوق ماند و از این‌روست که «امروز در پایتخت شکایت است» و کار مردم «به فقر و فلاکت کشیده است»^{۱۲۳}.

در زمان میرزا تقی‌خان امیرکبیر سلوک حکام با مردم منصفانه بود و روزنامه دولتی حقیقت‌را به مردم گوشزد می‌کرد در اجمع به‌وبا اعلام داشت: «درباب ناخوشی‌های مسری از قبیل طاعون و وبا و غیره اطبای روی زمین معالجات مختلف کرده‌اند . . .

اما يك علت را در این باب مسلم گرفته‌اند که کثافت و عفونت این ناخوشی‌ها را زیاد می‌کند» و با اینکه امنای دولت ربکاها را به پاکیزه کردن شهر گماشته‌اند «بطوریکه می‌باید هنوز در این کار نظم داده نشده و سرباز خانه‌های دور شهر را چنان کثیف و متعفن نگاهداشته‌اند که مردم از عبور از آنجاها نفرت دارند. امید است که بعد از این در این باب دقت شود که رفع کثافت از آنجاها بشود که امراض مزبوره روی ندهد»^{۱۲۴}.

گذشته از مقالاتی که در روزنامه رسمی منتشر می‌گشت، جزوۀ «قواعد معالجه و با» راجع به چگونگی این بیماری و جلوگیری از سرایت آن به طبع رسید و «میان روحانیان و سرشناسان محله‌های شهر پخش شد» که مردم را بپاگاهانند. بعلاوه «برای محافظت ممالك محروسه از آلودگی ناخوشی مزبور» در مرزها قاعدۀ (کراختین) یعنی قرنطین برقرار شد. دستور امیر کبیر به حاکم کرمانشاه نقل می‌شود:

«از قراریکه ... کاربرد از اول دولت علیه مقیم دارالسلام بغداد نوشته است ناخوشی و با همه عربستان را فرا گرفته و از اول خانقین الی نجف طغیان تمام دارد، اهالی بغداد کاملاً متفرق شده‌اند ... چون آنجا معبر عام است و هر روزه زوار عتبات و سایرین به همه ممالك محروسه تردد دارند، بسیار لازم است که برای محافظت ممالك محروسه از آلودگی ناخوشی مزبور و نشر و سرایت آن ... بنای کراختین که منفعت آن بکرات به تجربه رسیده است گذاشته شود. لهذا میشود که ... بزودی کراختین را در اول دخول زوار و مترددین به خاک علیه داده باشد»^{۱۲۵}.

در تضاد آن مراقبت دولت، وقتی که وبای عمومی ۱۲۷۳ پیش آمد «که آمار تلفات آنرا ذکر کردیم»، و دولت عثمانی قرنطین گذاشت. میرزا آقاخان نوری صدراعظم به این زبان اعتراض کرد: «از حالت قرانتین دولت عثمانی ... بستوه آمده‌ایم. نزدیک است که عنقریب حکم عمومی قطعی بکل اهالی ایران صادر شود که دیگر تردد خودشان را از خاک عثمانی، خاصه از عراق عرب موقوف

دارند .. نزدیک است این حکم از قوه به فعل بیاید^{۱۲۷}». باید به دولت عثمانی حالی کرد که اساساً «حق ندارند» قرانین بگذارند. زیرا «خلاف قانون دول متحابه است و می توانید بالمره وضع قرانین موقوف و متروک سازید^{۱۲۸}» دولت عثمانی به این پرخاش ها جواب معقولی داد که وضع قرنن جهت «حفظ صحت عمومی موضوع شده است» و چون «در حق تبعه سایر دول مرعی الاجراست^{۱۲۹}» ایرانیان نیز باید تبعیت کنند.

در وبسای ۱۲۸۲ دولت های اروپائی نسبت به شیوه عمل حکومت ایران اعتراض نمودند. به پیشنهاد دولت فرانسه مقرر گشت يك «كونفرانس عمومی» برپا شود. «رپورت آنرا هم در روزنامه های پاریس» انتشار دادند. و عامل عمده شیوع مرض و «تعفن دادن به هوا را حمل و نقل نعش» از ایران به نجف اشرف و عتبات عالیات نوشتند سفیر ایران در ترکیه به مخالفت برخاست و برهان آورد که «انعقاد این مجلس کونفرانس به همه جهت خالی از ضرر بجهت ما نخواهد بود و البته سکنه به حمل و نقل نعش خواهد رسانید. زیرا از درجه امکان خارج است به مغز فرنگی ها توان نمود که حمل و نقل اموات مخل صحت عمومی نیست. . . فدوی نیز در تدارك ادله و براهین می باشم که حمل نعش اموات هیچ وقت وسیله ایجاد ناخوشی و با نشده است^{۱۳۰}».

در ۱۲۸۴ دکتر طولوزان به دولت ایران پیشنهاد نمود، اقداماتی بعمل آورند تا شاید بتوانند «وبسا را از ایران بیرون کنند^{۱۳۱}». در نامه مفصل دیگری خطاب به اعتضاد السلطنه، از ناصرالدین شاه به تأکید خواست، برای جلوگیری از شیوع وبسا مجلس حفظ الصحة در تهران برپا سازند. طبائی را که در دارالفنون تحصیل کرده بودند گرد آورند، پزشکان را به «جستجوی ناخوشی های موزی و مسری» وادارند، در این مجلس از طبای فرنگی هم استفاده کنند، اظهار رأی و عقیده را آزاد گذارند، «واضع است طبای دول خارجه که در مجلس حضور خواهند رسانید حق تکلم خواهند داشت» تا «بیان عقاید و تجربیات خودشان را نمایند» و

ترتیب قرنطین را در سرحدات بدهند نوشت: «اینست معزز وزیر، بنای عمل انعقاد مجلس حفظالصحت در ایران که می‌خواهید منعقد سازید، که به اعتقاد من از کارهای عمده و واجب است که بهیچوجه مسامحه در آن جایز نیست»^{۱۳۲}. دکتر طولوزان همراه این نامه گزارشی هم در تشخیص وبا و جلوگیری از سرایت آن نگاشت. مجلس حفظالصحه در نهم ذی‌عده ۱۲۸۲ به ریاست دکتر طولوزان و عضویت میرزا علینقی، میرزا حسین، و میرزا رضا اطبای دربار و شرکت میرزا تقی طبیب بعنوان مترجم مخصوص آن مجلس برپا شد. قواعد مجلس را دکتر طولوزان نگاشت و میرزا رضا آنرا به فارسی برگرداند. هدف مجلس گفتگو در «مسائل متعلقه به حفظ صحت عامه ایران و نگاهداری جمیع بلدان این مملکت از امراض شایعه وبائی»^{۱۳۳} بود. در گزارش ضمیمه آن، طولوزان تاریخچه‌ای از وباهای گوناگون همان چند سال را بیان کرد، به دولت ایران هشدار داد، لزوم قرنطین را در سرحدات تأکید نمود. علت عمده شیوع وبا را از «عبور سیاحان و کاروان‌ها و زوار» می‌خواند. پس اگر «بگاه لزوم در معابر معینه و مشخصه عبور مال‌التجاره یا کاروان و یا زوار را قدغن نمایند.. یعنی قرانطین بگذارند» می‌توان متعهد شد که «این گزند در خارج مانده سرایت به بلاد داخله نخواهد نمود». نتیجه اینکه «وبا مرضی است که منتقل می‌شود بواسطه عبور مال‌التجاره و بخصوص مردمان از بلادی که گرفتار آن هستند، به شهرهایی که گزند آن محفوظ‌اند»^{۱۳۴} نیازی به گفتن نیست که از این پیشنهادات و گفتگوها نتیجه‌ای گرفته نشد.

در همین سال برخی از حکام از اینکه وبا بجای ایشان دمار از روزگار خلق برمی‌آورد اظهار خوشنودی هم می‌کردند. حاکم استرآباد نوشت: «ناخوشی وبا در شهر و دهات استرآباد فی‌الجمله شدتی دارد.. کاری می‌کند بد نیست. انشاءالله [در میان ایلات] کارسازی درست خواهد کرد»^{۱۳۵}.

در ۱۲۸۷ سال قحطی معروف که وبا هم به دنبالش آمد و لطمه شدید به مملکت زد، در یک گفتگوی تلگرافی میان ناصرالدین شاه و کارگذاران دولت این

دروغ‌های رسمی مبادله گشت:

از کرمانشاه‌شاه از احوال عمومی پرسید:

«جواب: احوال‌ها خیلی خوب است، تازه که قابل عرض همایون باشد هیچ نیست... دزدهایی که قرار بود سردار بگیرد گرفته... يك نفر رعیت ایران بود دستش را بریده‌اند... حالت نان در همه جا مزاجی گرفته، علی‌الخصوص قم و کاشان، که گندم وفور دارد... از هر جهت امنیت و آسودگی حاصل است... طهران کمال نظم و وفور را دارد جنس بقاعده به انبارها می‌رسد. بهیچ قسم از طهران نگرانی نداشته باشید».

«سؤال: ناخوشی [وبای] سختی است یا خیر؟»

«جواب: خیر جزئی است».

«سؤال: حالت اصفهان و فارس چطور است؟»

«جواب: حالت اصفهان و فارس خیلی خوب است»^{۱۳۶}.

اما در همان تاریخ از کرمانشاهان به یکی از اولیای دولت نوشتند: «وارد کرمانشاه شدیم. وبا شدت دارد خانم را همراه نیاورید. علاء‌الملک را بفرمائید البته نیاید. با این وبا چه لازم. البته»^{۱۳۷}.

اعضاد السلطنه هم که گویا از آن گفتگوی تلگرافی خبر نداشت تلگراف فرستاد: «نصرالله خان، این تلگراف را روی کاغذ بنویس، سرش را مهر کن، محرمانه بدست شاه بدهند: از شهیندر کرمانشاه به سفارت عثمانی... اموات را سه‌شنبه ۲۲ نفر، چهارشنبه ۲۰ نفر گفته‌اند. دیروز زیاده از ۳ نفر نمرده‌اند امروز هم ۲ نفر مرده‌اند»^{۱۳۸} اما همان کارگذار به‌والی بغداد اعتراض سخت کرد که «یقیناً در کرمانشاهان و اطراف وبا نیست و بنده بابعالی را مستحضر داشته‌ام. مع هذا سبب دوام قرن‌تین چیست. رفع قرن‌تین را بخواهند»^{۱۳۹}.

در ۱۳۰۷ دستورنامه جهت پیشگیری از شیوع وبا به ولایات و سرحدات فرستادند مبنی بر اینکه اگر «در خانه‌ای مریض وبائی پیدا شود» او را در هوای

خوب «زیردرخت» و یا «وسط اشجار» نگاهدارند و «از آمدوشد دور باشد». اهل خانه «آن منزل را ترك گویند» و تا «پانزده روز باز نگردند» و از آن خانه «با آب و آهك و دودگوگرد و زاج و نمك طعام» رفع عفونت کنند، «و اثاث منزل را تا پانزده روز در هوای آزاد بگذارند و باد دهند». اساساً در شهر و بائی همه مردم باید «خانه‌ها را ترك گویند و در زیرچادرها دور از یکدیگر منزل نمایند .. بهتر آنست که از شهر بیرون روند» و در وقت تعذیه «پرهیز و اجتناب از میوه زیاد» نمایند^{۱۴۰}. این دستورالعمل هم بجائی نرسید.

در وبای ۱۳۱۰ اعتمادالسلطنه بی توجهی و خیانت اولیای دولت را از زبان امین السلطان بیان می کند: «وبائی به خراسان آمد» می دانستم «چون به طهران رسد خیالات کلیتاً مشوب می شود، دیگر شاه و گدا از هول جان ملتفت اعمال من نخواهند بود و گرفتار خود می باشند و بس» پس «چاره سرایت وبا را نکردم» تا اینکه «بیش از صد هزار نفر از نفوس محترم از آن مرض هایل تلف شدند» در حالیکه اگر «هزار تومان خرج قرائتین کرده بودم، آن جمله در عداد زندگان و از رعایای بامنفعت دولت بودند. اگر نمائندند، من چندی آسوده بماندم». در این مصیبت برخی به شاه گفتند به شهر نروید وبا هست. رفتن و خارج شدن دوباره صورت خوش ندارد. «مردم خواهند گفت، پادشاه تمام رعیت را در بلا گذاشته رفت که جان خود را بدربرد». اما شاه به طهران آمد و به شهرستانك رفت. به دکتر فوریه دکتر دربارهم سپردند «هر وبا گرفته‌ای که نزد تو به استعلاج آید، دورش کن و بگو: من طبیب شاهم و خود را آلوده به معالجه و بائی نمی کنم». او هم چنین کرد و هر کس «این حرف را شنید نفرین شدید به ولینعمت کل نمود»^{۱۴۱}.

مشیرالاطباء می نویسد: در قضیه رفتن ناصرالدین شاه از پایتخت، سردار آذربایجان سپاهیان را به قرار حکم کرد که «ای صاحب منصبان و سربازان ... مقام غیرت است و تعصب آذربایجانی ... پادشاه مملکت و اهل و عیال و خزانه دولت خود را در شهر و دریلاق، بلکه جان خود را به امانت شما سپرده است..

پادشاه خود به بیلاق به امید شما رفته که شما در حراست اهل و عیال او جان را دریغ نخواهید نمود . . اگر بروید اولاً روی مرا سیاه می کنید و روی خودتان سیاه می شود . و دیگر اسم مردانگی و غیرت از جمیع ترکها محو می شود. در ثانی جزا و مکافات و سیاست مرا می دانید که زندگی نتوانید نمود . اگر بمانید قطع نظر از نیکنامی .. من دوسه روزه خود به میان شما خواهم آمد .. اگر نمانید قطع نظر از سیاست من، خداوند رحم خود را از شما می برد و مبتلا به مرض می نماید^{۱۴۲}».

به همان روال اعتماد السلطنه دو نمونه می آورد، می نویسد: «شب در حضور شاه بودیم .. حکیم الممالک که از آن تملقات خنک دارد بنا کرد به شکر کردن، که الحمدلله بزرگ سایه شاه نه وبا داریم نه بلا، نه جنگ داریم و نه منگ^{۱۴۳}» و روز دیگر «سرها را بودیم. سید عبدالکریم خان برادر انیس الدوله که از طهران آمده بود به شاه قسم می خورد که در طهران وبا نیست، اما به من اشاره می کرد که هست و شدت هم دارد^{۱۴۴}» از ترس اهل دولت می گفتند: «وبای گیلان از «پر خوردن و سختی هواست^{۱۴۵}»، در خراسان هم بجهت «اراجیف و تخلف گوئی» است^{۱۴۶}. عبدالحسین فرمانفرما مدعی بود که در کرمان هرگز «وبا نیامده» بود^{۱۴۷}.

روحانیون نیز که مردم را در طول شیوع وبا با روضه خوانی و سینه زنی و رفتن به مصلی سرگرم می کردند و بعنوان درمان خوردن «تربت سیدالشهدا^{۱۴۸}» را تجویز می نمودند، بهنگام مصیبت در اعتقاد خودشان سستی پیدا می شد و زودتر از دیگران میدان را خالی می کردند و دیرتر باز می گشتند . گو بینو شاهد بود که در تهران «آخوندهای ثروتمند قبل از همه فرار نمودند^{۱۴۹}» اهل قم دیدند که «وبا بکلی رفع» شده بود، اما «حاکم و آقای متولی» از ترس جان به شهر نمی آمدند^{۱۵۰}. در روزهای سختی و گرانی و قحطی و ناخوشی بسیاری از ملایان مجلس آرای خانه بزرگان بودند. روضه خوانی می گفت: «در این خانه ها «فراش و سرباز هم»

گذارند که «اگر فقری خواست وارد شوند نگذارند... اگر نشسته بود حر کش می دادند... معلوم شد که از برای شربت بود که فقرا را حرکت می دادند. مبادا يك پياله شربتی میل کنند»^{۱۵۱}.

ناخوشی منبع مداخل حکام و ملایان هردو بود. در سال وبائی ۱۲۸۲ نماینده ایران در استانبول در جواب دولت راجع به اموال حجاج قربانی از وبا گزارش داد: «عرض می شود... همین قدر می دانم که آنچه از اهالی خمره و رشت وفات نموده اند، متروکات آنها را امام جمعه ابهر جمع آوری نموده و در ورود به استانبول هم دو روز مانده و بی آنکه خودش را با سفارت آشنا نماید روانه شده است، متروکات اهالی آذربایجان را... میرزا صادق سرتیب جمع آوری نموده است... و [اموال] اهالی قزوین را پسر مرحوم ملا صفر علی، مجتهد قزوینی تصرف کرده است»^{۱۵۲}.

این بود حالت مردم در آن زمانه. افراد هشیار هر طبقه ای در این باره رأی خود را گفته اند: بدایع نگار نویسنده و مورخ دیوانی نوشت: «در ملك ما اگر سالی باران کم بارید، مملکت زیرو رو می شود... در ۱۲۸۸ پنج کروار آدم [از وبا و قحطی] از دست رفت، همه گدا و واله و حیران مانده اند، زیرا که تدبیر کار و تهیه معاش مملکت را ندانستیم»^{۱۵۳}. اعتماد السلطنه نوشت: در وبای ۱۳۱۰ «سلطان عثمانی از جیب خود صد و پنجاه هزار لیره خرج قرائتین حدود خود نمود که رعیتش را سالم بدارد. این نوع حفظ جان رعیت را می کنند»^{۱۵۴}، که ما نکردیم. و از این رو به تعبیر یکی از کارگزاران دولت: «علی الاتصال به بلائی گرفتار و به دامی دچاریم، گاه به قحط و غلاطم و گاه بر وبا و طاعونیم»^{۱۵۵}.

شیخ ابراهیم زنجانی که خود از روحانیان بود، راجع به ملایانی که به مال قربانیان وبا دستبرد می زدند گفت: «معلوم است»، کافی است يك نفر از وبا بمیرد «حکام و دولتیان از یکطرف و سادات و آخوندان... دندان تیز می کنند» که داروندارش را به یغما ببرند^{۱۵۶}.

از روشنفکران طالبوف در درس های «احمد» گفت: «آن ناخوشی های وحشت افزا از قبیل طاعون و وبا» درجائی می افتد که مردمش از شدت جهل و کاهلی بپا نمی خیزند، همه کار را به «امید خدا» می گذارند و «منتظر می شوند که ملائک از آسمان آمده» اموراتشان را نظم دهند. پس آن مردم «خود اسباب آن [ناخوشی ها] را فراهم می آورند»^{۱۵۷}.

درجه هشیاری تجار بیشتر بود. به عقیده بازرگانان کرمان چه توقمی می توان داشت از حکومتی که «تلگراف و روزنامه دروغ عرض کردن در دست خودش است»^{۱۵۸}. معلوم می شود ملت ایران «مستحق اینگونه بلیات هستند» که «از یکطرف بلا نازل» می شود و «از یکطرف این جور حکام»^{۱۵۹} حکومت می کنند. پس «این بزرگان و علما و حکام که می بینید و این ناخوشی ها که بجان می گیرد»^{۱۶۰} گویا لازم و ملزوم یکدیگرند. بقول امین الضرب: در بلا و وبا اولیای دولت «قنطرمی جویند، تاچه وقت نشخوارها تمام بشود، رفع ظلم های مردم بشود، آنوقت چه شود»^{۱۶۱}. بالاخره نویسنده فرنگی «مک گرو» که شاهد احوال مردم آن روزگاران بود، نوشت: اهل ایران اعتقاد یافتند که وبا از عواقب «تعدی هیأت حاکم بر طبقه محروم است»^{۱۶۲}.

این تاریخچه ای بود از سیر بیماری وبا از سده سیزدهم تا دهه اول قرن چهاردهم. وبای سال ۱۳۲۱ قمری و وباهای بعدی تفصیل دیگری دارد که بیرون از گنجایش این مقاله است.^۵

حواشی

- ۱- سید علی بن محمد تبریزی: «قانون العلاج»، خطی، ۱۲۹۶ ق. دانشگاه.
- ۲- علی اکبر دهخدا: «لغت نامه»، شماره مسلسل ۱۷۵: شماره حرف «و»: ۲. ص ۱۱۲-۱۱۳ ذیل کلمه وبا
- 3 - William. M. Mcneill, 'Plagues and Peoples', New - York. 1976.
- ۴- از این تاریخ این بیماری را Cholera و وباهای شدید را King Cholera خواندند. قبلا همه این بیماری‌ها را بانام واحد طاعون یا Plague می‌خواندند و این دوناخوشی را از هم جدا نمی‌کردند.
- 5- Norman Longmate: 'King cholera', London, 1961, P. 2.
- 6- J.C. Rich: 'Narrative of a residence in Koordistan', London, 1825, vol. 2 P. 93.
- 7- J. B. Fraser: 'Narrative of a Journey into Khorassan 1921-1822', London. 1826. P. 64
- ۸- حاج زین العابدین شیروانی: «بستان السیاحه»، سنگی، ۱۲۴۷، ص ۳۵۴
- ۹- لسان‌الملک سپهر: «ناسخ‌التواریخ»، تهران، امیرکبیر، ۱۳۲۷، ص ۱۷۷
- 10- R. E. McGrew: 'Russia and the Cholera', Univ. of Wisconsin Press. 1965. p. 47
- ۱۱- حاج زین العابدین شیروانی: «بستان السیاحه»، ص ۳۵۷
- ۱۲- ماه‌شرف‌خانم مستوره: «تاریخ اردلان»، چاپخانه بهرام سندجی، ص ۱۷۷
- 13- J.B. Fraser: 'A Winter's Journey' London, 1838. Vol. 2. P. 453.
- ۱۴- این یادداشت از کسی است که رقم مهرش «عبدہ حبیب‌الله» می‌باشد و آن را در حاشیه صفحه اول نسخه خطی کتاب «حدائق فقه» تحریر عبدالمطلب دامغانی (۱۲۴۰)

قمری) نوشته است. سواد یادداشت مزبور را آقای شیخ عبدالله نورانی در اختیار ما قرار داده‌اند که موجب تشکر است.

۱۵- «شرح مأموریت آجودانباشی» تهران، ۱۳۴۷، ص ۹۶

۱۶- شیخ مردوخ کردستانی: «تاریخ مردوخ»، تهران، جلد ۲، ص ۱۴۶

۱۷- میرزا محمد علی منشی‌باشی (صدرالشعرا): «دیوان اشعار»، خطی. دانشگاه

۲۸۷۷، ص ۶۶-۶۵

۱۸- «ناسخ التواریخ»، جلد ۲. ص ۶۹

۱۹- محمد جعفر خورموجی: «تاریخ قاجاریه»، زوار، ۱۳۴۴، ص ۳۲

۲۰- رحیم رضازاده‌ملک: «تاریخ روابط ایران و آمریکا»، تهران، طهوری، ۱۳۵۰

ص ۲۰۱

21 - «Report on Azerbaijan», 19. Avril. 1864. Fo. 60
282. (P.R.O.)

۲۲- همان مأخذ.

۲۳- وقایع اتفاقیه، ۱۰ شعبان ۱۲۶۷، ش ۱۲

۲۴- وقایع اتفاقیه، ۱۷ صفر ۱۲۶۷، شماره ۴۵

۲۵- » » ۲۴ شعبان ۱۲۶۹ شماره ۱۲۲

۲۶- » » ۱ رمضان ۱۲۶۹ شماره ۱۲۲

۲۷- » » ۱۴ محرم ۱۲۷۰ شماره ۱۴۰

۲۸- » » ۶ صفر ۱۲۶۹ شماره ۹۴

۲۹- » » ۱۵ صفر ۱۲۶۹ شماره ۱۰۱

۳۰- » » ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۶۹ شماره ۱۵۳

۳۱- » » ۱۷ ربیع‌الثانی ۱۲۶۹ شماره ۱۰۴

۳۲- » » ۸ جمادی‌الثانی ۱۲۶۹ شماره ۱۱۷

۳۳- » » ۲ جمادی‌الثانی ۱۲۶۹ شماره ۱۱۴

۳۴- » » ۱۵ صفر ۱۲۷۰ شماره ۱۴۶

۳۵- » » ۲۹ صفر ۱۲۷۰ شماره ۱۴۸

۳۶- کنت دوگو بینو: «سه سال در ایران»، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، انتشارات

روزنامه کوشش. ص ۹۵-۹۴

۳۷- «مجموعه اسناد و مدارک فرخ‌خان امین‌الدوله»، تهران. انتشارات دانشگاه

سال ۱۳۵۴، جلد ۴. ص ۸۴

۳۸- «اسناد احتشام الدوله خانلرمیرزا»، خطی. دانشگاه.

۳۹- اسناد فرخ‌خان...»، جلد ۴. ص ۶۱-۶۲

۴۰- وقایع اتفاقیه، ۳ ذی‌عده ۱۲۷۳، شماره ۳۳۴

۴۱- گوینو: «سه‌سال در ایران»، ص ۹۴

42 - Charles Issawi: 'The Economic History of Iran',
Univ. of Chicago Press, 1971, p. 21

۴۳- اسناد فرخ‌خان، جلد ۴ ص ۶۲

۴۴- گزارش از استانبول به میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک، ۱۲۸۲ ق. اسناد ایران

۴۵- روزنامه ملتی، جمادی‌الاولی ۱۲۸۵.

۴۶- طولوزان به اعتضادالسلطنه، ۱۲۸۴ ق. اسناد اعتضادالسلطنه، خطی،
دانشگاه.

۴۷- اسناد ایران، ۱۲۸۶ ق.

۴۸- گزارش از «وقایع اتفاقیه مرضیه بندر بوشهر»، ۱۵ رجب ۱۲۸۶، اسناد
ایران.

* . مأخذ اطلاعات ما دربارهٔ تجار و تأثیر وبا در وضع اقتصادی آرشو حاج
محمد حسن امین‌الضرب است که آقای دکتر اصغر مهدوی بی‌دریغ در اختیار مانده‌اند
و ما از ایشان متشکریم. این اسناد را آقای دکتر مهدوی برحسب نام شهرها و نام
اشخاص تنظیم کرده‌اند. در اسنادی که ما آورده‌ایم فقط مربوط به وبا نیست، بلکه تجار
ضمن گفتگو از مسائل اقتصادی دیگر از وبا یاد کرده‌اند.

۴۹- حاج محمد حسن امین‌الضرب به حاج ابوالقاسم (برادرش)، تهران به
استانبول، ۶ شعبان ۱۲۸۷. دفتر کویه.

۵۰- آصف‌الدوله به ناصرالدین‌شاه، شیراز به تهران، ۵ شعبان ۱۲۸۷، اسناد
ایران.

۵۱- حاج محمد حسن امین‌الضرب به حاج عبدالمجید. تهران به استانبول، ۲۳
جمادی‌الثانی ۱۲۸۸، دفتر کویه

۵۲- حاج محمد حسن امین‌الضرب به ؟ از تهران به ؟ ۱۰ جمادی‌الثانی
۱۲۸۸ دفتر کویه.

۵۳- حاج محمد حسن امین‌الضرب، به حاج ابوالقاسم مک‌التجار (برادرش).
تهران به استانبول، ۸ ذی‌عده ۱۲۸۸ دفتر کویه.

۵۴- عبدالحمید اصفهانی به حاج محمد حسن امین‌الضرب، مشهد به تهران، ۱۸

صفر ۱۲۸۸.

۵۵- حاج ابوالقاسم ملك التجار به حاج محمد حسن امين الضرب، مشهد به تهران،
۱۴ محرم ۱۲۸۸، پرونده

۵۶- حاج محمد حسن امين الضرب به حاج ابوالقاسم ملك التجار. تهران به استانبول
۷ صفر ۱۲۸۸. دفتر كوپيه

۵۷- گزارش اسدالله طباطبائي از قونسولگري ايران در تفليس، ۱۱ ربيع الاول
۱۲۸۸، اسناد ايران.

۵۸- حاج محمد حسن امين الضرب به حاج ابوالقاسم، تهران به استانبول، ۲۳
جمادى الثانى ۱۲۸۸، دفتر كوپيه.

۵۹- حاج محمد حسن امين الضرب به؟ تهران به رشت، ۸ رجب ۱۲۹۴ دفتر كوپيه.

۶۰- چارلز عيسوى: «تاريخ اقتصادى ايران»، ياد شده، ص ۲۲.

۶۱- اعتماد السلطنه: «روزنامه خاطرات»، ص ۶۶۴

۶۲- حاج محمد حسن امين الضرب به محمد شفيح اصفهاني، تهران به شيراز، ۴
صفر ۱۳۱۰ دفتر كوپيه

۶۳- حاج محمد ابراهيم قزوينى به حاج محمد حسن امين الضرب، باطوم به تهران،
۱۵ ذىحجه ۱۳۰۹، پرونده

۶۴- عبدالله مستوفى: تاريخ اجتماعى وادارى دوره قاجار، تهران، زوار جلد ۱
ص ۴۷۳.

۶۵- حاج محمد حسن امين الضرب به آقا محمد باقر طهرانى، تهران به قم. ۲۸
محرم ۱۳۱۰، دفتر كوپيه.

۶۶- دكتور طولوزان، گزارش ۲۱ اوت ۱۸۹۲/۲۸ محرم ۱۳۱۰.

۶۷- حاج محمد حسن امين الضرب به سيد عبدالرحيم معين التجار، تهران به كرمان،
۶ صفر ۱۳۱۰ دفتر كوپيه.

۶۸- همو به همان، ۱۹ محرم ۱۳۱۰

۶۹- ميرزا محمد طبيب (مشيرالاطبا): «رساله وبائيه»، خطى ۱۳۱۰، دانشگاه

۷۰- يحيى دولت آبادى: «حيات يحيى»، تهران، ابن سينا، ص ۱۱۶

۷۱- اعتماد السلطنه: «روزنامه خاطرات»، ۲۱ محرم ۱۳۱۰، ص ۹۵۰

۷۲- سيد السلطنه كبايى: «خاطرات سال ۱۳۱۰»، خطى، دانشگاه، يادداشت

۸ صفر ۱۳۱۰

۷۳- بزرگ اميد: «از ماست كه برماست» تهران، پيروز، ۱۳۳۳ ص ۷۳

- ۷۴- آقا محمدجعفر کاظم اوف به حاج محمد حسن امین الضرب، اصفهان به تهران، ۳ صفر ۱۳۱۰، پرونده
- ۷۵- سدیدالسلطنه: «خاطرات سال ۱۳۱۰»، یادداشت ۲۴ صفر ۱۳۱۰
- ۷۶- دکتر فووریه: «سه سال در دربار ایران»، ترجمه عباس اقبال. تهران علی اکبر علمی و شرکاء، ۱۳۲۶ ص ۲۹۶
- ۷۷- دکتر طولوزان: گزارش ۲۱ اوت ۱۸۹۲/۲۸ محرم ۱۳۱۰.
- ۷۸- اعتمادالسلطنه: «روزنامه خاطرات»، ۲۰ صفر ۱۳۱۰.
- ۷۹- مشیرالاطبا: «رسائله وبائیه»، یاد شده.
- ۸۰- سدیدالسلطنه کبابی «خاطرات سال ۱۳۱۰»، ۸ ربیع الاول ۱۳۱۰، یادشده.
- ۸۱- اعتمادالسلطنه: «روزنامه خاطرات» ۲۰ محرم ۱۳۱۰.
- ۸۱- سید عبدالرحیم معین التجار به امین الضرب، کرمان به تهران، ۱۹ محرم ۱۳۱۰، پرونده
- ۸۲- دکتر فووریه: «سه سال در دربار ایران»، ص ۲۹۶.
- ۸۳- حاج محمد حسن امین الضرب به محمد شفیع اصفهانی ملک التجار، تهران به شیراز، ۴ صفر ۱۳۱۰، دفتر کوپیه.
- ۸۴- حاج محمد حسن امین الضرب به نظام السلطنه مافی، تهران به بوشهر، ۴ صفر ۱۳۱۰، دفتر کوپیه.
- ۸۵- محمد باقر طهرانی به حاج محمد حسن امین الضرب، قم به طهران، ۲ صفر ۱۳۱۰، پرونده
- ۸۷- همو به همان، ۱۱ محرم ۱۳۱۰
- ۸۸- محمد علی امین التجار به امین الضرب، رشت به تهران، ۱۷ محرم ۱۳۱۰، پرونده
- ۸۹- محمد علی امین التجار به حاج محمد حسن امین الضرب، رشت به تهران، ۲۱ محرم ۱۳۱۰.
- ۹۰- همو به همان ۱۶ صفر ۱۳۱۰
- ۹۱- سید عبدالرحیم معین التجار به حاج محمد حسن امین الضرب، کرمان به تهران، ۱۷ محرم ۱۳۱۰.
- ۹۲- همو به همان
- ۹۳- «خاطرات حاج سیاح»، تهران، ۱۳۴۶، ص ۴۱۷.
- ۹۴- اعتمادالسلطنه: «روزنامه خاطرات» ۱۴ ربیع الثانی ۱۳۱۰.

۹۵- آقا محمد جعفر کاظم اوف به حاج محمد حسن امین‌الضرب، اصفهان به تهران، ۲ ربیع‌الاول ۱۳۱۰، پرونده

۹۶- همو به همان، ۹ ربیع‌الاول ۱۳۱۰

۹۷- همو به همان ۳ ربیع‌الاول ۱۳۱۰

98- J. B. Fraser : 'A winter's Journey', op. cit. vol. 2, p. 534

۹۹- حاج محمد حسن امین‌الضرب به محمد شفیع اصفهانی ملک‌التجار، تهران به شیراز، ۴ صفر ۱۳۱۰

۱۰۰- آقا محمد جعفر کاظم اوف به امین‌الضرب، اصفهان به تهران، ۳ صفر ۱۳۱۰.

۱۰۱- حاج محمد حسن امین‌الضرب به نظام‌السلطنه مافی، تهران به بوشهر،

۴ صفر ۱۳۱۰، دفتر کوپیه.

۱۰۲- همو به محمد علی امین‌التجار، تهران به رشت، ۲ صفر ۱۳۱۰، دفتر کوپیه

۱۰۳- همو به ؟، تهران به رفسنجان، ۲ صفر ۱۳۱۰ دفتر کوپیه

۱۰۳- همو به محمد شفیع اصفهانی ملک‌التجار تهران به شیراز، ۴ صفر ۱۳۱۰

۱۰۵- محمد علی امین‌التجار به حاج محمد حسن امین‌الضرب، رشت به تهران،

۲۱ محرم ۱۳۱۰

۱۰۶- همو به همان، ۱۴ محرم ۱۳۱۰

۱۰۷- همو به همان ۲۱ محرم ۱۳۱۰

۱۰۸- محمد علی امین‌التجار به حاج محمد حسن امین‌الضرب، رشت به تهران،

۲۰ محرم ۱۳۱۰

۱۰۹- همو به همان، ۲۸ محرم ۱۳۱۰

۱۱۰- همو به همان ۱۱ محرم ۱۳۱۰

۱۱۱- همو به همان ۱۴ محرم ۱۳۱۰

۱۱۲- همو به همان.

۱۱۳- غلامعلی ساروی به حاج محمد حسن امین‌الضرب، ساری به تهران، ۱۶

صفر ۱۳۱۰

۱۱۴- سید عبدالرحیم معین‌التجار به حاج محمد حسن امین‌الضرب، کرمان به

تهران، ۳۰ ربیع‌الاول ۱۳۱۰.

۱۱۵- همو به همان. ۲۰ محرم ۱۳۱۰

- ۱۱۶- همو به همان ۲۴ محرم ۱۳۱۰
- ۱۱۷- آقا سید علی نظنزی به حاج محمد حسن امین‌الضرب ، کاشان به تهران ، ۱۹ صفر ۱۳۱۰
- ۱۱۸- محمد شفیع اصفهانی ملك‌التجار به حاج محمد حسن امین‌الضرب ، شیراز به تهران، ۲۷ ربیع‌الاول ۱۳۱۰
- ۱۱۹- حاج محمد رحیم اصفهانی به حاج محمد حسن امین‌الضرب، تبریز به تهران، ۹ محرم ۱۳۱۰
- 120- J. C. Rich: «Narrative of a Journey.» op. cit. p. 234.
- 121- J.B. Fraser : «A Journey into khorassan». op. cit. p. 66.
- 122- N. Longmate: «King cholera» p. 5
- ۱۲۳- گزارش به وزارت امور خارجه ایران ۱۲۵۲ ق (بی‌امضا)، اسناد ایران.
- ۱۲۴- وقایع اتفاقیه، شماره ۴۵
- ۱۲۶- دستور امیرکبیر به اسکندرخان حاکم کرمانشاهان، ذیحجه ۱۲۶۷، به نقل: فریدون آدمیت، «امیرکبیر و ایران»، چاپ چهارم، تهران، خوارزمی ۱۳۵۴، ص ۳۳۴.
- ۱۲۷- میرزا آقاخان نوری به فرخ‌خان امین‌الملک، ۲۵ ذیعقده ذیحجه ۱۲۷۴، اسناد فرخ‌خان، جلد سوم، ص ۳۰۵
- ۱۲۸- همان مأخذ. ص ۳۰۶
- ۱۲۹- اسناد فرخ‌خان، جلد ۴. ص ۶۱
- ۱۳۰- گزارش به میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک، استانبول به تهران، شعبان ۱۲۸۲ اسناد ایران.
- ۱۳۱- دکتر طولوزان به اعتضادالسلطنه، ۱۲۸۴ ق. مجموعه اسناد اعتضادالسلطنه
- ۱۳۲- روزنامه ملتی، جمادی‌الاولی ۱۲۸۵
- ۱۳۳- «قواعد مجمع حفظ‌الصحه»، ۹ جمادی‌الاولی ۱۲۸۵، روزنامه ملتی شماره ۲۱
- ۱۳۴- «دستورالعمل حافظ‌الصحه دولت علیه ایران»، همان روزنامه، همان شماره
- ۱۳۵- گزارش از استرآباد به تهران، ۱۲۸۴ ق. اسناد ایران
- ۱۳۶- ۸ رجب ۱۲۸۷. اسناد ایران.
- ۱۳۷- تلگراف افتخارالسلطنه به مجدالدوله، کرمانشاه به تهران، ۸ رجب ۱۲۸۷

- ۱۳۸- اعتضادالسلطنه به نصرالله خان، ۸ رجب ۱۲۸۷. اسناد ایران
- ۱۳۹- همان مأخذ.
- ۱۴۰- «گزارش اداره حفظ الصبحه دولت علیه ایران، مجلس مرکزی دارالخلافة».
- خطی، ۱۵ محرم ۱۳۰۷. اسناد آقای ارگانی.
- ۱۴۱- محمدحسن خان اعتمادالسلطنه: «خلسه، خوابنامه»، بکوشش محمد کتیرائی تهران، طهوری، ۱۳۴۸، ص ۱۳۸
- ۱۴۲- مشیرالاطبا: «رساله وبائیه».
- ۱۴۳- اعتمادالسلطنه: «روزنامه خاطرات». ص ۴۷۰
- ۱۴۴- همان مأخذ. ۱۷ محرم ۱۳۱۰، ص ۹۴۷
- ۱۴۵- حاج محمد حسن امین الضرب به محمد علی امین التجار، تهران به رشت ، ۳۰ ذیحجه ۱۳۰۹. دفتر کویه.
- ۱۴۶- از عمو به حاج ابوالقاسم ملك التجار، تهران به مشهد، ۴ ذیعهده ۱۳۰۹ دفتر کویه.
- ۱۴۷- سید عبدالرحیم معین التجار به امین الضرب، کرمان به تهران، ۱ جمادی - الاولی ۱۳۱۰.
- ۱۴۸- گزارش از استانبول به تهران ۱۲۸۲ ق. اسناد ایران.
- ۱۴۹- گوینو: «سه سال در ایران»، ص ۹۴.
- ۱۵۰- محمد باقر طهرانی به حاج محمد حسن امین الضرب ، قم به تهران ، ۲۴ محرم ۱۳۱۰
- ۱۵۱- «رساله فردوسی»، خطی. دانشگاه. ۳۷۶۶، ص ۳۱-۳۰
- ۱۵۲- گزارش نماینده ایران از استانبول به تهران، ۱۲۸۲ ، اسناد ایران.
- ۱۵۳- از رسائل بدایع نگار، به نقل: «افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار» ، تألیف فریدون آدمیت و هما ناطق ، ص ۲۴۱. (این کتاب زیر چاپ است).
- ۱۵۴- «روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه». ۹۵۰
- ۱۵۵- عبدالحسین دامغانی: یادداشت های سفر آذربایجان، خطی، ۱۲۹۷.
- ۱۵۶- شیخ ابراهیم زنجانی: «سرگذشت من»، خطی، دانشگاه، ص ۳۱
- ۱۵۷- عبدالرحیم طالبوف : «کتاب احمد» ، استانبول ، چاپ سنگی ، ۱۳۱۱ ، ص ۵۸.
- ۱۵۸- عریضه تجار کرمان، ۱۳۱۰ درپرونده سید عبدالرحیم معین التجار.

۱۵۹- سید عبدالرحیم معین‌التجار به حاج محمد حسن امین‌الضرب، کرمان به تهران، ۲ صفر ۱۳۱۰.

۱۶۰- همو به همان، ۱ جمادی‌الاولی ۱۳۱۰.

۱۶۱- حاج محمد حسن امین‌الضرب به محمد شفیع اصفهانی ملک‌التجار، تهران به شیراز، ۴ صفر ۱۳۱۰.

162- Rodrick McGrew: 'Russia and the cholera'. u.w.p. 1965, p. 165.

* زبده این مقاله بصورت سخنرانی در ششم اسفندماه سال جاری در انجمن علوم اجتماعی ایراد گردید.

احسان اشراقی

گیلان در حکومت صفویه

قسمت اول: خان احمد گیلانی

در نیمه دوم قرن دهم هجری قمری به هنگام سلطنت شاه تهماسب اول حوادثی در سرزمین گیلان پدید آمد که گرچه عوامل اصلی آن از مسائل تاریخی و اجتماعی این سرزمین سرچشمه می گرفت، لکن شخصیت خان احمد حاکم وقت گیلان در نشیب و فراز این حوادث و روش دولت صفویه با ساکنان گیلان تأثیر مهمی داشت.

خان احمد که در تاریخ حکومت‌های محلی ایران مردی حادثه آفرین و جاه طلب و سیاستمداری زیرک و شاعری چیره دست معرفی شده، فرزند سلطان حسن کیا از بازماندگان حکامی بسود که سالیانی بر گیلان حکومت داشتند و به هنگام پیدایش دولت صفویه نسبت به آن اظهار اطاعت و همبستگی کردند.

منطقه گیلان در آن روزگار به دونا حیه تقسیم می شد، قسمتی را که در سمت

راست رودخانه سفید رود قرار گرفته بود گیلان بیه پیش^۱ و قسمت دیگر را که در سمت چپ این رودخانه قرار داشت گیلان بیه پس می گفتند. مرکز گیلان بیه پیش لاهیجان، ورشت نیز مرکز گیلان بیه پس بود. در قرن چهارم هجری زمانی که خاندان بویه در اوج قدرت بودند تمام سرزمین گیلان و ولایات کوهستانی مشرق و طول ساحل دریای خزر و مازندران و قومس جزء سرزمین دیلم بود اما بعدها قسمتهای شرقی از آن جدا شده و دشتهای اطراف سفید رود که گیلان خوانده می شد نام خود را به مناطق مجاور داد و مناطقی کوهستانی را دیلم گفتند. در دوران پیش از اسلام گیلان بوسیله امرای محلی اداره می شد و بعد از اسلام نیز هرگاه حکومتهای مقتدری به وجود می آمدند حکمرانان گیلان تحت نفوذ آنها قرار می گرفتند که از این سلسله ها میتوان آل بسویه و آل زیار و علویان گیلان و مازندران و اسیمعیله و سلسله های کوچک کم اهمیت نظیر سلسله وهسودان و آل ماکان کاکلی و استنداران رستم دار را نام برد. از زمان علویان نفوذ مذهب زیدی به تدریج در گیلان آغاز شد و رفته رفته در بعضی از قسمتهای آن به صورت عامل مهمی درآمد.

در حمله مغول به ایران بمناسبت دشواری راه، حمله به گیلان عملی نشد. سلطان الجاتیو تصمیم گرفت گیلان را تحت نفوذ خود در آورد لکن عده زیادی از سپاهیان مغول در میان لجنزارهای وسیع از بین رفتند و پس از حملات مکرر، الجاتیو به این راضی شد که از امرای محلی گیلان هر ساله خراج ابریشم بگیرد^۲. از سال ۷۶۹ هجری به بعد امرای محلی متعددی در لاهیجان، تنکابن، رانکوه، اشکور، کهدم کوچسفهان و فومن قدرتهایی به دست آوردند و رفته رفته زمام اصلی حکومت به دست حکام لاهیجان و فومن در بیه پیش و بیه پس افتاد.

۱- بیه در اصطلاح محلی به آب اطلاق میشده است.

۲- ه.ل. رابینو: ولایات دارالمرز ایران، گیلان. ترجمه جعفر خمami زاده ص

مسئله‌ای که فقدان يك كنترل كامل از طرف حكومتهای مركزي خصوصاً حكامرانان مغول و تیموری و بازماندگان آنها را در گیلان و مازندران توجیه می‌کند بیشتر به عوامل طبیعی و سیاسی و مذهبی مربوط می‌گردد. وجود کوههای سر به فلک کشیده و صعب‌العبور و جنگلهای انبوه و رودخانه‌ها و مردابها و هوای ناسازگار همواره مشکلاتی را در سرراه مهاجمین پدید می‌آورده است و اگر این لشکر کشیها موفقیت‌آمیز بود دوران استقرار نظامی و سیاسی زیاد به طول نمی‌انجامید و آشوب و طغیان از گوشه و کنار آغاز می‌شد. چنین سرزمینی برای آراء و عقاید و نهضت‌های مذهبی و ملی که غالباً در دوران بعد از اسلام خصوصاً در میان طبقات حاکمه ترك و مغول و تاتار جایی نداشت پناهگاه مناسبی بود. علویان مازندران و گیلان از این منطقه صعب‌العبور به سود رواج مذهب خود بهره گرفتند و اسماعیلیان پس از آنکه الموت بدست مغول سقوط کرد در مناطق کوهستانی گیلان به فعالیت ادامه دادند. در قرن هشتم هجری خروج سربداران خراسان به مثابه يك نهضت فکری و اجتماعی توأم با نتایج سیاسی و اجتماعی موجب پیدایش نهضت درویشان مازندران وابسته به سید قوام‌الدین مرعشی و سادات گیلان شد که هدف مهم آن از میان برداشتن یوغ مغولان و برانداختن سلطه جهانگشایان نوخاسته و بازماندگان آنها بود تا جائیکه در آغاز حملات تیمور، مازندران و رویان تا سرحد عراق و قومنش به تصرف سادات مرعشی و گیلان و تمامی دیلمستان به اختیار سادات گیلان و سیدعلی کیا و برادران درآمد^۱ و به مراکزی خودمختار مبدل شد در آغاز نهضت صفویان، گیلان و سواحل دریای خزر تا حدود طالش و اردبیل در منطقه نفوذ معنوی خانقاه اردبیل قرار داشت و پس از آنکه آراء صوفیانه این خانقاه که در حقیقت دنباله مکتب شیخ زاهد گیلانی بود با تبلیغات تشیع

۱- سید ظهیرالدین مرعشی: تاریخ طبرستان و رویان تصحیح عباس شایان

۲- پطروشفسکی: نهضت سربداران خراسان ترجمه کریم کشاورز ص ۱۰۸

در آمیختگیلان به پایگاه مطمئنی برای رواج مذهب شیعه تبدیل گردید و توانست به پیشرفت کار رهبران صفوی کمک کند.

در سال ۹۰۱ هجری قمری رستم بیگ آق قویونلو که از کثرت صوفیان طرفدار صفویه به هراس افتاده بود، سلطان علی برادر بزرگ شاه اسمعیل را به قتل رسانید اما طرفداران او اسمعیل را که طفلی خردسال بود نزد میرزا علی کیا حاکم گیلان بیهوش بردند و او نیز که مردی دین‌دار و آزادمنش بود مقدم مهمان خود را گرامی داشت و از هیچگونه اعزاز و اکرام در حق اسمعیل فروگذار نکرد و بعد از چند سال او را یاری داد تا با پیروانش به اردبیل نهضت کند^۱ و چون دولت صفوی به وجود آمد شاه اسمعیل صفوی به خاطر کمکهای ذی‌قیمت میرزا علی او را در حکومت گیلان ابقا نمود. در سال ۹۲۴ هجری که امیر دباچ حاکم گیلان بیهوش تابع دولت صفوی شد هر دو گیلان به قلمرو دولت تازه تأسیس ملحق شدند اما در زمان شاه تهماسب وقتی سلطان سلیمان پادشاه عثمانی به آذربایجان لشکر کشید امیر دباچ که به مظفر سلطان ملقب بود از حکومت صفوی روی بر تافته در خوی به قوای مهاجم پیوست و چون سپاه عثمانی از آذربایجان عقب نشست مظفر سلطان دستگیر شده به حکم شاه تهماسب در تبریز به زجر تمام کشته شد^۲ و از این تاریخ قلمرو گیلان بیهوش به انضمام گیلان بیهوش پیش به خان احمد خان پسر سلطان حسن از بازماندگان میرزا علی سپرده شد و خان احمد به صورت حکمران مقتدر سراسر گیلان در آمد اما به علت سوء رفتار امیرانش با مردم گیلان غربی، اهالی این ناحیه طرفدار بازگشت حکومت سابق شده به طرفداری از امیر شاهرخ که نسبت خود را به سلسله اسحاقیه گیلان می‌رساند برخاستند و خان احمد نیز برای پس گرفتن سرزمین از دست رفته از هیچ تلاش و اقدامی خودداری نکرد و حکومت

۱- علی بن شمس‌الدین بن حسین لاهیجی: تاریخ خانی. تصحیح دکتر منوچهر

ستوده ص ۱۵۳

۲- قاضی احمد قمی: خلاصه التواریخ نسخه خطی ص ۱۹۳

مرکزی نیز که خان احمد را سد راه تامین منافع خود در گیلان می‌دانست به هر نوع تحجیب و تهدید متوسل شد و این کشمکش تا سال ۱۰۰۰ هجری، نخستین سالهای سلطنت شاه عباس اول ادامه یافت.

در تجزیه و تحلیل اساسی چنین استنباط میشود که عصیان خان احمد تنها از تمایلات فردی و اقدامات خود سرانه وی سرچشمه نمی‌گرفت زیرا صرف نظر از سابقه حکومت‌های محلی که بر پایه استقلال از حکومت‌های مغول و تاتار و با اتکاء به وضع جغرافیایی منطقه شکل گرفته بود، وجود عوامل اجتماعی و اقتصادی و مذهبی و نفوذ عوامل محلی برای جداماندن از قلمرو حکومت مرکزی و نیز مداخلات دولت عثمانی بی‌تأثیر نبوده است.^۱ از سوی دیگر فشار امرای قزلباش برای تصرف منطقه زرخیز گیلان و انضمام آن به اراضی تیول^۲ لشکر کشیهای مکرر پادشاهان صفوی را برای استقرار حاکمیت خود در آن سامان توجیه مینماید. اسکندر بیگ ترکمان مؤلف عام‌آرای عباسی می‌نویسد:

«خان احمد به یمن تربیت و اشفاق شاهانه در کل گیلانات والی نافذ الامر گردیده لوای دولتش ارتفاع آسمانی یافت و به قهر و غلبه امیره ساسان حاکم گسکر و میرزا کامران حاکم کوه‌دم را که متصرف ملک موروث خود بودند از آن ولایات بیرون کرده به تصرف خود درآورد و دولتی که هرگز در میخيله پدران‌ش خطور نکرده بود به‌اوروی آورد و از تیره‌بختی و جهالت و خودرایی قدر تربیت و شفقت شاهانه ندانسته به اغوای جمعی کوتاه خردان خوش آمدگو و ناعاقبت اندیشان تقرب جو به‌اموریکه رضای همایون نبود اقدام می‌نمود از جمله بعد از ایامی که امیره ساسان در اردوی معلی سرگردان بود شاه جنت مکان ترحم کرده ولایت گسکر را به‌او مرحمت کرده فرستادند و سپهسالار سعید نامی که از

۱ - رجوع شود به نامه‌های خان احمد به سلطان عثمانی و نامه‌های متبادله بین

شاه عباس و سلطان عثمانی در منشآت حیدر ایواوغلی. کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

۲ - بطروشفسکی: تاریخ ایران صفحات ۴۸۹-۴۹۰

قبل خان احمد حاکم گسکر بود به اشاره او تمکین حکم نکرده با امیره ساسان جنگ عظیم کرد و امیره به نیروی اقبال دولت قاهره بروظفر یافته سپهسالار باجمعی کثیر کشته گردیده خان احمد در قلب تابستان که از گرمی هوا ماهی فلک جهت آسایش از روی کره اثر می نمود به پسرش سلطان حسن لشکر داده بر سر امیره به گسکر فرستاد و از عفونت هوا سلطان حسن در آن سفر فوت شد خان احمد متقاعد نگشته به غرور موفور علم تسلط و استیلا در آن دیار افراخته هر چند شاه جنت مکان مناشیر نصیحت فرستاده او را به سلوک طریق مستقیم مطاوعت دلالت می فرمود موعظه و پند در او سودمند نیامد تا آنکه شاه جنت مکان در مقام تربیت جمشیدخان نبیره مظفر سلطان در آمده السکای بیه پس را از خان احمد قطع کرده نامزد او فرمودند...^۱

در میان «مناشیر نصیحت» و «موعظه و پند»، قصیده‌ای است از قاضی محمد ورامینی شاعر و منشی دربار شاه تهماسب خطاب به خان احمد که قاضی احمد قمی مورخ مشهور آن زمان در کتاب خود آورده و میتوان گفت یکی از اسناد مهم ارتباط خان احمد با دربار صفوی است. در این قصیده شاعر پس از تعریف از طبیعت گیلان و خوشبختی مردم آن به کنایه خان احمد را اندرز میدهد که رابطه خود را با پادشاه قطع نکند و برای اظهار فرمانبرداری به دربار آید و به گفت و گوی بایزید شاهزاده پناهنده عثمانی با پادشاه صفوی و انتقاد او از وضع گیلان اشاره می کند و سرانجام بالحن تهدید آمیزی خان احمد را از عواقب شوم عصیان بر حذر می دارد. قسمتی از آن قصیده چنین است:

به روزگار خداوندگار فخر جهان

به عینه همچو بهشت است عرصه گیلان

توان بهشت برین خوانیش که هست درو

همیشه فیض بهاری و نیست فصل خزان

۱- اسکندر بیک ترکمان: عالم آرای عباس تصحیح ایرج افشار ص ۱۱۱

مدام تازه و خرم بود چو روضه عدن
 مدام پر گل و ریحان بود چو باغ جنان
 بنفشه گشته دو تا از پی خشوع و خضوع
 چو دید نرگس بینا درو شده حیران
 چمنار دست بر آورده است آمین را
 بهر دعا که کند بلبل هزار زبان
 بزرگ و خرد ز لطف هوا دماغ ترند
 وزین سبب همه در عشتند پیر و جوان
 اگر بهشت برین خوانیش عجب نبود
 برین حدیث دلیل است و حجت و برهان
 دلیل آنکه کسی را به کس نباشد کار
 درو به هیچ جهت از مطالب قمران
 چه حاجتی به از این کاندرو بود والی
 سپهر مغرب و مشرق ستوده احمد خان

شنیده‌ای که چه بیغاره با یزید نمود
 به شاه ما که فزون باد عمرش از امکان
 شهی که خانه خود را به چنگ در یازد
 چگونه چنگ تواند به قیصر و خاقان
 ازو چو منشاء بیغاره را سؤال نمود
 یکی ز جمله خاصان شاه عالمیان ،
 که خود کجاست که آن نیست در تصرف شاه
 جواب داد که آنجا است خطه گیلان

خدايگانا گر نه حقوق خدمت را
 کند ملاحظه اين شاه عرصه ايران
 به يك عتیب کند بیشه عالم
 به يك نهیب کند كوه با زمین يكسان
 سپهر قدرا لایق به حال خویش مبین
 که در برابر این رحمت و همه احسان
 کنی مكابره از بهر ملك و مال و منال
 به يكديگر شكنی عهد و بیعت و پیمان...

خان احمد خان که مردی ادیب و سخن سنج بود در جواب قصیده قاضی محمد ورامینی قصیده‌ای به همان وزن سروده ارسال داشت وی در این اشعار ، گیلان را سرزمینی شور بخت و مردمش را فقیر و ستم کشیده می‌خواند و از توجه پادشاه صفوی به پناهندگان سنی مذهب عثمانی گله می‌کند و سرانجام مؤدبانه عذر نیامدن خود را می‌خواهد:

نگو که لاله آنجا خوش است و گل دلکش
 نگو که نرگس او تازه است و خوش ریحان
 که لاله ساخته ساغر تهی ز باده عیش
 ز جام خویش چو نرگس فتاده در یرقان
 دهان گل بهم از تشنگی نمی‌آید
 فتاده سوسن آزاد را ز کار زبان
 به باغ غنچه چو طفلان بی غذا مانده
 سحاب را چو شده شیر خشک در پستان
 به ظلم دی به چمن آنقدر گریسته است
 که هیچ آب نمانده به چشم تابستان

درین دیار چو طفلان کسی که خانه کند
 شود ز دست حوادث همان زمان ویران
 همه چو آتش سوزنده اند دور از آب
 همه چو آب روان میدوند از پی نان
 همه چو صورت دیوار نا امید از قوت
 نشسته اند یکا یکا به کار خود حیران
 ستاده جمله ز حسرت چو خاک پا برجا
 ز بس که باده صفت گشته اند سرگردان

.....

چرا به مذهب شیعی روند سنی چند
 چو کار کافر و مسلم بود بهم یکسان
 به نزد شاه اگر با یزید گفته بدم
 یقین که بوده در این امر تابع شیطان
 چه شك که دشمن جانست با بنی بوجهل
 چه شبهه است که خصم است با علی مروان^۱
 به عذر نامد نم حرف چند می گویم
 حدیث آمدنم چونکه آمده به میان

۱- ادعای خان احمد در موردی که او را دشمن خود می داند خلاف مطلبی است که شاه تهماسب در تذکره ای که منسوب است به اوست آورده. درین تذکره پادشاه اشاره می کند که بایزید با خان احمد پنهانی در ارتباط بوده و فرخ بیگ ملازم خود را به گیلان روانه کرد تا خان احمد او را به بهانه شکار از دارالسلطنه قزوین بیرون آورده به گیلان ببرد و از آنجا با کمک ترکمانان به کشتی نشاند به حاجی طرخان روانه کند. شاه تهماسب این مطلب را یکی از دلایل تسلیم بایزید به نمایندگان سلطان سلیم ذکر کرده است (تذکره شاه تهماسب ص ۷۳).

محب صادق هرگز وصال جو نبود
 چو نیست مهر و محبت به بعد و قرب مکان
 به روز وصل همه عاشقند و صادق نیست
 مگر کسی که بود پایدار در هجران
 دگر به مفلس چون حج نمی شود واجب
 نه واجب است به من طوف در گه سلطان...

خان احمد می دانست که به علت عدم اطاعت از دستورات شاه مبنی بر-
 خودداری از پس دادن کوچسفهان به جمشید خان حاکم منتخب شاه تهماسب
 در گیلان بیه پس و امتناع از آمدن به دربار و نفرستادن هدایا و پیشکش و پس-
 نفرستادن مولانا غیاث الدین منصور^۱ قاتل ملک محمود پسر مظفر سلطان^۲ خشم
 پادشاه را برانگیخته و دیر یا زود نیروی قزلباش به قلمرو او حمله خواهد کرد و
 تصمیم گرفت با استفاده از سپهسالاران گیلان و مخالفین حکومت صفویه و با اتکاء
 به موانع طبیعی منطقه در مقابل حکومت ایستادگی کند.

شاه تهماسب نخست یو لقلی ذوالقدر را به رسم رسالت نزد حاکم گیلان
 فرستاد تا زمینه انتزاع گیلان بیه پس و تفویض آنرا به جمشیدخان فراهم سازد اما
 فرستاده او نزدیک سیاه روباد رشت مورد حمله ناگهانی کاکوشاه منصور سپهسالار
 لاهیجان قرار گرفته با همراهانش به قتل رسید^۳. پس از این حادثه شاه، منشوری
 خطاب به خان احمد صادر نمود که حاوی موارد متعددی از خطاها و گناهان وی
 بود و در پایان او را به لشکر کشی و تنبیه سخت تهدید می کرد. در این نامه آمده
 است که خان احمد در ازای پرداخت هفتصد تومان و تعهد رواج مذهب رواج

۱- مولانا غیاث الدین به تحریک خان احمد ملک محمود پسر مظفر سلطان را در
 وقتی که در شیراز بسر می برد مسموم کرد. تاریخ گیلان عبدالفتاح فومنی تصحیح
 منوچهر ستوده ص ۳۶

۲- رابینو: تاریخ گیلان ص: ۵-۱

مذهب و کمک به غازیان، صاحب اختیار گیلان بیه پیش و بیه پس گردیده اما روی جهالت و بی خردی همه اوقات خود را صرف مصاحبت و مصادقت با اجامره و اوباش و موافقت با اجلاف کرده به تحریک جمعی گمراه به عیش و نوش گذرانیده از بی مهری پادشاه نبیندیشیده است به همین جهت تغییر الکای مذکور از او شده که من بعد خراج و مقاسمه از کمال اسراف و نادانی صرف کوبنده و سازنده و معرکه گیر و کشتی گیر و زورگر و رقااص و قلندر و شمشیر باز و خروس باز و قوچ باز و حقه باز و شعبده باز و گاو باز و گرگ باز و شاطران و مطربان و قصه خوان^۱ و خبره مسخره و ملحدان بی ایمان ننمایند^۲. سپس پادشاه من باب تنبیه و هشدار یاد آور می شود:

« در تاریخ ماه محرم پارس نیل سنه اربع و سبعین و تسعمائه که حسینقلی بیگک یساول باشی شاملو را نزد تو فرستادیم که کس بفرست و مردم خود را از گیلان بیه پس حسب المحکم نواب اعلی بازگردان بعد از آنکه تو مردم خود را از آنجا بیرون آورده باشی کس به درگاه فرستاده التماسی که داشته باشی به انجام مقرون است و به تو نوشتم که نظم:

هر کس که نصیحت ز عزیزان نکند گوش

بسیار بخاید سرانگشت ندامت ،

غرض از این امتحان بود که به بینم در مقام اطاعت و انقیادی یا مخالفت خواهی کرد از غایت نادانی قبول نکردی و پسر تو را فرستادی که لشکر جمع نماید و به واسطه آنکه در آن هوای گرم متوجه لاهیجان شده بیمار گشت و از

۱- منشآت حیدرآباد و اوغلی : منشور شاه تهماسب خطاب به خان احمد خان

(کتابخانه مرکزی دانشگاه).

۲- بررسی حرفه هایی که نام آنها در این نامه ذکر شده از نظر فرهنگ عامه و شناخت تفریحات مردم در روزگار صفویه حائز کمال اهمیت است و به فهم بازیها و تفریحات سنتی در گیلان و مناطق دیگر کشور ما کمک می کند.

شومی و بی‌عقلی تو آن حقیر فوت شده^۱ و خود هم در عقب رفتی و لشکر جمع نمودی و به‌الکای بیهوش در آمدی و ناحوالی گسکر رفتی با اینهمه نافرمانی از آن اغماض نموده کورحسن یساول‌باشی مجلس بهشت آئین را فرستادیم و آنچه بتو نوشتیم اصلاً قبول ننمودی و بدان عمل نکردی و بدان قیام نفرمودی و بعد از آنکه مکرر حسن را نزد خود بردی، مردم تمام بیمار شده بودند و تریاکیانت همه به‌اسهال افتاده به‌ضرورت بازگشتی و شجاعت آثار کیارستم را که نظم:

گمانت چنان بود کورستم است و یا آفتاب سپیده دم است،

با اکثر متعینان مثل مهرداد و ایشیک آقاسی و غیر ذلک در رشت گذاشتی تا آنکه اکثری کشته گشته بعضی گرفتار شدند و باوجود این همه اعمال ناپسند که از تو به‌فعل آمد کیارستم و رفیقان را به‌خلعت شاهانه سرافراز فرمودیم و رعایت اوفی‌الحقیقه به‌جهت این بود که حرمت و سیرت تو در میان مردم روزگار باشد و از دو جهت خون بها به کیارستم مقرر کردیم یکی به واسطه آنکه می‌گفتند که بهرام میرزا^۲ به گیلان آمده بود چه ساخت و دیگر آنکه در مقابل ابالت پناهی حکومت دستگاهی صدرالدین خان و بایندر خان در آمده جنگ کرده و الحمد لله والمنة

۱- خان احمد در سوك فرزند خود سروده است:

از روی دلارای تو شمع دل افروز

دل رقص کنان بر سر آتش چو کباب است

(تاریخ گیلان ملا عبدالفتاح فومنی. ص ۴۴) و این دوبیت نیز. از اشعار دیگر

اوست در مرگ پسر:

مسافری زعدم کی رسد کزو پرسم که پیر چرخ کجا برد نوجوان مرا

گمان دشمنیم از سپهر بود ولی کنون به‌جور یقین کرد این گمان مرا

(از مجلد سوم زندگانی شاه عباس تألیف نصراله فلسفی ص ۱۵۳ به‌نقل از تذکره

هفت اقلیم).

۲- برادر شاه تهماسب

که حضرت حق سبحانه و تعالی ترا عاجز و زبون ساخت نه مرا تو چون سخن مرا قبول نکردی و انواع قباح و اعمال زشت به جای آوردی به تو نوشتم که گیلان بیه پس را به توداده ایم الکاه موروثی تو از تو باشد و در آنجا به فراغت خاطر باش و کسیم از تو نخواهم ستاند مع ذلك دست از کوچسفهان که از قدیم الایام داخل بیه پس است باز نداشتی و همه روزه با فرزند اعز مذکور نزاع و جدال نمودی تا آنکه یولقلی بیگ را فرستادیم به واسطه آنکه در میانه تو و فرزند مشارالیه واسطه بوده نگذارند که نزاع واقع شود چون مشارالیه را به صلاح اندیشی فرستاده بودیم نه به جنگ و نزاع امر فرموده بودیم که به کوچسفهان برود و در رشت توقف نموده حکم جهان مطاع با کس خود نزد تو فرستد چون مشارالیه که صاحب پانصد نفر نوکر بود و به صلاح اندیشی بدانجا می آمد با سی چهل ملازم به رشت آمد و وزیر خود را نزد تو فرستاد هنوز کس او بتو نرسیده بود که شکار ماهی را بهانه ساخته خود بدان حدود آمدی و کمان و تیر به لشکر خود که شغالان و روباهانند بخش کرده بازگشتی و تمامی لشکر خود را همراه آن حیز به تعاقب شاه منصور نموده بر سر یولقلی بیگ فرستادی و مضمون این بیت که نظم:

پشه چو پر شد بزند پیل را با همه تندى و صلابت که اوست
مورچگان را چو بود اتفاق شیر ژبان را بدراند پوست

یولقلی بیگ و شاقلی ایواغلی قورچی ذوالقدر که تحصیلدار کیمم بیه پس بود و اصلاً کاری بدین معامله نداشت با بیست نفر دیگر به قتل رسانیدی و با وجود آنکه در ذی الحجۃ الحرام بود این نوع عمل به جای آوردی و به سخن حقیر و حکایت پوچ و دعوهای باطل که خوش آمدگویان در وقت ظهور کیفیت تریاک در پیش تو کردند گوش کرده و از راه رفتی ...^۲ سپس شاه تهماسب به موضوع رابطه خان احمد و با یزید شاهزاده عثمانی و قضایای دیگر اشاره کرده و می نویسد:

۱- صدرالدین خان صفوی قورچی باشی

۲- منشآت حیدر ایواغلی

«... باوجود دوستی و محبت و يك جهتی كه به نواب همایون ما اظهار كردی تاهزار نفر از مردم شیطان با یزید كه بدانجا آمدند يك كس را نگرفتی كه به درگاه ما فرستی. با این عمل و افعال ناپسندیده بی حیائی و بی شرمی و بی آزر می تو در آن مرتبه است كه مكرر عریضه ها به خط خود نوشتی و كتابات به سیادت و اقبال پناه ایالت دستگاه اعتمادالدوله العلیه العالیة الخاقانیة جلال الدین معصوم بیگ صفوی و غیره فرستاده اظهار محبت و اخلاص و يك جهتی نمودی و انكار محض كردی كه مرا از كشتن یو لقلی بیگ خبری نیست و راضی نبودم و كتابات به ملا عبدالرزاق، کیارستم كه به خط خود نوشته فرستادی كه موقوف به آمدن یو لقلی بیگ ام.

موقوف يك كرشمه ساقی است كار ما،
و سفارش کرده بودی پیش از آن كه غوغایی شود جنس معلوم را بفرست. ما خیال كردیم كه تریاككی خواهد بود. آخر معلوم شد كه جنس معلوم باروط بوده. كتابت به جنس فرستاده شد كه مطالعه نمایی كه عاقبت تزویر و تلبیس و دروغ و مكر و حيله غیر از خانه خرابی و شرمساری و سیاه رویی امری دیگر نیست. ...» شاه تهماسب در این نامه خان احمد را متهم ساخته كه از كمال بی عقلی همه ساله چهارصد تومان به يك سازنده دائم الخمر^۱ داده هزار نفر مسلمان را ملازم او ساخته و قصبه تولیم را به تیول او داده و به ملا عبدالرزاق صدر اجازه داده است تا به تشكيل مجالس ساز و قمار پردازد و سپس به خان احمد تكلیف کرده است به دارالسلطنه برود و از آنجا درازای دریافت سالی پانصد تومان سیورغال، دریکی از نواحی عراق و خراسان و فارس و كرمان توطن اختیار كند در غیر این صورت عنقریب سپاهی به گیلان گسیل خواهد داشت و از وضع و شریف و صغیر كبیر هر كس كشته شود و هر جا كه پایمال نهب و غارت گردد مظلمه و وبال آن بر عهده اوست^۲.

۱- مقصود استاد زیتون چهارتاری است كه از مشاهیر توازنندگان زمان بوده است.

۲- منشآت حیدر ایواوغلی: منشور شاه تهماسب.

خان احمد به نامه شاه تهماسب پاسخ داد و ضمن آن خود را از همه گناهان
مبرا دانست و به معاذیر دلیذیر از آمدن به دارالسلطنه عذر خواست قسمتی از این
نامه چنین است:

«... در آن که مذکور شد که این بنده خاکسار به گیلان آمد همین قدر گناه
دارد که در الکای بیه پس نمی بایست ایستاد که براغوای امرای گیلان این بنده را
آن شرمندگی روی داده و به گناه خود این قدر معترف است و حقاً که در فومن
رو به روی مثل ایالت پناه احمد سلطان بیه پس و امیره گسکر و اشخاصی که به دولت
آن پادشاه نسبت به این بنده کار ایشان معلوم است نشسته و کارایشان را به اختتام
نزدیک رسانیده بی آنکه چنانچه خصمان به عرض رسانیده اند و اشارتی به آن شده
که تریاکیان این فقیر به مرض اسهال و غیره گرفتار شده باشند و به رفاقت مقرب الحضرة
العلیة العالیة الخاقانیه کورحسن بیگ حسب الامر شاهانه از بیه پس برون آمده است
و خدا را به شهادت می طلبد که جز این باعث نبود و اگر کورحسن بیگ مشارالیه
اخلاص این فقیر را عرض نکرده باشد گناه از بنده نیست، فردای قیامت حجت
بر او خواهد گرفت که رنج این بنده را ضایع گذاشته باشد حقاً که این بنده
همیشه از یولقلی بیگ آباداشته و هرگز رضا بر آن نداده و از آن وقت که به کنار
رودخانه رفته بود غرض بنده شکار ماهی و سیر نبود. امسال تمام سال به کنج خانه
و غم و غصه گرفتار بوده است و در آن چند روز به واسطه آن که انبساط طبیعت از
دولت آن پادشاه دست دهد رفته بود و بعضی از خدام نواب که در آنجا از
اتفاقات حسنه بودند واقف اند و هر که غیر از این به عرض اعلی رسانیده از خصوصیت
این غلام زاده است و کاغذ چندی که به ملا عبدالزراق و کیارستم نوشته از غایت
کمال عجز و اضطراب بوده و در این سال تمام اوقات احوال کثیر الاختلال خود را
در آن درگاه عرض کرده و نتیجه نیافته بود. از اینکه هجوم اجامره گیلان را
می دانست و چون دردست ایشان محبوس و مجبور است علاجی ندارد و مولوی
مشارالیه را اخبار کرده بود که شاید مسلمانانی به گناه جاهلی چند مثل این بنده

مغذب و مخاطب نباید شد:

چو از قومی یکی بی‌دانشی کرد نه که را منزلت ماند نه مه را
و باروطی که طلبیده بود دفع صایل بیه‌پس بود که این نوع فرصتی به‌دست
ایشان افتاده.

ای پادشاه عالم : این واقعه را به که میتوان عرض نمود که دوستان عمر
انتقام خود را از غلامان امیرالمؤمنین بکشند و این طور قضیه به واسطه صلاح
دنیا در زمان مثل آن پادشاهی روی نماید؟ نظم:

مرا دردی است اندر دل اگر گویم زبان سوزد

و گر دم در کشم ترسم که مغز و استخوان سوزد
حاشا از کرم شاهانه که بواسطه قتل شخصی که قاتلش حقاً معلوم نیست
تجویز بی‌سامانی نمودن این همه مسلمین و بر تکلیف جلای وطن که این بنده جز
در آنجا تواند کرد فرمایند حضرت باری تعالی به این پادشاه کم‌احسان فرموده‌اند
که نام همه بندگان بر بندگانش میرود تا دیگر معامله به درگاه الهی نخواهد داشت
که همین قدر از درگاه احدیت خشنود می‌شوند حقاً که در «یوم یفر المرء من اخیه
و امه و ابیه و صاحبه و بنیه» این بنده و سایر بندگان آزرده الهی که درین بلیت با این
غلام شریکند دامن آن پادشاه خواهم گرفت کی رواست از کفار گسرجی جزیه
قبول فرمایند و باسنی و مخالف مذهب آشتی نمایند نوبه این بنده که به گناه
ناکرده متهم است و استغفار چندین هزار مسلمان دیگر قبول نباشد دیگر در این
باب، هیچ نمیتوان گفت و حد خود نمیبیند و به کرم شاهانه می‌گذارد و اینکه تکلیف
بنده به تقبیل درگاه که ملثم شفاه اکاسر و خواقین است فرموده‌اند عین الطاف است
و حقاً که بنده را نذر طواف امام‌الخاقین مقتداء العالمین مدت بیست سال است
که نیت طواف شاهانه هم بکرات نذر کرده و به سمع شریف بندگان آن درگاه هم
رسیده خواهد بود که دولت بنده را به این سعادت راهبری نکرده امام‌موقوف
علیه چندی دارد. پادشاه عالم و عالمیان اگر ناموس شاهانه ابا نکند که این بنده

گناه ناکرده و شرمنده مثل دزدان سر در پیش افکنده در آن مجلس آمده باشد که گورخانه ابا و اجداد خود را به مبلغ پنجاه تومانی سیورغال بفروشد این بنده چون بدان درگاه تواند آمد...» قاضی احمد قمی مینویسد: خان احمد با وجود این اعمال ناپسند و قباحتهای بی حد که در عرض يك دوسه ماه از و متعاقب یکدیگر بظهور رسید و بعضی کتابات ناملایم که به خط خود به مولانا عبدالرزاق گیلانی که صدارت او به وی متعلق بود و اکثر اوقات در درگاه معلی از جانب او به سر برده نوشته شد شاه عالمیان بواسطه خدمات و حقوق سابق ابا و اجداد دیگر بار ترحم به حال او فرموده و نسبت سنیہ حضرات عالیات مطهرات علیهم افضل السلام والصلوات عمل نموده به مقتضی کریمه «والکاظمین الغیظ و العافین عن الناس» امر فرمودند که از گیلان بیرون فرموده از ممالک عراق و فارس و کرمان هر کدام که اراده نمایند در آنجا توطن اختیار کرده به طریق سادات عالی درجات سایر ممالک محروسه که اکثر یکصد تومان و یکصد و پنجاه تومان سیورغال وظیفه دارند مبلغ پانصد تومان هرساله سیورغال بدو شفقت فرمایند که از سر فراغت خاطر بدانجا نشسته اوقات به فراغت گذرانند و حکم مذکور را مصحوب مرحومی علی اکبر ولد میرهادی موسوی نزد وی فرستادند و خان احمد در مقابل درآمده گفت که گیلان ملک موروثی منست و مدت سیصد و پنجاه سال است که در تصرف داریم و الحال مملکت خود به کسی نمیدهم. چون این خبر به شاه والاگهر رسید لاجرم مستحق غضب پادشاهانه گشته حکم جهان مطاع واجب الاتباع به دفع و رفع او اصدار یافت.^۲

به فرمان شاه تهمااسب سپاهیان قزلباش برای تسخیر گیلان به حرکت درآمدند. از تعداد کثیر این لشکریان میتوان به اهمیت فتح گیلان پی برد و دانست تاجچه حد حکومت مرکزی برای سرکوبی عاصیان که بهیچ طریق راه اطاعت نمی رفتند و

۱- منشآت حیدایو اوغلی: جواب خان احمد

۱- قاضی احمد: خلاصه التواریخ نسخه خطی ص ۴۴۳

حتی به خان احمد نیز تمکین نمی کردند مصمم گردیده است . واحدهایی که در حمله شرکت کردند عبارت بودند از سپاه تحت فرماندهی شاهزاده مصطفی میرزا و امیرخان موسلو حاکم همدان و محمد قلی خلیفه مهرداد ذوالقدر و نظربیک استاجلو و حیدر سلطان ترکمان حاکم ساوه و ولی خلیفه شاملو حاکم قم و امیر- سلطان حاکم کردستان و لرستان و احمد خلیفه وفادار شاملو حاکم سنقر و حمزه خلیفه طالش . از امرا و لشکر آذربایجان ابراهیم بیگ زیاد اوغلی قاجار و لشکر قراباغ و خلیفه انصار حاکم قراجه داغ و ابراهیم خلیفه الپاوت و لشکر چخورسعد و صدرالدین خان پسر معصوم بیگ صفوی و لشکر طوالش و بایندر خان حاکم اردبیل و زینل خان ذوالقدر ولد ابراهیم خان و فرخ بیگ حاجی لر و سیدی بیگ و حسن بیگ و لشکریان گیلان بیه پس به فرماندهی جمشیدخان و امیر سلطان حاکم گسکر و کامران میرزا حاکم کوهدم و شاه میر سلطان سپهسالار رشت^۱.

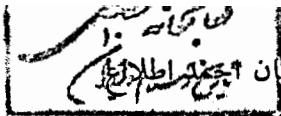
خان احمد خان با سی هزار سپاهی در لاهیجان متوقف گردید معصوم بیگ صفوی فرمانده کل قوای شاهی که سعی کرده بود خان احمد را با وعده‌هایی بفریاد ناگهانی بر او تاخت^۲ خان احمد امیر جهانگیر سپهدار لاهیجان و شاه منصور سپهسالار لشکرلشته نشا را باده هزار سوار و پیاده به مقابله فرستاد و لشکر گیل در دره‌ای تنگ راه را بسته آماده جنگ شدند ولی بزودی شکست خورده به جنگلها متواری شدند^۳ و خان احمد به رانکوه عقب نشسته به اشکور گریخت اما چون دستگیری او باوجود بیشه‌زارها و راههای سخت دشوار بود امرا آنقدر صبر کردند تا زمستان فرا رسد و کوهها را برف فراگیرد و برگهای درختان بریزد.

خان احمد با استفاده از لشکر دیلمان گردنه‌ها و قلل بلند را مسدود کرد تا مانع ورود نیروهای شاهی گردد ولی این تدابیر به نتیجه نرسید و صدرالدین خان

خلاصة التواریخ نسخه خطی ص ۴۳۴

۲- ملا عبدالله فومنی: تاریخ گیلان ص ۴۶

۲- خواندمیر: روضة الصفا ص ۱۲۵



صفوی که بوسیله بعضی از سپهسالاران گیلان از مخفی گاه خان بیگلر ایلان^۱ یافته بود بایک شبیخون او را در منزل میر ملک اشکوری در حالیکه در کنار استاد زیتول عودی نشسته و مشق عود می نمود دستگیر کردند^۲ و به لاهیجان نزد معصوم بیگ صفوی بردند. به دستور معصوم بیگ همه سلطانان و امرا و ارکان و اشراف و اعیان اردو به اتفاق ملازمان و مخصوصان و مقربان به اتفاق خود او سوار شده همراه سازندگان و نوازندگان از لاهیجان تا کیا باغ به استقبال خان احمد رفتند و او را با آئین خاص به لاهیجان آوردند^۳ معصوم بیگ خان احمد را به اتفاق خوانین و امرا روانه قزوین کرد و به مجرد ورود به قزوین شاه تهماسب او را چندین ساعت در زیر شادروان سلطنتی نگاهداشته و سپس به حبس او حکم نمود^۴.

مدتی بعد تنی از خاصان خان احمد نظیر مولانا عبدالرزاق صدر و مولانا شکر شربت دار و استاذیتون عودی را به قلعه الموت برده زندانی ساختند و روز یکشنبه ۲۰ ربیع الاول سال ۹۷۵ هجری میکائیل یوزباشی شاملو به حکم شاه تهماسب خان احمد را به قلعه قهقهه برد و بدین ترتیب نخستین پرده از درام زندگی شخصی که سالها با استقلال و قدرت بر گیلان حکومت کرده بود پایان یافت.

۱- خلاصه التواریخ ص ۴۳۷

۲- تاریخ گیلان. ص ۴۷

۳- همان اثر ص ۴۸

عهدنامه‌ای

از

اتابك محمد ایلدگزی

سرسلسله اتابکان آذربایجان شمس‌الدین ایلدگز نام دارد . او از غلامان ترك سلطان مسعود سلجوقی است که به سبب اهمیت و اعتبارش به همراهی خواهر زن سلطان مذکور که حکومت آذربایجان را داشت در امر حکومت سهیم و شریک شد و بتدریج موجبات کسب قدرت را فراهم کرد.

پسر ایلدگز که محمد (مشهور به جهان پهلوان) نام داشت به حکومت اران و آذربایجان نائل شد و جز آن بر قسمت زیادی از ناحیه جیل که زیر سلطه سلجوقیان عراق بود حکمروا گردید . چندی هم برادرش قزل ارسلان که نایب جهان پهلوان در آذربایجان بود بر جای او نشست و حکمروایی کرد تا کشته شد .

سلسله اتابکان آذربایجان در سال ۵۳۱ آغاز شد و در ۶۲۲ منقرض گردید و بترتیب شمس‌الدین ایلدگز، محمد جهان پهلوان (پسرایلدگز)، قزل ارسلان عثمانی (پسرایلدگز)، ابوبکر (پسر جهان پهلوان)، مظفرالدین ازبک (پسر جهان پهلوان) حکومت کردند.

اطلاعات ما درباره این خاندان حکومتی بطور جزئی و دقیق بسیار وسیع نیست . جدیدترین تحقیق در خصوص آنان مقاله‌ای است که بوسورث C.E. Bosworth تحت عنوان ایلدگزیان Ildenizides = Ildiguzides در

دایرة المعارف اسلام منتشر کرده است و کمی بیش از دو صفحه از آن را دربر گرفته است.^۱

خوشبختانه اخیراً مجموعه‌ای خطی از رسائل و منشآت به نام «المختارات من الرسائل» از کتابخانه وزیرى (یزد) به دست آمده است که در آن مقداری اطلاعات دست اول و مهم مندرج است و ما را بر نکته‌های تازه نسبت به وقایع و اخبار ایلدگزیان و مخصوصاً روابط آنان با سلاجقه اصفهان مطلع می‌سازد.^۲ فعلاً مقصود بر آن است که یکی از اسناد مهم آن مجموعه را که عهدنامه‌ای است از محمد بن ایلدگز و مورخ به سال ۵۵۳ هجری در اینجا به چاپ برساند. (ص ۱۳۰-۱۳۳)

به قرینه آنکه در «المختارات من الرسائل» چند انشاء از زبان محمد بن ایلدگز و به قلم ظهیرالدین کرجی آمده است می‌توان گفت که این عهدنامه هم به انشاء کرجی است.^۳ عبدالغفار بن حسین بن حسن از علمائی است که سند را تسجیل کرده است و در یکی از مکتوبهای دیگر هم تسجیلش آمده است. متأسفانه تاکنون اطلاعی درباره طرف عهدنامه که سپهسالار شرف‌الدین امیران نام داشته است به دست نیاورده‌ام. ولی از همین عهدنامه می‌توان بر مقام بلند و اعتبار منطقه‌ای او واقف شد و دریافت که علت واگذاری قلمرو وسیعی که تمام ناحیت لرستان و قسمتی از همدان و بختیاری و خوزستان را در بر می‌گرفته به آن شخص ناشی از قدرت محلی او بوده است و امضاء این عهدنامه موجبات آرامش و سکون را در آن ناحیه به وجود آورده است.

* * *

[متن عهد نامه]

من انشائه، عهدنامه

قال الله تبارك وتعالى: و اوفوا بالعهدان العهدان مسئولان، وقال: ولا تنقضوا
الايمان بعد توكيدها، وقال جل ذكره: و من اوفى بما عاهد الله فسيؤتيه

اجراً عظيماً، وقال سبحانه: والذين هم لأماناتهم وعهدهم راعون، و قال النبي صلوات الله
و سلامه عليه: اليمين على نية المستحلف، و قال عليه السلام: اليمين الكاذبه يدع الديار
بلاقع.

این عهدی است که من می‌کنم که محمد بن ایلدغز اتابک ام با امیر سپاه
سالار کبیر شرف‌الدین عماد‌الاسلام امیران بن ایلدغدی بن قشطان با فرزندان و
برادران او از دلی پاک و نیتی صافی، به‌رضا و رغبت و صدق نیت و حقیقت، بی-
غش و علتی و خیانتی و تأویلی و استثناء* و رخصتی که طلبیده‌ام، و اگر پیش از
این رخصتی یا عهدی به نقض کرده باشم حکم آن باطل کرده و می‌گویم
استغفر الله العظیم و اتوب الله، بآلله و الله و تالله، به ایزد و به‌ایزد و به زنده‌ایزد،
بآلله الطالب الغالب المدرك المهلك انصار النافع و هو خالق كل شیء و رازق
كل حی.

بدان خدای که پاک است و منزّه، و بدان خدای که یگانگی صفت اوست،
و بدان خدای که اول اوست و آخر- ظاهرست و باطن، و به‌حق آن خدای که اول
او بی‌بدایت و آخر او بی‌نهایت است، و به‌حق آن خدای که خالق اشباح است و
فالق اصباح، [و] به‌حق آن خدای که قرآن مجید کلام نامخلوق اوست، و بدان
خدای که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر به رسالت به‌حق به‌خلق فرستاد- اول آدم
صفی و آخر محمد مصطفی صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین، و بدان خدای
که «قل هو الله احد» صفات ذات پاک بزرگوار اوست، به‌حق آن خدای که بی‌نظیر
و عدیل است، و به‌حق آن خدای که براسرار و ضمائر مطلع است و نهان پیش علم
او چون آشکارا و آشکارا چون نهان، و به‌حق آن خدای که به عظمت و جلالت
منفردست و به کبریا و حول و قوت متوحد، به‌حق آن خدای که معبود عالم و عالمیان
است، و به‌حق آن خدای که جان دهد و جان ستاند، و به‌حق آن خدای که مثل و
مانند ندارد، لیس کمثله شیء و هو السميع البصیر.

* اصل: اساد

و بدان خدای که وحدانیت و صمدیت و عزت و عظمت صفت قدیم اوست،
 بالله و تالله و والله که ازین تاریخ و ازین ساعت، و هویوم الثالث السابع و العشرین
 من المحرم سنة ثلاث و خمسين و خمس مائة که این عهد بر زبان راندم من که
 محمد بن ایلدگز اتابک ام، دل و نیت و اعتقاد ظاهر و باطن با شرف الدین امیران
 ابن ایلدغدی بن قشطان و بافرزندان و برادران او که شناسم راست و صافی و یک تا
 دارم. دوستان او را که شناسم و دوست من باشند دوست باشم و با ایشان دوستی
 کنم و دشمنان او را که شناسم به قصد او با ایشان در نسازم و سخن ایشان به بدی
 در حق او قبول نکنم و بر کار نگیرم و تا توانم جهد کنم تا ایشان را بز دوستی او
 باز آورم، و به بد و فساد کار او و فرزندانش و برادرانش اورضا ندهم و نفرمایم و بدان
 با هیچ مخلوق همداستان و متفق و معاون نباشم.

صلاح کار امیر سپاه سلار کبیر شرف الدین امیران بن ایلدغدی بن قشطان
 و فرزندانش و برادرانش او را در همه معانی نگاه دارم به جهد و طاقت خویش، و از
 دوستی و موافقت و مصلحت او دور نباشم، و از سرغباری و کراهیتی که بود بر خاستم
 و دل و سینه و اعتقاد صافی و پاک کردم.

و این ولایتها بر موجب این تفصیل که نبشته و مسمی کرده ملکی و اقطاعی
 قدیم و حدیث با سردسیرش و گرمسیرش و با قلعه هایش که به حکم و تصرف
 پدرش حسام الدین ایلدغدی بن قشطان رحمه الله بود و پسدرم اتابک سعید ایلدگز
 قدس الله روحه با پدر او بدان عهد کرده بود و مقرر و مسلم داشته من که
 محمد بن ایلدگز اتابک ام به امیر شرف الدین بن ایلدغدی بن قشطان دادم*، و از
 خداوند عالم رکن الدنیا والدین ابوشجاع طغرل بن ارسلان بن طغرل خلد الله ملکه
 نیز ستدم و مقرر و مطاع داشتم، و در آن تغییر و تبدیل نکنم و حجتی نگیرم و
 بهانه ای نسازم بیرون از املاک که در تداعی است و حواله به شرع فرموده ام خاصه

* - اصل : دارم

املاك برسقى^۴ و جوراب^۵ و دونق^۶ كه چون به شرع او را درست گردد مقرر دارم.

و لارسقى^۷ ملكى و اقطاعى كه او راست موروث و مكتسب بيرون املاك ارباب با قلاعى كه تا غايت اين عهد در دست او بوده است مقرر دارم، ولايت كوهستانش ملكى و اقطاعى كه او را بوده است قديم و حديث با قلعههايش،

و ولايت لرستان بامنصورى^۸ هر آنچه تا غايت اين عهد داشته است باقلاع آن با سردسير و گرمسيرش مقرر دارم،

و ولايت خوزستان و حوزه قديم و حديث با سردسيرش و گرمسيرش با قلعههاش باسرها و لرستان بدرى^۹ باقلاع آن كه تا غايت اين عهد در دست و تصرف اوست، و ولايت المشى^{۱۰} سردسيرش و گرمسيرش مسلم دارم، مر بیشتر هر آنچه طلق است و به انتقال شرعى با نسام او و پدرش حسام الدين ايلدغدى بن قشطنان آمده است او را مقرر دارم چون حجتهای شرعى بدان عرض کنند، و ولايت المشى^{۱۱} هر آنچه داشته است و آنچه تا اين غايت در تصرف او بوده است بروى نگاه دارم،

اين ولايتها ملكى و اقطاعى هر آنچه درين عهد نامه مفصل شد و شرح داده آمد قديم و حديث به امير سپاه سلاراميران بن ايلدغدى بن قشطنان دادم و مقرر و مسلم گردانيدم.

و بر موجب اين تفصيل من كه محمد بن ايلدغز اتابك ام عهد كردم و سوگند خوردم و اين ولايتها با قلعهها كه مفصل شده است از خداوند عالم ركن الدنيا و الدين ابوشجاع طغرل بن ارسلان بن طغرل خلدالله ملكه ستدم و بروى مقرر كردم و هيچ عذرى و بهانه اى نيارم و حجتى نگيرم و پيوسته برين باشم و مسلم دارم و تغييرى نفرمايم و نكنم و رضا ندهم كه كسى كند، و اگر كسى قصد او و ولايت او كند جواب آن بدهم و منع كنم به جهد و طاقت.

و شرف‌الدین امیران را و فرزندان و برادران او را به خدمت بخوانم* و به نقض و بطلان این عهد مشغول نشوم و تأویلی نسازم.

این سوگند بدین شرایط خوردم من که محمد بن ایلدگوز اتابک ام : بالله بالله، تالله تالله، والله والله که خلاف او عهد نکنم و این شرایط بر جای آرام و بدین عهد وفا نمایم و جوامع آن را ملتزم شدم.

پس اگر به خلاف این شرایط کنم که نبشته است تا درین عهد و سوگند، اما در بعضی ازین خلاف کنم، اما تأویلی جویم، اما استثناء طلبم تا طلبیده باشم و رخصتی تمسک جسته از خدای عزوجل و رسولش محمد مصطفی صلوات الله علیه بیزار باشم و خدای تعالی و رسولش محمد مصطفی صلوات الله و سلامه علیه از من که محمد بن ایلدگوز اتابک ام بیزار باشد.

اگر خلاف این عهد کنم قرآن مجید را اساطیر الاولین دانسته باشم و از حول و قوت خدای تعالی بیرون آمده و در حول و قوت خود رفته، اگر خلاف این عهد و این شرایط کنم نعمت باری تعالی به کنود و کفران مقابل کردم،

اگر خلاف این عهد کنم جمله انبیا را ساحر و کاذب و مضل خوانده باشم،

اگر خلاف این عهد کنم هر خون که از عهد آدم تا منقرض عالم به ناحق ریخته اند و خواهند ریخت خصوصاً خون شهیدان کربلا الحسن و الحسین^{۱۱} رضی الله عنهما در گردن من است و من به وزر و وبال آن معاقب،

اگر به خلاف این عهد کنم هر مال و هر ملک کی مراست سبیل مسکینان مکه و مدینه کردم و ده حج پیاده بی زاد و راحله لازم من باشد که محمد بن ایلدگوز اتابک ام،

اگر خلاف این عهد کنم هر غلام و کنیز که مراست آزاد باشد،

* - کذا بی نقطه حرف اول. ظاهراً : بخوانم.

اگر خلاف این عهد کنم از دین اسلام برگشته باشم و کیش گبر کی و ملاحده اختیار کرده ،

اگر خلاف این عهد کنم هر منکوحه که در عقد و نکاح و حباله من است و به من شناسند که محمد بن ایلدگز اتابک ام به سه طلاق هشته است ، چنانک به هیچ مذهب از مذاهب رخصت و رجعت نباشد - اگر به خلاف این عهد و این شرط کنم.

این عهد بدین شرایط کردم و نذر کردم که بدان وفا نمایم پیوسته و به زبان و لفظ خویش این عهد راندم. باری تعالی و رسولش محمد مصطفی صلوات الله علیه و ارواح جمله پیغامبران و ملائکه و حاضران به جوامع این بر خویشتن گواه گرفتیم و ملتزم شدم این شرائط را که بدین عهد و وفا نمایم.

سو گند! سو گند! من که محمد بن ایلدگز اتابک ام،
نیت، نیت، شرف الدین امیران بن ایلدغدی بن قشطنان،
وذلك فی التاريخ،

این عهد به حضور بنده عبدالغفار بن الحسین بن الحسن رفت بر لفظ اشرف،
و کتبه بخطه.

* * *

نکته مهم که ازین عهدنامه برمی آید آنست که دامنه تسلط اتابکان آذربایجان (ایلدگزیان) از ناحیه جبال گذشته بوده و با دربر گرفتن لر کوچک و بزرگ به حدود خوزستان می رسیده است و اگر چه طبق همین عهدنامه «این ولایتها» از زمان پدر اتابک ایلدگز به حسام الدین ایلدغدی پدر طرف عهدنامه واگذار شده بوده است اما از فحوائی عهدنامه برمی آید که بعلت تصرفات محمد بن ایلدگز و کشمکشی که بین او و سپهسالار کبیر شرف الدین امیران به وجود آمده بوده است مجدداً امور این قلمرو به سپهسالار مذکور واگذار شده است و اتابک از نقض عهدی که نسبت به تعهدات پدرش کرده بوده به سر عهد بازگشته است. ضمناً متذکر شده است که این املاک را از

رکن‌الدین طغرل سلجوقی سنده و واگذار کرده است ، یعنی از مطالب این عهد نامه حدود اختیارات ایلدگزیان معین می‌شود و قدرت عالیه سجلو قیان که تاجه حد بر ملوک محلی تسلط داشته‌اند برمی‌آید.

نکته دوم آنکه محمد بن ایلدگز متعهد شده است که بادشمنان شرف‌الدین امیران به قصد او همدست نشود و احتمالاً این مطلب بدان معنی است که شرف‌الدین مخالفانی داشته است و محمد بن ایلدگز می‌خواسته است که از آنان برضد دشمنان دیگر خود استفاده کند. پس متعهد شده است که با آنان برضد شرف‌الدین امیران متعهد نشود نه در مخالفت باد دیگران.

نکته دیگر آنکه ولایتهائی که به شرف‌الدین واگذار شده است قسمی ملکی و قسمی اقطاعی بوده است و سردسیر و گرمسیر هر ولایت باهم به‌او واگذار شده. ضمناً عهدنامه مشعرست بر اینکه املاکی هم بعنوان ملکی متعلق به اوست که قسمتی را بطور موروثی و قسمتی را بطور مکتسب به‌دست آورده بوده است اما در صورتی در تصرف او خواهد ماند که «حجتهای شرعی» برای آنها ارائه کند.

حواشی

۱- پیش از آن آقای حسین آلیاری (به زبان ترکی) بطور منفرد درباره این سلسله رساله دکتری نوشته است که عنوان آن Azerbacyan Atabegleri (۱۱۴۶-۱۲۲۵) است (استانبول ۱۹۶۶). این رساله با نوشته I. Bolüm در باره اتابک شمس‌الدین ایلدگز همراه است.

۲- این مجموعه بخط محمود بن بختیار اتابکی و مورخ به سال ۶۹۳ هجری است. شاید نسبت اتابکی منسوب بودن او را به همین اتابکان آذربایجان برساند. این مجموعه با مقدمه و فهرست‌هایی که من برای آن تهیه دیده‌ام بصورت عکسی در سلسله انتشارات انجمن آثار ملی در شرف نشر است.

۳- از آن جمله مکتوبی است به یکی از امرای اصفهان و چند مکتوب به برادر محمد بن ایلدگز موسوم به قزل ارسلان و در همه آنها مطالب تاریخی مندرج است و نیز مکتوبی است به ضیاء‌الدین محمد بن ناجیه.

۴- قطعاً مراد املاکی است که منسوب به برسق بوده است و برسق یکی از امرای درجه اول سلاجقه بزرگ بود که در دستگاه طغرل بیگ خدمت می کرد و مدتی شهنشاه بغداد بود (حدود ۴۵۱ هجری) وقاعدۀ درهمین ایام متصرف و صاحب املاکی در ناحیۀ لرستان شده و این املاک به نام او منسوب و معروف بوده است تا اینکه طبق سند حاضر از طرف اتابک محمد ایلدیزی به شرف الدین واگذار می شود. (برای تفصیل احوال برسق به مقاله کلود کائن Cl. Cahen در دائرة المعارف اسلامی مراجعه شود).

۵- اصل: حوراب. از جوراب یا گوراب باید مراد همان گوراب در جنوب همدان و میان آنجا و بروجرود باشد که مینورسکی در مقاله خود راجع به ویس و رامین اطلاعاتی درباره آن داده است (فرهنگ ایران زمین، جلد چهارم، ص ۳۸-۳۹). یا قوت هم آن را از بلاد جبل و قریب به کرج یاد کرده است.

۶- از «دونی» در معجم البلدان ذکر شده است و آمده است که قریه ای است متصل به نهاوند.

۷- کذا در اصل. آقای دکتر عباس زریاب خوئی احتمال می دهند که ظاهر آلا رستی دو کلمه است: «لار» و «سقی» (به معنی آبیاری). مراد از «سقی» در اینجا آن املاکی است که با آب مشروب می شده در قبال «ولایت کوهستان» مذکور در عبارت بعدی که علی الظاهر مقصود زمینهای دیم است. بهر تقدیر کلمۀ ماقبل آن یعنی «لار» هم نامشخص است. ۸- مراد از لرستان با منصوری ناحیۀ لر کوچک است. در شرفنامه بدلیسی آمده است که: «ولایت لرستان دو قسم است. لر بزرگ و لر کوچک. به اعتبار آنکه دوبرادر در قریب سنۀ ثلثائۀ هجری معاصر یکدیگر آنجا حاکم بوده اند. حاکم لر بزرگ بدر نام داشته و حاکم لر کوچک ابو منصور.» (ص ۴۴ طبع قاهره)

۹- مراد از لرستان بدری ناحیۀ لر بزرگ است. مراجعه شود به حاشیۀ قبل.

۱۰- کذا بدون نقطه در اصل. همین کلمه یکبار دیگر بصورت «النمشی» (چهار سطر بعد) آمده است و علی الظاهر «النمشی» صورت درست آن است و مراد املاک منسوب شده به «النمش» نامی است (نظیر املاک برسقی). النمش از اسماء ترکی است.

۱۱- وقتی اوراق چاپ شدۀ المختارات را به نظر مرحوم مجتبی مینوی رسانیدم و با او از اهمیت این عهدنامه صحبت می شد در حاشیه نوشت: «خیال می کرده که حسن (ع) هم در کربلا شهید شده».

عزت الله نگهبان

مقدمه‌ای

بر تمدن و تاریخ ایلام

دانشمندان و مورخین، بر اساس مدارك موجود تاریخی و مذهبی و همچنین آثار و شواهد و مدارك باقیمانده از دورانهای تاریخی بین‌النهرین که در حفاریهای مختلف بدست آمده بود، تقریباً از حدود يك قرن پیش، نظریاتی درباره ایلام و تمدن آن که بنا بر اساس این مدارك مناطق کوهستانی و دشتهای شرقی بین‌النهرین را فرا می‌گرفت، ابراز داشته‌اند. حاصل جمع این نظریات اولیه، که در کتب و مقالات مختلف اظهار گردیده بطور کلی بر اساس معنی لغوی کلمه ایلام، معرف آنستکه ایلامیها اقوام ساکن در مناطق مرتفع و کوهستانی در مشرق بین‌النهرین بوده‌اند و موطن اصلی آنها در مناطق کوهستانی بوده است. بعلت محدود بودن مدارك موجود عموماً این نظریه همواره تکرار گردیده ولی راجع به حدود و وسعت مملکت ایلام و یا محل و منطقه و موطن اصلی ایلامیها بررسی و مطالعه دقیقی نگردیده و در کتابهایی که درباره ایلام نوشته شده و یا در مقالاتی که بدان اشارتی رفته است هر يك دنباله رویکدیگر بوده و وارد بحث بیشتری در این مورد نگردیده‌اند.

تحقیقات و بررسیهای باستانشناسی، بخصوص در نیم قرن گذشته در مناطق مختلف دنیای باستان بطور کلی و بخصوص در نواحی مختلف فلات ایران و بالخصوص در قسمتهای جنوبی این فلات، مدارکی را مربوط به ارتباط اقوام مختلف با ایلامیها و یا مربوط به محدوده کشور ایلام عرضه نموده است.

فعالیت‌های اخیر باستان‌شناسی مدارك بالنسبه كافی برای ارزیابی تمدن ایلام
واصل و سرچشمه و چگونگی آن در جنبه‌های مختلف مانند زبان و ادبیات ، هنر
و صنایع، تاریخ سیاسی، عقاید و افکار، حدود وسعت تمدن، ریشه قومیت، سابقه
تمدن، نحوه و روش اداره مملکت، نفوذ و گسترش این تمدن، دادوستد و مبادلات
و همچنین ارتباط با سایر اقوام در دنیای باستان آشکار و برای مطالعه در دسترس
علاقه‌مندان قرار داده‌اند.

با وجودیکه این مدارك مختلف هر کدام جداگانه و مستقل از یکدیگر بوسیله
بعضی از دانشمندان بررسی گردیده ولی تاکنون از نظر ارتباط آنها با یکدیگر
بر رویهم مورد مطالعه کافی قرار نگرفته است تا بتواند گویای اطلاعات گسترده‌تر
و جامع‌تری درباره این تمدن گردد . با توجه بدین مطلب که تاریخ ایلام آغاز
تاریخ ایران را تشکیل میدهد و کشور ما ایران زادگاه و موطن اصلی ایلامیها بوده
و این قوم به حق فصول اولیه و مهم تاریخ ایران را بوجود آورده‌اند که از نظر قدمت
و طول دوران تاریخی و اصالت و بومیت بر سایر دورانهای تاریخی برتری داشته
و از اهمیت خاصی برخوردار است و همچنین این قوم در نگاهداری ، حفاظت ،
آبادانی و پیشرفت این مرزوبوم یعنی میهن خود ابتدا در طول دورانی بیش از چند
هزار سال مستقلا مرزبان اصلی این کشور بوده و سپس در طول مدت چند قرن
بموازات و اتحاد با مآدها مبارزات شدیدی را بر علیه آشوریها بمنظور نگاهداری
استقلال سرزمین خود انجام دادند و پس از آن با اتحاد و پیوستن به امپراطوری
هخامنشی تمدن پیشرفته خود را برای اداره امور مملکت در اختیار آنها قرار دادند،
در اینجا سعی خواهد گردید مدارك موجود مربوط بدین تمدن را چه در منابع
اقوام دیگر و چه در مآخذ بومی و اصیل و همچنین نظریات و اظهارات دانشمندان
را در باره ایلام از جهات مختلف و در ارتباط با یکدیگر تا حدود امکان بررسی
نموده و اطلاعات جامع‌تر و مفیدتری در باره تاریخ و تمدن ایلام در فصول
مختلف بشرح ذیل در اختیار علاقه‌مندان گذارده شود :

فصل ۱ - دشت خوزستان مرکز ایلام

فصل ۲ - موقعیت دشت خوزستان

فصل ۳ - دوران آغاز تاریخی

فصل ۴ - محل و وسعت کشور ایلام

فصل ۵ - تحقیقات درباره زبان ایلامی

فصل ۶ - اسم ایلام

فصل ۷ - اصل و سرچشمه تمدن ایلام

فصل ۸ - تاریخ ایلام:

الف - » سلسله آوان

ب - » سیماش

ج - » اپارتی

د - » تپتی آهار (هفت تپه) تاریخیچه حفاری ، موقعیت

جغرافیائی

ه - سلسله آنزان وشوش

و - » شوتروکی

ز - » ایلام نو

فصل ۹ - جدول تاریخ ایلام

فصل ۱۰ - هنر و صنایع:

الف - سفال

ب - معماری

ج - مجسمه سازی

د - فلزکاری

ه - تزئینات

و - متفرقه

فصل ۱۱ - نتیجه کلی.

فصل اول

دشت خوزستان مرکز تمدن ایلام

دشت خوزستان دارای وسعت بیکران بوده و از نظر حاصلخیزی و غنای آب یکی از بزرگترین و مساعدترین مناطق روی زمین را معرفی مینماید و از مراکز اولیه اجتماعات مستقر کشاورزی بشری بوده است. استعداد طبیعی کشاورزی این دشت وسیع باعث گردیده است که از آن هنگام که بشر به رمز کشاورزی دست یافت و در جستجوی مکانهای مساعدتری برای تکثیر غلات و آذوقه بود توجه خاص بدین سرزمین نماید و استقرارهای اولیه کشاورزی خود را در پهنه این دشت و بخصوص در نواحی شمالی آن که حاشیه فلات ایران را تشکیل میدهد بوجود آورده و برای سکونت و استقرار خود این منطقه را انتخاب نماید. استقرارهای اولیه بتدریج در این منطقه توسعه یافته و پس از مدتی قلیل بیشتر سطح این دشت وسیع محل اجتماعات اولیه بشری گردید. اجتماعات اولیه بنا بر طبیعت و نحوه زندگانی خود که بنیان آن بر اساس اقتصاد کشاورزی و گله‌داری بوده است، در وجوه مختلف زندگانی پیشرفت نموده و برای نظام زندگانی اجتماعی و روابط بین افراد و با اجتماعات به اصول و قواعد خاصی پای بند گردیدند. لازمه اقتصاد کشاورزی و تولید مازاد محصول چه در يك اجتماع كوچك در بین افراد آن اجتماع و چه در يك منطقه وسیع بین اجتماعات مختلف قبول يك نوع قراردادها و قوانین بوده و يك بافت اقتصادی خاص را بوجود آورد. در این بافت اقتصادی ابتدائی یکی از ارکان اولیه تخصص افراد بوده که بلافاصله بازندگانی استقرار

بوجود آمد. بعبارت دیگر اجتماعات مستقر اولیه کشاورزی بزودی بدین نتیجه رسیدند که افراد اجتماع هر يك بخوبی نخواهند توانست از عهده انجام کلیه کارهای مورد لزوم زندگانی روزمره بنحو مطلوب کیفی و کمی برآیند و چنانچه در يك اجتماع تخصص‌های مختلف به افراد مختلف سپرده شود هم از نظر مقدار تولید و هم از نظر کیفیت محصولات مسلماً نتیجه بهتری گرفته خواهد شد. بنابراین پدیده جدید که بعنوان ضابطه تخصص افراد در اجتماعات مستقر کشاورزی اولیه پذیرفته گردید، نحوه زندگانی براساس مبادله اجناس در يك اجتماع و یا در يك منطقه وسیع بوجود آمد. لازمه این مبادلات کالادربین افراد و یا اجتماعات مختلف بوجود آوردن يك شبکه ارتباط تجاری و در سطح وسیع‌تر و کارآمدتر يك بافت منظم باتسهیلات کافی برای ثبت و ضبط کالاهای مورد مبادله بود تا بتواند از اختلافات احتمالی بین فرستندگان و گیرندگان یا تولیدکنندگان و مبادله کنندگان جلوگیری نماید. شك نیست برای انجام این مبادلات و یا نگاهداری مازاد محصولات مراکزی لازم بود که بتواند قبل از هرچیز مورد اعتماد افراد واقع شود. از آنجا که مورد اعتمادترین مراکز و افراد در زندگانی این اجتماعات معابد و کاهنین آنها بودند مشاهده می‌گردد که معابد در این مبادلات و ارتباطات تجاری اولیه نقش مهمی را ایفا نموده و بنابرشواهد و مدارك باستانشناسی این مراکز مذهبی که مورد اعتقاد مردم بودند نه فقط يك محل مذهبی بلکه محل مورد اعتمادی برای نگاهداری مازاد محصولات و مبادلات بوده و در اطراف آنها محللهائی برای انجام اینگونه امور بوجود آمده است. بعبارت دیگر این مراکز مذهبی یا معابد نه فقط مورد اعتقاد مردم بودند بلکه از نظر زندگانی روزمره و گذران بهتر امور تجاری و اجتماعی يك گروه نقش مهمی ایفا مینمودند.

توسعه روزافزون اجتماعات بشر و همچنین ازدیاد مبادلات کالاهای صنعتی مستلزم بافت بسیار منظم و پرتحرکی بود، تا بتواند مسائل و مشکلات زمان و مکان را تا اندازه‌ای حل نماید. بشر در رهگذر حل این مشکلات پدیده‌هایی را بوجود

آورده است که هنوز هم بقایا و اثرات آن در اجتماعات ساده بخوبی باقیمانده و بنحوی مورد استفاده قرار می‌گیرد. تعیین يك روز خاص هفته برای مبادلات فرآورده‌های کشاورزی و صنعتی يك منطقه كوچك در يك محل خاص که عموماً بصورت بازارهایی از قبیل جمعه بازار، چهارشنبه بازار یا روزهای دیگری در هفته در يك منطقه انجام می‌گیرد صرفاً برای صرفه‌جویی در وقت و انجام این مبادلات بطرق سهلتری بوجود آمده است.

در ثبت و ضبط اینگونه مبادلات تجاری و بامانت سپردن کالاها به انبارها در مراحل اولیه بوسیله کاهنین معابد که بیشتر مورد اعتماد مردم بودند انجام می‌گردید ولی بتدریج بقدری حجم آن زیاد گردید که از قدرت حافظه افراد و کاهنین خارج گردیده و بی‌شك موارد ابهام و همچنین اختلافاتی بوجود آورد. وجود لوحه‌های گلی منقور به‌علاماتی که معرف اعداد و همچنین اشکال نمونه‌هایی از این محصولات و فرآورده‌های کشاورزی و یا صنعتی بودند و در حفاریهای باستانشناسی بدست آمده‌اند بخوبی بیانگر این مطلب است که سرآغاز ثبت و ضبط و بآمال خطوط اولیه تصویری همین سندها و رسیدهای است که بصورت لوحه‌های گلی برای رفع مشکل این مبادلات تجاری در اجتماعات اولیه بشرو در مراکز مخصوص که این داد و ستدها ساخته می‌شده و مورد استفاده قرار می‌گرفته است.

دشت خوزستان که در رهگذر پیشرفت تمدن بشر یکی از پرتلاش‌ترین و مساعدترین مناطق جهان و بدون شك از فعال‌ترین گاهواره‌های اولیه تمدن بود بزودی در این زمینه به‌حد کمال رسید.

آثار و بقایای باقیمانده از این فعالیت عظیم و چشم‌گیر اجتماعات اولیه امروز بصورت تپه‌های باستانی متعدد و فراوانی در این دشت وجود دارند که اهم آنها تپه باستانی شوش است که در کنار شهر فعلی شوش قرار گرفته و در حدود يك کیلو مترونیم عرض و طول دارد.

مجموعه تپه‌های باستانی این دشت وسیع به دوره‌های مختلف پیش از تاریخی متعلق بوده و تعداد هر گروه از آنها بقدری زیاد است که نشان می‌دهد این دشت حاصلخیز در تمام دوران‌های گذشته فعالیت چشم‌گیری داشته و در این زمینه از هزاره هفتم پیش از میلاد نقش مهمی را در پرورش و فراهم آوردن تسهیلات برای ادامه زندگانی بشر در این سرزمین ایفا نموده است.

شبکه آبرسانی وسیعی که در این دشت از هزاره پنجم پیش از میلاد وجود داشته و امروز هنوز بقایای آب راههای آن در کنار تپه‌ها باستانی موجود می‌باشد^۲ گواه بر این است که اجتماعات بشری از هزاره پنجم پیش از میلاد در اثر تجربه و تلاش مشکلات آبیاری را بمنظور تکثیر محصولات کشاورزی حل نموده و بنحوی آب را از رودخانه‌ها به مجراهای مورد نیاز خود در دشت جاری و احتمالات سد هائی موقتی و بوسایل اولیه بر روی رودخانه‌ها تعبیه می‌نموده‌اند تا آب رودخانه که عموماً از سطح دشت پائین ترست بنحوی در این مجراها جریان یابد.

شواهد و مدارک باستانشناسی مکشوفه در بعضی از این تپه‌های پیش از تاریخ و بخصوص شوش دال بر این است که دشت خوزستان در نیمه دوم و یا حداقل در اواخر هزاره پنجم پیش از میلاد دوران زندگانی استقرار در دهکده را پشت سر گذارده و بصورت بافت اقتصادی پیشرفته منظمی که در بعضی نقاط آن شهرهائی بوجود آمده و مردم این شهرها بنابر شواهد باستانشناسی دارای ساختمانهای عمومی و عام‌المنفعه بوده و به دوران شهرنشینی^۳ راه یافته‌اند.

تپه شوش که بحق بزرگترین و غنی‌ترین تپه‌ایست که در حفاریهای چند قرن گذشته در تمام پهنه دنیای باستان در منطقه خاور نزدیک و خاور میانه حفاری گردیده است آثار و شواهد ارزنده‌ای دال بر پیشرفت دشت خوزستان در دورانهای پیش از تاریخ و بخصوص در اواخر هزاره پنجم پیش از میلاد عرضه نموده است. با وجودیکه حفاری‌های اولیه در این تپه از نظر نظم و ترتیب طبقات باستانی روشن نبوده و به آثار معماری که بیشتر از خشت خام ساخته شده بودند و شاید حفاری

آن در آهنگام بسیار مشکل بوده چندان توجهی نگردیده است و تمرکز عملیات حفاری عموماً متوجه جمع‌آوری اشیاء باستانی گردیده ولی خوشبختانه در فاصله مابین مناطق حفاری شده هنوز محل‌های دست نخورده باقیمانده است که شاید بتواند در اثر حفاری جبران این نواقص گذشته را بنماید. البته با وجودیکه یافتن محل‌های حفاری نشده و دست نخورده امروز با توجه به نقل و انتقالاتی که در اثر حفاری هشتاد سال گذشته در این تپه انجام گردیده چندان کار آسانی نیست ولی هیأت حفاری فرانسوی در چند سال اخیر بسرپرستی دکتر ژان‌پرو بدینکار مبادرت نموده و گمانه‌هایی در بعضی قسمت‌ها حفر نموده که منتج به نتایج مطلوب گردیده و شواهد ارزنده‌ای در مورد لایه‌های باستانی و همچنین معماری دورانهای پیش از تاریخ این تپه عرضه نموده است. بقایای معماری این تپه بخصوص در اواخر هزاره پنجم نمایشگر ساختمان‌های بزرگ و عظیم و باشکوهی است که ابعاد آن در حدود یکصد متر در یکصد متر میباشد. وجود ساختمان‌هایی بدین وسعت در شوش معرف يك بافت عظیم و منظم اقتصادی و کشاورزی در اطراف آن یعنی در قسمت شمالی دشت خوزستان بوده و موجب دوام و نگاهداری چنین شهر عظیمی در شوش از نظر اجتماعی و اقتصادی گردیده است. وجود تعداد زیادی تپه‌های باستانی مربوط به همین دوران بخوبی این فرضیه را ثابت نموده و نشان میدهد که در پهنه این دشت اجتماعات کشاورزی زیادی وجود داشته که مرکز کلیه آنها در شوش بوده و وحدت و ارتباط کاملی از نظر نحوه زندگانی، صنایع و فرهنگ داشته‌اند.

با کمی دقت در این شبکه و بافت منظم و پیوسته از نظر معماری، صنایع و نحوه زندگانی بخوبی می‌توان اظهار نمود که مسلماً عقاید و افکار و نظام خاص و يك نواختی برای تنظیم روابط بین افراد و اجتماعات از جهات مختلف وجود داشته است. کیفیت آثار باستانی و معماری و پیشرفت صنایع در تپه شوش و همچنین بافت و شبکه منظم مراکز متعدد و کوچکتر در تمام قسمت شمالی دشت خوزستان بخصوص در اطراف رودخانه‌های دز و شاور و کرخه بنحوی است که بحق

میتوان این مجموعه را پیشرفته‌ترین منطقه تمدنی در حدود اواخر هزاره پنجم در دنیای باستان پیشنهاد نمود. حاجت به تذکر است که تلاش این اجتماع منظم برای حل مسائل و مشکلات اجتماعی به‌زودی همان‌طور که در بالا بدان اشاره گردید این منطقه را در شاهراه ترقی و پیشرفت قرار داده و با ظهور خطوط تصویری و ابتدائی در اواسط هزاره چهارم پیش از میلاد به‌مرز دوران آغاز خط وادیات وارد شده و پس از گذشت از دوران آغاز تاریخی و تکوین حکومتها در اوایل هزاره سوم پیش از میلاد با ثبت وقایع سیاسی و تجاری و فکری خود طلعه دوران تاریخی را در کشور ما ایران بنیان نهادند.

آنچه در رهگذر این سیر تحول و تطور از دوران پیش از تاریخ به دوران تاریخی قابل توجه می‌باشد این نکته است که استمرار و دوام کلی در سیر تحول و پیشرفت در زمینه‌های صنعتی، هنری، معماری، عقیدتی و فکری و نحوه زندگانی تا آنجا که مدارک باستانشناسی نشان می‌دهد وجود داشته و ورود از دوران پیش از تاریخ به دوران تاریخی بدون هیچگونه وقفه و تغییرات فاحش و اضطراب در این منطقه انجام گردیده است. این مطلب می‌رساند احتمالاً همان اقوام و ساکنین پیش از تاریخ این منطقه با دست‌یابی به نحوه خط و کتابت و ثبت وقایع زندگانی خود به دوران تاریخی رسیده‌اند. در لایه‌های مختلف باستانی اثرات اضطراب، آتش‌سوزی، وقفه يك تمدن و ظهور تمدن جدید دیگری مشهود نبوده و نشان می‌دهد که تحول تدریجی و طبیعی وجود داشته و احتمالاً اقوامی با حمله و هجوم و تخریب و آتش‌سوزی در دوران تاریخی جایگزین اقوام پیش از تاریخ نگردیده‌اند. البته در این زمینه که رابطه با اصل و سرچشمه تمدن اسلام دارد در فصل مربوط مطالب بیشتری بعرض خوانندگان خواهد رسید.

فصل دوم

موقعیت دشت خوزستان

دشت خوزستان که در قسمت جنوب غربی ایران واقع شده (نقشه ۱) از يك منطقه رسوبی ته‌نشست تشکیل گردیده است. موقعیت جغرافیائی این دشت بنحوی است که در کنار وحاشیه فلات قرار گرفته و رودخانه‌های پر آب متعددی از دامنه‌های فلات ایران وارد این دشت گردیده و موقعیت مناسب کم نظیری از نظر جنس خاک و وجود آب کافی در این منطقه بوجود آورده است. ناگفته نماند که رودخانه‌های جاری در دشت خوزستان بعلا اینک در بستری از گل ته‌نشست و رسوبی جریان دارند عموماً مسیر خود را در گذشته فرو شسته و از سطح زمینهای اطراف عموماً بسیار پائین‌تر قرار گرفته‌اند. بهمین علت استفاده از آب آنها مستلزم توجه خاص و یا وسائل مصنوعی است که بتواند آب آنها را بر روی زمینهای دشت مسلط نماید. این وضعیت از دورانهای پیش از تاریخ نیز در این دشت وجود داشته و دامنه این فعالیت آب رسانی به زمینهای کشاورزی از ابتدای استقرار بشر بعنوان اجتماعات کشاورزی در این دشت مشاهده میگردد. نمودار این تلاشهای گذشته در دورانهای گذشته امروز بصورت کانالها و سدها و آب‌بندهائی باقیمانده و در دوران آبادانی خود مورد استفاده بشر قرار میگرفته‌اند. اجتماعات گذشته و اولیه کشاورزی که در ابتدا از باران محصولات خود را پرورش میداده‌اند بتدریج بیشتر در جوار این کانالهای آبیاری مجتمع گردیده و امروز بقایای آنها بصورت ویرانه‌ها و یا تپه‌ها در اطراف این آب راهها مشاهده میگردد. آنچه مسلم است دشت خوزستان حتی

تا دوران ابتدای مسیحیت شاید چهره دیگری داشته و قسمتی از مناطق جنوبی آن در زیر آب قرار داشته است^۴.

دهانه کارون خیلی زودتر و نزدیک تر به خلیج متصل میگردیده و بنظر میرسد در حدود ۲۷ کیلومتری جنوب اهواز امروزی کارون به دریاچه‌ای که امروز اثری از آن باقی نیست میریخته است. در این منطقه جنوبی فقط بقایای استقرارهای جدیدتری بعد از ابتدای دوره مسیحیت یعنی دوره‌های ساسانی و اسلامی که احتمالاً بعد از خشک شدن دریاچه بوده است مشاهده می‌گردد و آثاری مربوطه به دوره‌های قدیمی موجود نمیباشد. ناگفته نماند که قسمت علیا و یا شمالی دشت خوزستان از نظر طبیعت وجود خاک و عدم شوره با قسمت سفلی آن تفاوت کلی دارد و بهمین لحاظ از نظر کشاورزی و استعداد خاک بسیار مطلوب و مناسب است.

موضوع بسیار مهم و حیاتی در دشت خوزستان بهره‌برداری و استفاده مصنوعی از آب رودخانه‌هایی است که به این دشت سراریز می‌گردد و هر آنگاه که اجتماعات مستقر در این منطقه بخصوص در نواحی نیمه شمالی دشت توانسته‌اند از آب این رودخانه‌ها بهره برداری نمایند دشت خوزستان بصورت آبادی درآمده و پیشرفت کلی نموده است. بقایای آثار شهرنشینی از اواخر هزاره پنجم پیش از میلاد که میتوان آثار ساختمانی عظیمی را در آن دوران در محل‌هایی مانند شوش مشاهده نمود ما را بر آن میدارد که اظهار نمائیم اجتماعات این منطقه در حدود اواخر هزاره پنجم پیش از میلاد از شبکه آبیاری پیشرفته‌ای استفاده مینموده و احتیاجات خویش را از این راه تأمین میکردند. وجود آثار باستانی و تپه‌های پیش از تاریخ زیادی که در کنار کانالهای مصنوعی باستانی قرار گرفته‌اند دلیل قانع کننده‌ای بر اثبات این مدعا بوده و نشان میدهد که ساکنین این دشت تا چه اندازه از نظر آبیاری و کشاورزی پیشرفت داشته و احتمالاً تولیدات کشاورزی قابل توجهی در این سرزمین بوجود می‌آورده‌اند. علاوه بر این رطوبت کافی و ریزش باران^۵ و عدم سرما در فصول زمستان نه فقط این منطقه و بخصوص قسمت شمالی آنرا برای زراعت

مساعد نموده است بلکه رویش گیاهان وحشی قسمتهای بزرگی از این دشت را برای مراتع وسیع بمنظور پرورش دام بسیار مساعد و آماده مینماید و اکثراً طوایف و چادرنشینان در فضول زمستان از مراتع این منطقه استفاده نموده و با آمدن فصل بهار بتدریج به حاشیه و دامنه فلات روی آورده و بتدریج بسوی فلات رهسپار گردیده و برای گذراندن فصل تابستان و استفاده از چراگاههای آن روی میآورند. در سالهایی که ریزش باران بحد کافی و در فصل مناسب در دشت خوزستان وجود داشته باشد مقدار محصول دیم خیلی بهتر و بیشتر از محصول وریاب بوده و این دشت وسیع را به انبار عظیمی از غله مبدل میسازد.

بررسی دقیق آثار باستانی سطح تپه‌های موجود در نیمه شمالی دشت خوزستان بوسیله دکتر روبرت آدامز نشان میدهد که از اوائل هزاره ششم تا اواسط هزاره چهارم پیش از میلاد مسیح اجتماعات مستقر فراوانی در این منطقه وجود داشته که امروز بقایای آنها بصورت تپه‌های باستانی باقیمانده است. ارتفاع زیاد و حجم قطور و مرتفع اکثر این تپه‌ها نمودار دوران‌های طویل و متعدد استقرار بر روی این تپه‌ها بوده و نمایشگر وضعیت بسیار آبادی در این دوره‌ها میباشد و وجود این استقرارها مسلماً نشان میدهد که دشت خوزستان مرکز عظیمی برای کشاورزی و دامداری بوده است.

با کمی توجه میتوان تجسم نمود که محیطی چنین آباد که بقایای باستانی آن بوفور در این منطقه باقیمانده است و هر یک از این اجتماعات یا دهکده‌های کوچک محوطه‌ای در حدود ۲ هکتار را فرا گرفته است و در تمام سطح دشت پراکنده میباشند با چه ظرفیتی میتوانست در پیشرفت تمدن بشری در این منطقه مؤثر بوده و چه گامهای سریعی در تغییر وضعیت زندگانی از نحوه زندگانی استقرار دهکده‌ها به دوران شهرنشینی در همان دوران‌های قدیم برداشته و در اواخر هزاره پنجم وارد مرحله شهرنشینی گردیده است. آنچه مسلم است شهر شوش در اواخر هزاره پنجم پیش از میلاد وجود داشته و مرکز مهمی برای تجارت و مبادله اجناس و مرکز علوم

و فنون و پیشرفت صنایع بوده و ضامن بقای چنین وضعیت اجتماعی بطور یقین بنیانهای استوار اقتصاد سالم اولیه و پر برکت و حاصلخیز در دشت خوزستان بوده است. تجارت، مبادله کالا و نگاهداری آن، داد و ستد و احداث ساختمانهای عظیم عام المنفعه مانند معابد یا احتمالا کاخهای بزرگ که خرابه‌های آنها در آثار باستانی شوش وجود دارد بزودی راهگشای پیشرفت در زمینه تعیین علائم و تصاویر بمنظور ثبت و ضبط مبادلات تجاری صنعتی و کشاورزی گردید و بآمال باعث بوجود آمدن خطوط تصویری و سپس مراحل تکامل بعدی آن گردیده است.

آنچه مسلم است این وضعیت آبادانی در دوران ایلام و سپس امپراطوری هخامنشها و پس از آنها در دوره سلوکیها و اشکانیان در حال پیشرفت بوده و آثار باقیمانده از این دورانها بخوبی معرف و شاهد این مدعا است.^۶

اعتلا و تکامل شبکه آبیاری و حد اعلا ی وضعیت کشاورزی خوزستان در زمان ساسانیان میباشد که در این مورد روایات، مآخذ و منابع زیادی از مورخین مختلف بخصوص مورخین اسلامی در دست است. متأسفانه باتسلط اعراب اضطراب قابل ملاحظه‌ای در این وضعیت آبادانی بوجود آمد که بهیچوجه جبران نگردید و بتدریج این شبکه کشاورزی پیشرفته که نه فقط از نظر غلات بلکه از نظر باغهای انواع میوه‌های مختلف از قبیل گوجه، آلو، گلابی، خربوزه، انار، زیتون، مرکبات، خرما، و نیشکر و انگور محصولات و فرآورده‌های عظیمی را بوجود می‌آورد روی بزوال گذاشت تا بدانجا که بقیه السیف آن در حمله مغول ویران گردید. از آن پس بتدریج ابتدا قسمتهای جنوبی این دشت وسیع بصورت صحراهای لم یزرع درآمد و به تدریج این وضعیت بر قسمتهای شمالی نیز سرایت نمود و در نتیجه سکنه این شهرها و مزارع آباد این منطقه یا از بین رفته و یا بمراکز آباد دیگر کوچ و مهاجرت نمودند.

فصل سوم

دوران آغاز تاریخی

همانطور که از اسم این دوران مفهوم است این دوران شامل دوره ایست که در يك اجتماع خط بوجود آمده و بتدریج شروع به شرح وقایع گوناگون اجتماعی، سیاسی و اقتصادی پرداخته اند. دوران آغاز تاریخی در هر قسمت از جهان و بخصوص در منطقه دنیای باستان که شامل منطقه خاور نزدیک و خاور میانه میباشد در هر کشور در زمان مخصوصی که بستگی با پیشرفت و تکامل آن اجتماع و با منطقه داشته است شروع گردیده است. ناگفته نماند که اجتماعات بشری بنا بر استعداد، پیشرفت در حل مشکلات و رفع نیازهای خود هر يك در زمان متفاوت موفق گردیده اند دورانهای مختلف نکامل بسوی تمدن راپشت سر بگذارند. تقسیم بندیهای دورانهای مختلف زندگانی بشر هیچگاه از نظر تاریخ گذاری شامل تمام نواحی جهان بنحو یکسانی نمیباشد و چه بسا امروز هنوز در نقاط دور افتاده و منزوی بعضی از قاره ها اجتماعاتی وجود دارند که در حالت بسیار بدوی و اولیه روزگار خود را میگذرانند در صورتیکه در نقاط دیگر اجتماعاتی هستند که از دوران اتم نیز گذشته و یا بسپارات دور دست پا نهاده اند.

بنابر این هر يك از دورانهای پیش از تاریخ، آغاز تاریخی و تاریخی ممکن است در زمانهای مختلف در اجتماعات مختلف ظاهر گردیده و نحوه زندگانی آنها را تغییر داده است. این وضعیت نه فقط در کشورهای مختلف باهم متفاوت است بلکه در يك کشور نیز ممکن است بر اساس وضعیت جغرافیائی، اقلیمی و یا ارتباطات

سیاسی و اقتصادی در دوران باستان بیک گونه ونحو نباشد. ایران کشور ما نیز از این وضعیت مستثنی نمیشد. توجه مختصری به وضعیت جغرافیای این مرز و بوم و وضعیت گذشته آن و فعالیت‌های باستانشناسی چه در منطقه فلات و چه در دشتهای رسوبی پست بخوبی نشان میدهد که اجتماعات مستقر در نواحی مختلف کشور ما نیز در زمانهای مختلف وارد دوران آغاز تاریخی و سپس دوران تاریخی گردیده‌اند. در اینجا حاجت بندکار است که اظهارات ما متکی بر اطلاعات و مدارکی است که امروز در اختیار دانشمندان وجود دارد و چه بسا ممکن است کشفیات آینده اطلاعات جدیدتر و وسیع‌تری را در اختیار بگذارد و بینش ما را نسبت بگذشته این آب و خاک روشن‌تر و دقیق‌تر بنماید.

بررسی اطلاعات و مدارک موجود نشان میدهد که از این نظر میتوان کشور ایران را به دو منطقه یکی قسمتهای شمالی فلات و دیگری جنوبی فلات و دشتهای رسوبی جنوب و جنوب غربی تقسیم نمود. مدارک موجود که شاید بعلمت قلت و محدودیت حفاری در فلات از غنای کافی و وافیه برخوردار نیست نشان میدهد که منطقه اول یعنی فلات و بخصوص قسمتهای شمالی در اوائل هزاره اول پیش از میلاد به تدریج وارد دوران آغاز تاریخی گردیده و دوران تاریخی در حدود اواسط نیمه اول هزاره اول شروع گردیده است.

مدت زمانی که اجتماعات برای تکوین و شکل‌پذیری دوران تاریخی بلافاصله قبل از این دوران گام‌هایی برداشته‌اند بنام دوران آغاز تاریخی خوانده میشود. تذکر این نکته ضروری است که اطلاعاتی بخصوص در مدارک باقیمانده از همسایگان فلات ایران مشاهده میگردد که دال بر این است که قسمت شمالی فلات ایران نیز زودتر و قدیمتر از این زمان یعنی در حدود نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد وارد دوران آغاز تاریخی گردیده و عدم فعالیت‌های باستانشناسی بحمد کافی در این قسمت باعث بوجود آوردن چنین وضعیتی گردیده است.

در مقابل چنین وضعیتی در قسمت شمالی کشور مشاهده میگردد که در نیمه

جنوبی ایران و بخصوص در نواحی جنوب غربی خیلی قدیمتر از نیمه شمالی دوران آغاز تاریخی وجود داشته است. با توجه به تاریخ ایلام که از اوایل هزاره سوم پیش از میلاد شروع میگردد بخوبی ملاحظه میگردد که شکل پذیری و تکوین دوران تاریخی کشور ما در حدود اواخر هزاره چهارم پیش از میلاد بوده و میتوان این هنگام را دوران آغاز تاریخی نواحی جنوبی کشور ما یا منطقه ایلام خواند. با کمی دقت مشاهده میگردد که در کشور ما دوران آغاز تاریخی در قسمتهای شمال فلات در اوایل هزاره اول و در قسمتهای جنوبی در اواخر هزاره چهارم شروع گردیده و در حدود تقریباً دو هزار سال شروع این دوران در دو ناحیه مختلف ایران با یکدیگر تفاوت دارد. با در نظر گرفتن مدارك بدست آمده در دشت خوزستان و همچنین نواحی جنوبی ایران میتوان اظهار داشت که در آینده احتمالاً شبیه به چنین مداركی ممکن است در نواحی شمالی نیز بدست آید و جا دارد که بطور کلی اظهار نمود که سرزمین ایران با توجه به تاریخ ایلام از اوایل هزاره سوم پیش از میلاد وارد دوران تاریخی گردیده و از اواخر هزاره چهارم پیش از میلاد دوران آغاز تاریخی آن شروع شده است.

بنابر آنچه در بالا نوشته آمد میتوان بخوبی تصور نمود که در دوران آغاز تاریخی چه جنبش، تحرك و احتمالاً کشمکشهایی بین اقوام مسكون در يك منطقه ممکن است وجود داشته و بالاخره یکی از این اقوام بردیگران مسلط گردیده و شکل منظم و مرتبی به وضعیت سیاسی و اداره آن منطقه داده و دوران تاریخی را در آن منطقه بنیان گذاری نموده است.

باید در نظر داشت که در اجتماعات پیش از دوران تاریخی نیز وضعیتهای مشابه موجود بوده ولی چون اجتماعات از خط که تنها وسیله وقایع نگاری است بهره مند و برخوردار نبوده اند نتوانسته اند وقایع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی را ثبت نموده و به همین علت پابمرحله دوران تاریخی نگذارده اند.

در کشور ما ایران در اواسط هزاره چهارم پیش از میلاد یعنی در حدود تقریباً پنجهزار و پانصد سال پیش خطوط تصویری بوجود آمد و در حفاریهای باستان شناسی دلایل و مدارك کافی در اثبات این مدعا کشف گردیده است. لوحه های گلی

متضمن خطوط تصویری اولیه در لایه‌های باستانشناسی متعلق به واسط هزاره چهارم پیش از میلاد بدست آمده است. بهمین علت این دوران را در باستان شناسی دوران آغاز ادبیات و یا آغاز خط و سواد نامگذاری نموده‌اند^۶ این نوع خطوط بنام خطوط آغاز ایلامی خواند میشوند^۸.

بدست یافتن بهرمز نوشتن و جزئی تکامل و پیشرفت در فن خط و کتابت بشر به ثبت وقایع نگاری بطرق مختلف یعنی بر تخته سنگها در جبهه کوهها، ایجاد کتیبه و یا تخته سنگهای یادبود و لوحه‌های گلی مبادرت نمود و عبارت دیگر وارد دوران تاریخی گردید. همانطور که در بالا نیز اشاره شد دوران تاریخی در ایران از ابتدای تاریخ ایلام یعنی در حدود اوائل هزاره سوم پیش از میلاد شروع میگردد و با وجودیکه بامدارك موجود هنوز در این هنگام در قسمتهای شمالی فلات ایران ناچار باید تصور نمود دوران پیش از تاریخ وجود داشته است ولی در این جا ما دوران تاریخی ایران را از دوران ایلام تصور مینمائیم.

دوران آغاز تاریخی در دنیای باستان بطور کلی تقریباً شامل دورانی است که بشر دورانهای جمع آوری غذا، آغاز کشاورزی، استقرار در دهکده‌ها و ابتدای شهرنشینی را پشت سر گذاشته و وارد دوران آغاز تاریخی و یا دوران آغاز ادبیات و خط می گردد.

فصل چهارم

محل و وسعت کشور ایلام

مدارك تاريخی و مذهبی که ذکرى از ایلامیها نموده‌اند همواره این اقوام را بادشت خوزستان یکی دانسته و براساس همین وضعیت دانشمندان همواره تصور مینمودند که حدود و وسعت کشور ایلام شامل دشت وسیع خوزستان بوده و اظهاراتی در این باره نموده‌اند. بررسی و تحقیقات مختلف در زمینه زبان و تاریخ ایلام بزودی آشکار ساخت که مدارك تاريخی و مذهبی باقیمانده در مورد این اقوام صادق بوده ولی توسعه کشور ایلام بیش از آنست که در این مدارك ذکر گردیده و دشت خوزستان بصورت مرکز کشور ایلام بوده است. در ضمن این تحقیقات اظهاراتی درباره کشور ایلام و حدود و وسعت و همچنین نفوذ آن در دنیای باستان گردیده که در اینجا بذکر بعضی از آنها مبادرت می‌ورزد.

پرفسور اومستد درباره اصل و سرچشمه ایلامیها اظهار میدارد که بنظر میرسد موطن اصلی و سرچشمه ایلامیها در کوههای زاگرس بوده و با اقوام هیدالونزدیک بوده‌اند^۹ پرفسور هینتس شوش را مرکز ایلام و همچنین مرکز تجارت باین النهرین معرفی نموده^{۱۰} و راجع به محل آوان که یکی از ایالات کشور ایلام بوده است اظهار میدارد احتمالاً شامل منطقه شوشتر در شمال شرق خوزستان میباشد^{۱۱} تحقیقات باستانشناسی اخیر بوسیله هیات امریکائی بسرپرستی دکتر زامنر^{۱۲} در تپه ملیان^{۱۳} نشان میدهد که این محل مرکز آ نشان یا آنزان که یکی دیگر از ایالات اصلی کشور ایلام بوده میباشد. مورخین مختلف در ضمن شرح تاریخ ایلام تذکراتی

نسبت به شهرها و ایالات مختلف ایلامی در دورانهای مختلف براساس مدارك ایلامی یا غیر ایلامی داده‌اند که از شرح جزئیات آن خودداری می‌گردد ولی رویهمرفته باید اظهار داشت که پادشاهی ایلام در دوران اعتلای خود نه فقط قسمت بزرگی از فلات ایران را در قلمروی خویش داشته بلکه قسمتهائی از بین‌النهرین و هم‌چنین شرق ایران در تصرف او بوده است. علاوه بر آن نفوذ و ارتباط تمدن پیشرفته دشت خوزستان در دورانهای پیش از تاریخ و کشور ایلام در دورانهای مختلف تاریخی باعث گردیده که اثرات آن در کلیه پهنه دنیای باستان در ادوار مختلف مشاهده گردد. نفوذ تمدن پیشرفته ایلام بخشی بود که امپراطوری هخامنشی در بیشتر موارد تحت تأثیر آن قرار گرفته و در این باره پرفسور پوراداو^{۱۴} پرفسور ملینگگ^{۱۵} عوامل آن را در طرز لباس و اداره مملکت و استفاده از خط آنها ابراز میدارند.

هر آنقدر که بررسیها و تفحصات باستانشناسی بیشتر می‌گردد اهمیت کشور ایلام و تمدنهای پیش از تاریخ و دوران تاریخی دشت خوزستان بیشتر آشکار می‌گردد. ارتباط این منطقه بادنیای متمدن باستان از دوره‌های پیش از تاریخ برقرار بوده است. آثاری که در مصر در دوران پیش از سلسله‌ها بدست آمده بخوبی این ارتباط را باشوش نشان میدهد و این نکته بارها بوسیله دانشمندان و مورخان هنری تذکر داده شده است^{۱۶}.

آنچه مسلم است دشت خوزستان باسوابق دامنهداری که در دورانهای پیش از تاریخ داشته است مرکز کشور ایلام بوده و مرزهای این کشور براساس حفاریهای اخیر باستانشناسی در دوران اعتلای امپراطوری ایلام از بین‌النهرین در مغرب تا دره رود سند در مشرق بوده و در جنوب منطقه خلیج فارس و در شمال تا کویر مرکز فلات تا نواحی اصفهان و در مشرق تا نواحی زابلستان و در مغرب تا قسمتهای شمالی کوههای زاگرس بوده است. بخصوص حفاریهای تپه بحی^{۱۷} و شهداد^{۱۸} در نزدیکی کرمان و شهر سوخته در نزدیک زابل لوحهائی که با خطوط آغاز

ایلامی حاك گردیده‌اند^{۱۹} معرفی نموده و این مطلب را بخوبی آشکار مینماید که دامنه این تمدن در مشرق و شمال تا چه حد وسعت داشته است.

بعلت این موقعیت جغرافیائی خاص که در حوزه کشور ایلام یعنی هم‌دشتهای حاصلخیز و هم کوهستانهای غنی از نظر جنگل و معادن وجود داشته سرزمین ایلام از غنای اقتصادی کم‌نظیری برخوردار بوده است^{۲۰} و بعلت همین غنای قابل توجه و دسترسی‌بدان همواره از طرف غرب یعنی کشور سومر و آکاد و بابل و آشور مورد حمله واقع میگرددیده است.

شهر شوش از دوران‌های پیش از تاریخ یعنی از حدود اواخر هزاره پنجم پیش از میلاد مرکز تجاری و اقتصادی دشت خوزستان بوده و در دوران‌های ایلام کهن و میانه و نو همین نقش را ایفا نموده و از عظمت خاصی برخوردار بوده است.^{۲۱} جاصلخیزی دشت خوزستان یکی از دلایل مهمی است که این دشت را متوالیا از زمانیکه بشر پی به رمز کشاورزی برده است یعنی در حدود ده هزار سال پیش مورد استفاده قرار داده و تمدنهای مختلفی بدون وقفه یکی پس از دیگری در آن مستقر گردیده و آثاری از خود به یادگار باقی گذاشته‌اند. طرز شبکه آبیاری پیشرفته این دشت در دورانهای پیش از تاریخ خود نمونه بارزی از پیشرفت این اقوام در بهره برداری از خاك و زمین بوده است^{۲۲} فعالیت‌های مختلفی که برای تاریخ گذشته ایران بخصوص دشت خوزستان و شوش که مقر تمدنهای پیش از تاریخ این منطقه و مستقما مرکز کشور ایلام بوده است هريك بنحوی اطلاعاتی در اختیار گذاشته است که بر روی هم تمدنهای گذشته این منطقه را تا اندازه‌ای روشن و قابل لمس مینماید. در حدود هشتاد سال حفاری مداوم هیات علمی فرانسوی در شوش^{۲۳} و سایر نواحی دشت خوزستان و قسمت جنوبی کوههای زاگرس که نتیجه آن در مجلدات مختلفی به چاپ رسیده است اطلاعات ذیقیمتی درباره ایلام آشکار نموده است. هم‌چنین تاریخ ایران قدیم که در چند سال پیش در اثر بررسی و مطالعه دقیق پرفسور کامرون به زیور طبع آراسته گردید ، در نوع خود از ارزنده ترین تحقیقاتی است که در مورد ایلامیها

و تاریخ ایلام انجام گردیده و یکی از مستندترین کتابهایی است که تاکنون درباره ایلام نوشته شده است.^{۲۴}

فعالیت‌های بررسی و شناخت آثار باستانی ایران بوسیله پرفسور رابرت آدامس^{۲۵} بوسیله دانشگاه شیکاگو، عملیات حفاری در دشت خوزستان و دهلران بوسیله دانشگاه رایس تگزاس تحت سرپرستی پرفسور فرانک هول^{۲۶}، عملیات حفاری دانشگاه شیکاگو و کالیفرنیا بوسیله مرحوم پرفسور دلوگاز و پرفسور هلن کانتور^{۲۷} در تپه جغامیش همگی آثار ارزنده زیادی مربوط به دشت خوزستان و بخصوص تمدن‌های اولیه آن آشکار نموده است. تحقیقات خانم پرفسور اریکار اینر در مورد زبان ایلامی و بخصوص ترجمه سنگ نبشته هفت تپه^{۲۸}، تحقیقات و تنظیم کتاب ایلام بوسیله پرفسور پیر آمیه^{۲۹}، فعالیت پرفسور گیرشمن درباره تحقیقات پیش از تاریخی و تاریخی در شوش و چغازنبیل که نتیجه آن مربوط به چغازنبیل در کتاب مهم چغازنبیل به چاپ رسید^{۳۰}، حفاری و بررسی دانشگاه میشیگان در نزدیک دزفول تحت سرپرستی آقای پرفسور هنری رایت^{۳۱} و بالاخره فعالیت‌های حفاری هفت تپه و ابوفندوا بوسیله نگارنده درباره تمدن‌های پیش از تاریخ تپه ابوفند و او تاریخ ایلام در هفت تپه^{۳۲} که منجر به کشف آثار معماری یکی از مراکز بزرگ ایلام و هم چنین گنجینه عظیم و ارزنده هزاران لوله که حاوی اطلاعات مستند و مستدلی درباره یکی از دوران‌های تاریک تاریخ ایلام می‌باشد به نوبه خود هر کدام اطلاعات مفیدی درباره قسمتی از گذشته دشت خوزستان و کشور ایلام که طلوعیه تاریخ پرشکوه و عظیم مرز و بوم ما را در بر دارد در دسترس علاقه‌مندان قرار داده‌اند.

فصل پنجم

زبان ایلامی

تاریخچه تحقیقات درباره زبان ایلام

برهیچکس پوشیده نیست که یکی از ارکان اصلی کشف خطوط میخی باستانی کتیبه سه زبانه داریوش کبیر بر صخره کوه بیستون است. این کتیبه که متن تقریباً مشابهی را به سه زبان بابلی، ایلامی و فارسی باستان بردل کوه تمایش میدهد بمنزله مفتاح و کلیدی در دسترس دانشمندان علاقه‌مند به کشف این خطوط قرار گرفت. تلاش و پیگیری این افراد بالاخره به نتیجه رسید و این متون پس از مدت مدیدی نه فقط ترجمه شد بلکه به بهترین وجهی مورد استفاده برای آشنائی با این زبانها گردید. در رهگذر این وظیفه خطیر و سنگین افراد زیادی بانهایت بردباری، مقاومت، عشق و فداکاری همت والای خویش را نثار این هدف نموده‌اند. البته ذکر نام کلیه آنها از تنگنای ظرفیت و حوصله این گفتار بیرون است و به ناچار در اینجا فقط بشرح تاریخچه مختصری از این فعالیت مفید و دامنه‌داری که بحق سرچشمه و ریشه اصلی روشن نمودن قسمت عظیمی از تاریخ دنیای باستان است مبادرت مینماید.

برای اولین بار گروته‌فند^{۳۳} در سال ۱۸۰۲ میلادی تشخیص داد که خط بکار رفته در ستون اول کتیبه بیستون زبان فارسی باستان است که در آن علائم الفبائی بکار رفته است و نام آن را زند^{۳۴} خواند و با مقایسه آن با خطوط سانسکریت و اوستا راهی به سوی کشف و شناسائی آن گشود. به زودی روشن گردید که قسمت سوم کتیبه به خط میخی بابلی نوشته شده و علائم مختلفی که معرف خطوط هجائی است در

آن بکار رفته است. برای روشن نمودن این قسمت از گروه زبانهای سامی ككم قابل توجهی گرفته شد و به زودی كشف متن كتیبه در قسمت بابلی در شاهراه پیشرفت قرار گرفت. قسمت دوم متن با وجودیکه فعالیت برای كشف آن خیلی زودتر از قسمت سوم شروع گردید ولی مدت‌ها هیچگونه راه جلی برای كشف آن در دسترس دانشمندان قرار نگرفت و این قسمت دوم بوسیله دانشمندان مختلف به عنوان خط و زبان مادی، سکائی، شوشی و یا ایلامی معرفی گردید.^{۳۵}

به زودی مسلم گردید که این قسمت كتیبه یعنی ستون دوم زبانی است مستقل و هیچگونه شباهت و خویشی و بستگی با زبانهای دیگر ندارد و بهیچوجه قابل مقایسه با زبانهای موجود و زنده فعلی نیز نمیباشد.^{۳۶}

بهر حال با پشتکار و علاقه پیش قدمانی مانند وسترگارد^{۳۷}، هینکس^{۳۸}، راولنسن^{۳۹}، اوپرت^{۴۰}، نوریس^{۴۱}، وعده دیگری از دانشمندان بالاخره راهی برای حل مشکل ترجمه قسمت دوم كتیبه نیز گشوده شد.

پرفسور وایسباخ با انتشار دو مقاله یکی بنام قسمت دوم كتیبه هخامنشی^{۴۲} در سال ۱۸۹۰ میلادی و دیگری بنام خطوط میخی هخامنشی^{۴۳} در سال ۱۹۱۱ میلادی ترجمه و تفسیری از این قسمت بچاپ رسانید.

مجاهدت برای كشف زبان ایلامی بخصوص با كشف لوحه‌های گلی زیادی که در حفاری هیأت فرانسوی در آثار باستانی شوش كشف گردیده و با این زبان حك شده بود ضرورت بیشتری را ایجاب نمود. در این زمینه زحمات وینست شل^{۴۴} كشیش فرانسوی بسیار ارزنده و قابل تقدیر است.^{۴۵}

علاوه بروینست شل افراد دیگری مانند وایسباخ نیز بر روی این كتیبه‌ها و لوحه‌های بدست آمده در شوش و سایر قسمتهای خوزستان که مربوط به دورانهای کهن زبان ایلامی بود فعالیت نموده‌اند. گروه دیگری از دانشمندان که تمایل و تعصب خاص و بدون پایه‌ای بمنظور روشن نمودن اصل و سرچشمه زبان ایلامی و رابطه آن با زبانهای دیگر دنیای باستان بخصوص با گروه زبانهای قفقازی و یا

دراویدیان‌ها داشتند مانند هوزینک^{۴۶}، بورک^{۴۷} و کونینگ^{۴۸} فعالیت‌های زیادی برای روشن نمودن و ترجمه و کشف زبان ایلامی انجام دادند.

حفاری تخت جمشید بوسیله مؤسسه شرقی دانشگاه شیکاگو تحت سرپرستی پرفسور هرتسفلد و دکتر اریخ شمیدت منجر به کشف مقداری زیادی بیش از دوهزار لوحه به زبان ایلامی گردید که مدارك اداری و بایگانی هخامنشی را که بدین زبان نگاشته شده بود معرفی مینمود. این مجموعه ارزنده و مفید مدارك تازه‌ای مربوط به زبان ایلامی بود که با کتیبه بیستون و سایر متون شاهنشاهی امپراطوری هخامنشی که بدین زبان نگاشته شده بودند بر رویهم اسناد و موادی را از دوران اخیر زبان ایلامی معرفی میکردند که به نوبه خود برای کشف خط و زبان ایلامی بسیار مفید واقع گردید و دانشمندانی مانند پرفسور جرج کامرون تحقیقات دامنه‌داری درباره این مجموعه اسناد ایلامی دوران هخامنشی انجام داده‌اند. پرفسور کامرون با مطالعه و ترجمه الواح تخت جمشید و چاپ کتاب «گنجینه لوحه‌های تخت جمشید» در سال ۱۹۲۸ میلادی^{۴۹} و همچنین اثر برداری از کتیبه بیستون و مقابله و تطبیق و تصحیح اثرها و نمونه‌های گرفته شده در سال ۱۹۲۸ و ۱۹۵۷ توجه خاص و تازه‌ای بفعالیت در زمینه زبان ایلامی بوجود آورد و کتابها و مقالات تازه‌ای درباره خط و زبان و دستور زبان ایلامی نگاشته شد که از آنجمله میتوان کتاب «تلفظ و شکل علائم خطوط ایلامی شاهنشاهی هخامنشی» بوسیله دکتر پیپر^{۵۰} و کتابهای «فعل مسندی»^{۵۱} و «پسوندهای ضمیری»^{۵۲} و «اسامی فعل»^{۵۳} خطوط ایلامی هخامنشی» پرفسور هالوک را نام برد.

در چند سال اخیر دانشمندان دیگری مانند فن براندن ایستین^{۵۴} و فریدریک^{۵۵} و والتر هینس^{۵۶} در این باره فعالیت‌های قابل ملاحظه و مفیدی انجام داده و کتابها و مقالات سودمندی در مورد شناسائی خط و زبان ایلامی به رشته تحریر در آورده‌اند که مهمترین آنها شامل «کلمات غیر قابل توصیف در متون ایلامی هخامنشی»^{۵۷} «و پارسی باستان و ایلامی»^{۵۸} بوسیله پرفسور فریدریک و مقاله‌ای بنام ایلام^{۵۹} بوسیله پرفسور

هینتس میباشد.

پرفسور راینر اظهار میدارد اگر چه زبان ایلامی زبانی است کاملاً مستقل و ارتباطی با زبانهای سومری و آکادی ندارد ولی در اثر روابط زیاد ایلامیها با همسایگان خود اثرات این ارتباط با بین‌النهرین در آن دیده میشود.

در متون عادی و همچنین درباری و سلطنتی ایلامی نحوه کتابت و همچنین کلماتی از زبان آکادی به عاریت گرفته شده است. وضعیت سیاسی کشور ایلام نیز تا اندازه‌ای در بکاربردن اصطلاحات و کلمات اثر داشته و متون باقیمانده حاکی از آنست که هر آنگاه نفوذ سیاسی بین‌النهرین در ایلام زیاد بوده اصطلاحات و کلمات آکادی و بابلی بیشتر در متون ایلامی مشاهده می‌گردد و بعکس در زمانی که کشور ایلام در اعتلای قدرت بوده از استعمال اصطلاحات و کلمات بابلی در متون پرهیز شده و رواج زبان ایلامی متکی بر تعصب ملی و بومی کاملاً محسوس و چشم‌گیر میباشد. بعلمت همین غرور ملی و رواج زبان در این دورانها عموماً تحولات و تغییراتی در نحوه کتابت ایلامی در اثر استعمال و رواج زیاد نیز مشاهده می‌گردد.

قبل از استعمال نحوه کتابت زبان آکادی در ایلام، نحوه کتابت دیگری در منطقه ایلام وجود داشت که برای مدتها بموازات نحوه کتابت خطوط میخی‌مورد استفاده قرار میگرفت. رمز خواندن این نوع خطوط ایلامی هنوز کشف نگردیده و هنوز هم زبان آن نامعلوم است و لسی عموماً بنام زبان آغاز ایلامی^{۶۰} بسوسيله دانشمندان نامیده شده است. این نحوه کتابت خطوط آغاز ایلامی عموماً در لوحه‌های گلی که برای مبادلات تجارتنی تهیه میگرددیده از اواخر هزاره چهارم و اوائل هزاره سوم پیش از میلاد بکار رفته و همزمان بارواج زبان سومری در بین‌النهرین در کشور ایلام زبان و خط مستقل بومی آغاز ایلامی مورد استفاده بوده و حتی در این هنگام کتیبه‌های سنگی سلاطین ایلامی شوش با همین خطوط آغاز ایلامی نوشته شده است. استعمال این نوع خط ایلامی بطرز تکامل یافته‌تری تا

حدود اواخر هزاره سوم پیش از میلاد یعنی مقارن با سلسله آکاد قدیم برای تهیه کتیبه‌های سنگی سلاطین ایلام بکار رفته است. در این هنگام بموازات نوع کتابت خاص بومی ایلامی بتدریج نوع و نحوه کتابت آکادی برای نوشتن زبان ایلامی در کشور ایلام مشاهده میگردد. حتی در بعضی مواقع در يك کتیبه متن مشابه به‌هر دو خط نوشته شده است.^{۶۱}

پس از رواج نحوه کتابت علائم خط میخی آکادی، خطوط آغاز ایلامی تقریباً از بین رفته و متروک میگردند و بجز کتیبه نارامسین که بانحوه بومی خط ایلامی نگاشته شده تقریباً تمام مدارك و متون ایلامی باقیمانده تا قرن سیزدهم پیش از میلاد بطریق کتابت آکادی نوشته شده است. ولی اختلافات زیادی در بکاربردن علائم، زبان و محتوای آن بالهجه بین‌النهرین بین آنها مشاهده میگردد. این وضعیت نشان میدهد که پس از رواج این نوع کتابت و نگارش در ایلام بتدریج در جهت خاصی که با وضعیت این منطقه از نظر سنت‌های مختلف بیشتر تطبیق مینموده کتابت تغییر و تحول پیدا کرده است.^{۶۲}

درباره زبان ایلامیها اظهارات مختلفی از طرف دانشمندان مختلف گردیده که به نقل بعضی از آنها در اینجا مبادرت می‌ورزد.

پرفسور اومستد^{۶۳} اظهار میدارد زبان جافتيك^{۶۴} که گروه زبانهای مورد استعمال اقوام مسکون در منطقه غربی ایران بوده و زبان ایلامی هم یکی از آنها است نه از گروه زبانهای سامی و نه از گروه زبانهای هند و اروپائی میباشد. او همچنین علاوه مینماید که ایلامیها مردمان بومی فلات ایران قبل از ورود هندو ایرانی‌ها باین منطقه بوده‌اند و ایلامیها نقش بسیار مؤثری در ارتباط بین اقوام کوهستانی و ساکنین دشتها داشته و در ابتدا تحت نفوذ اقوام سومری جنوبی بین‌النهرین که مخترع و مکتشف خطوط بوده‌اند قرار داشته‌اند و او همچنین نفوذ اقوام آکادی و سامی را در دورانهای بعد در ایلام اشاره مینماید.^{۶۵}

حاجت به تذکر است که اظهارات پرفسور اومستد متکی به اطلاعات محدود گذشته یعنی قبل از حفاریهای اخیر دشت خوزستان بوسیله هیأت‌های مختلف بوده و بر اساس همین وضعیت سومر یهارا مکتشف خط دانسته در صورتیکه تحقیقات اخیر باستانشناسی نشان میدهد که نه فقط ایلامیها احتمالاً خود از مخترعین خطوط تصویری بوده بلکه وسعت کشور آنها و پیشرفت هنر و صنایع ایلامی بعدی است که احتمالاً نفوذ زیادی در سومر و آکاد داشته‌اند.

پرفسور فریدریک هروزنی^{۶۶} دانشمند چک اظهار مینماید که ایلامیها اقوامی هستند که کاملاً با سومریها، سامی‌ها و هند و اروپائیها تفاوت دارند.

پرفسور هینتس معتقد است منطقی‌ترین فرضیه برای تعیین هویت ایلامیها شاید بتواند این باشد که آنها را اجداد قبایل لر تصور نمائیم^{۶۷} این نظریه مورد تأیید پروفسور ایکشتد نیز میباشد^{۶۸}.

دانشمند ترك دكتر حميد زبير كوساي^{۶۹} با مقایسه بعضی لغات ایلامی با لغات زبان ترکی اظهار میدارد که احتمالاً در گذشته در دورانهای پیش از تاریخ و تاریخی روابطی بین ایلامیها و ترکها وجود داشته و این ارتباط تأییراتی در زبان و هنر آنها داشته است. سپس دكتر زبير اظهار میدارد که ایلامیها نه از نژاد آریائی و نه از نژاد سامی بوده و تنها وسیله‌ای که برای نمایان نمودن اصل و سرچشمه آنها موجود است بررسی در مورد زبان آنها است. بر اساس همین نظریه او بمقایسه بعضی از لغات ایلامی با زبان ترکی پرداخته و وجه تشابه آنها را نمایان ساخته است. پرفسور اریکاراینر زبان ایلامی را زبان کاملاً مستقلی دانسته و اظهار میدارد که این زبان با وجودیکه یک زبان جداگانه و مستقل و متفاوت از زبانهای آکادی و یاسومری است ولی در اثر روابط زیاد ایلامیها با همسایگان غربی خود کلماتی به عاریت از زبان آنها در بعضی از دورانها گرفته است.

با توجه به اظهاراتی که دانشمندان مختلف درباره زبان ایلامی نموده و

اشارتی بدانها گذشت و همچنین باتوجه به دوران پراهمیت و طویل تاریخ و وسعت کشور ایلام و گسترش و پیشرفت هنر و صنایع و تمدن آن چنین بنظر میرسد که ایلامیها از نظر زبان و هویت اقوام مستقل و بومی سرزمین ایران بوده و با کوشش و مجاهدت پی گیر و مداوم دورانهای پیش از تاریخ را در کشور ما گذرانیده و با اختراع و کشف خط و ثبت وقایع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی خود وارد دوران تاریخی گردیده و پادشاهی ایلام را تشکیل دادند که برای مدتی در حدود بیش از دوهزار سال دوام داشت.

فصل ششم

نام «ایلام»

در زبان آکادی کشوری که در سرزمین مرتفع در مشرق سرزمین آنها قرار داشته است، ایلام خوانده شده است و معنی کلمه ایلام یا ایلامتو در زبان آکادی و بابلی سرزمین مرتفع و بلند است.

ایلامیها سرزمین خود را به خط میخی سرزمین هل تم اتی^{۷۱} یا هاتمتی^{۷۲} خوانده اند که احتمالا التمتی^{۷۳} تلفظ میگردیده است. این کلمه از دو قسمت هل بمعنی سرزمین و تمتی بمعنی مقدس یا خدایان تشکیل گردیده و در مجموع بمعنی سرزمین مقدس یا سرزمین خدایان میباشد^{۷۴}.

همسایگان غربی ایلامیها یعنی سومریها کشور آنها را ایلام یعنی محل یا سرزمین مرتفع نامیده اند و این مطلب خاطر نشان میسازد که آنها نه فقط دشت وسیع و پهناور خوزستان را در اختیار داشتند بلکه ارتفاعات شرقی و شمالی این منطقه و بیشتر نواحی زاگرس در اختیار آنها بوده است. (تشابه کلمه «ایلام» با کلمه «ایران» با وجودیکه از نظر قواعد زبانشناسی تغییر یکی به دیگری قابل قبول است ولی ممکن است این شباهت تصادفی باشد بهر حال قابل تأمل و توجه میباشد.)

برای اولین بار نام ایلام در کتیبه ای سومری که بوسیله پادشاه اساطیری سلسله اول کیش بنام انباراگیسی^{۷۵} ساخته شده ظاهر گردیده است. این پادشاه در مبارزاتی که بر علیه ایلامیها داشته است مقدار زیادی اسلحه از آنها به غنیمت گرفته است^{۷۶}.

پارسیان ایلامیها و سرزمین آنها را بنام اوجا^{۷۷} یا هوجا^{۷۸} خوانده و موطن اصلی آنها را کوهستانهای مشرق شوش تصور نموده اند^{۷۹}. نویسندگان یونانی آنها

را بنام اوخسی^{۷۸} یا اوزی^{۸۰} نامیده و این کلمه در قسمتی از نام خوزستان هنوز باقیمانده است.

پرفسور اومستد اظهار میدارد شاید ایلامیها رابطه‌ای با اقوام شمالی منطقه زاگرس و لرستان یعنی لولومیها، کاسی‌ها (یونانیها آنها را بنام کوسای^{۸۱} نامیده‌اند) و گوتیها داشته یا اینکه بطور کلی ارتباط نزدیکی بین اقوامیکه در مغرب ایران در هزاره دوم میزیسته‌اند وجود داشته است. ناگفته نماند که اظهارات پروفیسور اومستد باتوجه به اطلاعات و مدارک تاریخی و باستانشناسی چندین سال قبل بوده ولی با وجودبراین خود اومتوجه ارتباط تمدنهای فلات ایران در دورانهای قدیم بوده و اظهار مینماید شاید سفالهای بدست آمده در حفاریهای تپه حصار دامغان و تپه سیلک کاشان که تا اندازه‌ای با یکدیگر قابل مقایسه‌اند معرف یک تمدن واحد در این مناطق باشند.

فصل هفتم

اصل و سرچشمه تمدن ایلام

درباره اصل و مبدا تمدن ایلام و با اقوام ایلامی نظریات گوناگونی بر اساس اطلاعات موجود تاریخی و باستانشناسی اظهار گردیده است که اکثر آنها بعلت عدم وجود مدارك كافی و اطلاعات لازم بیش از حد فرضیه نبوده و هنوز نظریه قطعی و مسلم در این زمینه وجود ندارد.

در یکی دو قرن گذشته در زمینه تاریخ و باستانشناسی هر آنگاه که در مورد ریشه و سرچشمه و موطن اصلی گروه و با قومی اطلاعات کافی در دست نبوده است آنان را بمحلها و مناطقی که هنوز مورد بررسی و تحقیق قرار نگرفته بود منتسب مینمودند. عموماً علت این عمل بیشتر برای آن بود که در مناطق شناخته شده و مورد بررسی علمی قرار گرفته حداقل بعلت وجود اطلاعات، آنچه مسلم بود چون نمیتوانست علائم و شواهدی در این باره عرضه نماید درمظان این نظریه واقع نمیشد و بناچار محل های مبهمی عموماً برای اصل و سرچشمه اقوام بصورت فرضیه های پیشنهاد میگرددند. بتدریج دامنه وسیع فعالیت های باستانشناسی در مناطق مختلف بعضی از این فرضیه ها را نقض نموده و یا مورد تأیید قرار داد. درباره اصل و سرچشمه اقوام ایلامی و تمدن آنها نیز فرضیه های مختلفی اظهار شده است که بعضی از آنها در اینجا مورد بررسی و مذاقه قرار خواهد گرفت. رویهمرفته در مورد اصل و سرچشمه تمدن ایلام و مرکز و موطن اصلی آن نظریات زیادی داده نشده است ولی بر اساس مدارك باقیمانده از کشور بین النهرین بیشتر مورخین و دانشمندان را نظر بر اینست

که اقوام ایلامی در ابتدا در مناطق کوهستانی مسکون بوده‌اند. دلیل این فرضیه را نیز بعلت معنی کلیه ایلام که در زبان آکادی بمعنی سرزمین مرتفع و کوهستانی میباشد میتوان فرض نمود.^{۸۲} ضمناً چون کشور ایلام در مشرق بین‌النهرین قرار گرفته است تصور اینکه کوهستانهای شرقی بین‌النهرین یعنی ارتفاعات مشرف بر دشت خوزستان و قسمتهای جنوبی کوههای زاگرس بعنوان محل اصلی ایلامیها بوده است کاملاً منطقی بنظر میرسد.^{۸۳} البته این نظریه درباره هنگامی که ایلامیها باممالك آکاد وبابل روابط تاریخی داشته‌اند از نظر قسمتهای مرزی این ممالك کاملاً با واقعیت تطبیق می‌نموده و مسلماً مرزهای غربی کشور ایلام که با بین‌النهرین در تماس بوده همان دشت خوزستان^{۸۴} و دامنه‌های جنوب و جنوب غربی رشته جبال زاگرس بوده است.^{۸۵}

راجع بدین مطلب که آیا ایلامیها از ابتدا در همین مناطق بوده و یا از محل دیگری به دشت خوزستان و ارتفاعات مشرف بدان وارد گردیده‌اند مدارك صریح و روشنی وجود ندارد و هیچیک از دانشمندان نظریه خاصی درباره وطن اصلی ایلامیها با دلایل قطعی پیشنهاد ننموده‌اند.

همچنین در مورد وسعت و حدود کشور ایلام نه در مدارك خود ایلامیها و نه در مدارك آکادی و آشوری بطرز صریح و روشنی حدودی تعیین گردیده و این مدارك بیشتر متذکر نواحی و مناطقی است که عموماً در مغرب کشور ایلام و یا در مشرق کشور بین‌النهرین واقع شده و مورد برخورد این اقوام بوده است و در کشمکشها و جنگهای دوران تاریخی مورد مبادله قرار گرفته و هر چندگاه احتمالاً در تصرف یکی از این ممالك بوده‌اند.

بررسی آثار باستانی بدست آمده در مناطق مختلف دنیای باستان^{۸۶} و همچنین شواهد دیگری که در زمینه باستانشناسی، زبان و خط،^{۸۷} هنر و صنایع،^{۸۸} عقاید و افکار و سایر موارد علاوه بر مدارك تاریخی وجود دارد بیانگر نکاتی است که باتکیه بر آنها شاید بتوان در این مورد اطلاعات بیشتری جمع آوری نمود. همانطور که قبلاً

اشاره رفت دشت خوزستان در دورانهای پیش از تاریخ و آغاز تاریخی قبل از آنکه وارد مراحل دوران تاریخی خود یعنی تاریخ ایلام گردد موطن و مرکز اقوام پیش از تاریخ بوده است.^{۸۹} شواهد باستانشناسی حفاری شده در این دشت وسیع بیانگر این مطلب است که این دشت در حدود شاید ده هزار سال پیش مراحل دوران خانه بدوشی و نحوه زندگانی جمع آوری غذا را پشت سر گذاشته و وارد مرز کشاورزی و تولید غذا و بالنتیجه استقرارهای اولیه کشاورزی گردیده است.^{۹۰} شرح جزئیات این مراحل و دورانهای پیش از تاریخ از تنگنای حوصله این گفتار خارج است و در کتب دیگر مفصلاً آمده است.^{۹۱} و ارتباطی با موضوع بحث ما ندارد و فقط اشاره بدین نکته که اقوام مسکون در این منطقه در رهگذر پیشرفت تمدن خود در دورانهای پیش از تاریخ وارد دورانی گردیدند که در اصطلاح باستانشناسی بنام تمدن سفال نخودی رنگ مشهور گردیده^{۹۲} و بعلمت نزدیکی و ارتباط این دوران که بلافاصله قبل از دورانهای آغاز تاریخی و تاریخی تمدن ایلام قرار گرفته است و بهمین لحاظ اثرات مستقیمی در تمدن ایلام داشته اشاره ای بدان ضروری بنظر میرسد: آثار باستانی باقیمانده در دشت خوزستان نشان میدهد که تمدن سفال نخودی رنگ در نیمه دوم هزاره پنجم پیش از میلاد در هنر و صنایع و معماری پیشرفت چشم گیری نموده و شعاع و گسترش این تمدن از مرزهای این منطقه خارج و اثرات این تمدن و بخصوص هنر سفالسازی آن که امروز بنام سفال نخودی رنگ مشهور میباشد از سواحل شرقی دریای مدیترانه تا دره رود سند مشاهده میگردد و روابط نزدیک تمام پهنه دنیای باستان را بهر حال از نظر هنری در حدود اواخر هزاره پنجم پیش از میلاد مسلم میسازد.

اجتماعات مستقر در دشت خوزستان در این هنگام دورانهای استقرارهای اولیه کشاورزی را پشت سر گذاشته و بخصوص در مراکز بزرگتری مانند شوش بعلمت وجود ساختمانهای عام المنفعه از قبیل معابد و اردو دوران شهرنشینی گردیده اند. لازمه اقتضای زندگانی شهرنشینی با مبادلات گسترده تجاری همانطور که

قبلا نیز شرح داده شد بالاخره بشر را در شاهراه یافتن راه حل و عاملی که بتواند جوابگوی مشکل ثبت و ضبط این دادوستدها باشد قرارداد و بتدریج خطوط تصویری و اولیه در سطح وسیع تری در حدود اواسط هزاره چهارم پیش از میلاد رواج گرفت و اجتماعات بشر در اثر این پدیده نوین در این منطقه در مرز دوران آغاز خط و ادبیات قرار گرفته^{۱۳} و با پیشرفت خط و ثبت وقایع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی به مرحله دوران تاریخ وارد گردید.

آثار و شواهد باستانشناسی در این منطقه چه از نظر طبقات باستانی و چه از نظر محتوای این طبقات نشان میدهند که وقفه واضطررانی فاحش در رهگذر گذشت از این دورانها وجود نداشته و استمرار قابل ملاحظه‌ای در هنر و صنایع، عقاید و افکار و سایر عناصر تمدنی از يك دوران به دوران دیگر وجود داشته و احتمالا همان اقوام دورانهای پیش از تاریخ در زمینه تکامل زندگانی با پیشرفت بیشتر و دستیابی به خط وارد دوران شهرنشینی و سپس آغاز تاریخی و پس از آن دوران تاریخی گردیده‌اند. حفاریهای باستانشناسی مدارکی را حاکی از هجوم و حمله، ویرانی و اضطراب، وقفه يك تمدن و شروع تمدن دیگر با عوامل کاملاً دگرگون و جدید عرضه ننموده و چنین وقایعی را معرفی نمی‌نماید. دلیل دیگری که این وضعیت را تأیید مینماید آنست که تاکنون در هیچیک از مناطق دنیا و حفاریهای باستانشناسی تمدنی که بتواند بعنوان اصل و سرچشمه تمدن ایلام تصور گردد کشف نگردیده و عدم وجود تمدن دیگری با وجوه و خصوصیات مشترك با تمدن ایلام در منطقه دیگری از دنیای باستان که بتوان تصور نمود اصل و سرچشمه تمدن ایلام از آن مکان بوده و ایلامیها در دوران تاریخی و ابتدای تاریخ خود از آن نواحی به دشت خوزستان مهاجرت نموده‌اند موبد نظریه بومی بودن آنها در این منطقه میباشد. با اتکاء بمدارك موجود و تا هنگام کشف مدارك و آثاری که بتواند بطور قطع و یقین اصل و سرچشمه ایلامیها را در نقطه دیگری از دنیای باستان اظهار نماید تصور اینکه این اقوام از محل دیگری احتمالا آمده باشند منطقی بنظر نمیرسد و بناچار باید ایلامیها را اقوام بومی

و اصیل این منطقه دانست.

دانشمندان زبانشناسی در مورد زبان ایلامی اظهاراتی نموده‌اند که شرح آن مفصلاً در فصل مربوط به زبان ایلامی نبشته آمد^{۹۴} و تکرار جزئیات آن در اینجا ضروری بنظر نمیرسد و فقط به چند نکته لازم اشاره می‌گردد.

محققان و دانشمندان زبانهای باستانی با وجودیکه در شباهت و قابل مقایسه بودن زبان ایلامی به زبانهای دیگر ممکن است نظریات مختلفی داشته باشند^{۹۵} ولی متفقاً بر اساس يك ضابطه علمی عقیده دارند که زبان ایلامی نه از گروه زبانهای هند و اروپائی و نه از گروه زبانهای سامی میباشد و زبان ایلامی زبانی مستقل و جداگانه است. باتوجه بدین مطلب که اصل و سرچشمه و موطن اصلی گروه زبان-های هند و اروپائی و همچنین گروه زبانهای سامی در نقاط دیگر جهان بوده و در منطقه کشور ایلام نمیشد کاملاً منطقی بنظر میرسد تصور نمائیم زبان ایلامی از ابتدا در همین ناحیه رواج داشته است و در آن هنگام که گروه زبانهای دیگر هر يك در منطقه اصلی خود وجود داشته اقوام پیش از تاریخ این منطقه بزبان ایلامی تکلم مینموده و پس از کشف خط، زبان مرسوم خود را ثبت نموده و امروز بنام زبان ایلامی خوانده میشود. بهر حال زبان ایلامی از نظر اصول هیچگونه ارتباطی بازبانهای سامی نداشته و فقط روابط طولانی دوستانه یا خصمانه ایلامیها با همسایگان مجاور خود یعنی بین النهرین که دارای زبان سامی بودند باعث گردیده که در هر يك از این ممالك لغاتی از زبان مملکت دیگر بعاریت گرفته شود و همچنین بعات اینکه بعضی مناطق برای مدتی در تصرف مملکت دیگر بوده است، اثراتی از تمدن و زبان قوم دیگر چه در محدوده کشور ایلام و چه در محدوده کشور بین النهرین مشاهده می‌گردد^{۹۶}. این وضعیت ارتباط و نفوذ تمدن و زبان بخوبی در روابط ایلامیها با همسایگان شمالغربی مانند کاسیها، و سایرین که زبان آنها جزء گروه زبانهای قفقازی طبقه‌بندی شده است بخوبی مشاهده می‌گردد.

فعالیت و تلاش غرور آمیز و پرافتخار و قهرمانانه ایلامیها برای حفاظت و

نگاهداری کشور و سرزمین بومی خود ایران در مقابل حملات مکرر سومری‌ها، آکادیها، آشوریها و بابلیها که بیشتر از دوهزار سال بطور مداوم بطول انجامید موضوعی نیست که بتوان در تاریخ ایران نادیده گرفت. مدارك مستند و غیرقابل انکاری از کشمکشها و مبارزات ایلامیها در برابر همسایگان غربی خود که همواره بسرای تصرف ایران لشکر کشیهای عظیمی نموده‌اند در حفاریهای باستان شناسی بخصوص در ناحیه بین‌النهرین که دشمن قدیمی و سرسخت ایلام بوده‌اند بدست آمده است. با وجودیکه این مدارك بوسیله دبیران بابلی که دشمنان کشور ایلام بوده و احتمالاً وقایع تاریخی را تا اندازه‌ای به نفع سلاطین و حکمرانان خود و جانبداری از کشور خویش ثبت نموده‌اند، ولی همواره ارزش و اهمیت ایلام و مقاومت سرسختانه سلاطین ایلامی نه فقط برای حفاظت کشور خویش بلکه برای تصرف بین‌النهرین بطرز قابل توجهی اشاره شده است. با توجه به شواهد و مدارك دوران تاریخی که شاهد مبارزات دلاورانه ایلامیها در طول مدتی بیش از دو هزار سال برای حراست و حفاظت و گسترش این آب و خاک میباشد، شاید بتوان اظهار نمود که احتمالاً وضعیت مشابهی در دورانهای بیش از تاریخ و آغاز تاریخی نیز در این منطقه وجود داشته و ساکنین این منطقه یعنی اجداد ایلامیها برای حفظ سرزمین خود و توسعه و گسترش آن تلاش و فعالیت مداومی را انجام داده ولی بعلت اینکه هنوز خط بوجود نیامده بود، مدارکی از این روابط ثبت نگردیده و باقی نمانده است. توسعه و گسترش تمدن سفال نخودی رنگ که تمدن بومی ایران و اصالت و سابقه ممتد در کشور ما بیش از سایر نواحی جهان دارد در جهات شرق و غرب در تمام پهنه دنیای باستان بخوبی معرف اعتلای این تمدن و نفوذ آن در جهات مختلف بوده و احتمالاً معرف این گونه روابط و برخوردها نیز میباشد.

بهر حال پادشاهان ایلامی در ضمن لشکر کشیها و مبارزات خود با همسایگان غربی که اقوام سامی بوده‌اند بدین نکته اشاره نموده و خود را اقوام بومی این سرزمین میدانسته‌اند. این تصادم روابط مداوم بین ایلام و کشور بین‌النهرین و هم

مرز بودن این دو کشور بایکدیگر بخصوص با توجه بدین نکته که درباره اشاعه تمدن و فرهنگ و تاریخ ایلام متأسفانه باندازه کافی اقدامی نگردیده است و ضمناً مدارك موجود تا اندازه ای محدود بوده، باعث گردیده که عده ای بغلط تصور می نمایند ایلامیها از نژاد سامی بوده و زبان آنان نیز از گروه زبانهای سامی است. ولی همانطور که در بالا در فصول مربوط به زبان و تاریخ ایلام شرح داده شد زبان آنها زبان سامی نبوده و علاوه بر آن مدت بیش از دوهزار سال همواره برای حفظ و صیانت کشور خود ایران با اقوام سامی مجاور در بین النهرین در سرحد تلاش و امکان مشغول مبارزه بوده اند.

خوشبختانه در مدارك تاریخی باقیمانده از سلسله ها و سلاطین ایلام غرور ملی و وطن پرستی پادشاهان ایلام در احیاء تمدن و فرهنگ ایلام و حفاظت و نگاهداری آن در مقابل دشمنان کشور خود بخوبی آشکار است. سلاطین و پادشاهان ایلام در ضمن این مدارك غرور و علاقه خود را به گسترش حدود و ثغور کشور خود، آزاد نمودن آن از نفوذ و قیود سیاسی کشورهای بیگانه، سازندگی و آبادانی و اصلاح و بهبود وضعیت آن و تعلق خود را بدین آب و خاک و سرزمین اجدادی خود اظهار داشته اند.

برای اثبات این نظریه در اینجا به شرح بعضی از این گونه مدارك و منابع میپردازیم:

در زمان سومین پادشاه سلسله اور به نام لوگال پانداو چهارمین پادشاه همین سلسله بنام دوموزی که در حدود اوائل هزاره سوم پیش از میلاد میزیسته اند ایلامیها برای حملات متقابل در مقابل تجاوزات سلسله اوروک در بین النهرین به لشکر کشی پرداخته و کشور بابل را به تصرف در آورده اند^{۹۷} و مرکزیت حکومت از شهر اوروک به شهر آوان که یکی از ایالات ایلام بود منتقل گردید^{۹۸}.

در آن هنگام که کشور ایلام بوسیله پادشاهان سلسله لاگاش مورد تهاجم قرار گرفته بود در دوران سلطنت پادشاه لاگاش انتاریزی در بین النهرین که در حدود

نیمه اول هزاره سوم پیش از میلاد میزیسته است، گروهی از سپاهیان ایلامی در حدود ششصد نفر شهر لاگاش را فتح نمودند.^{۱۰۰}

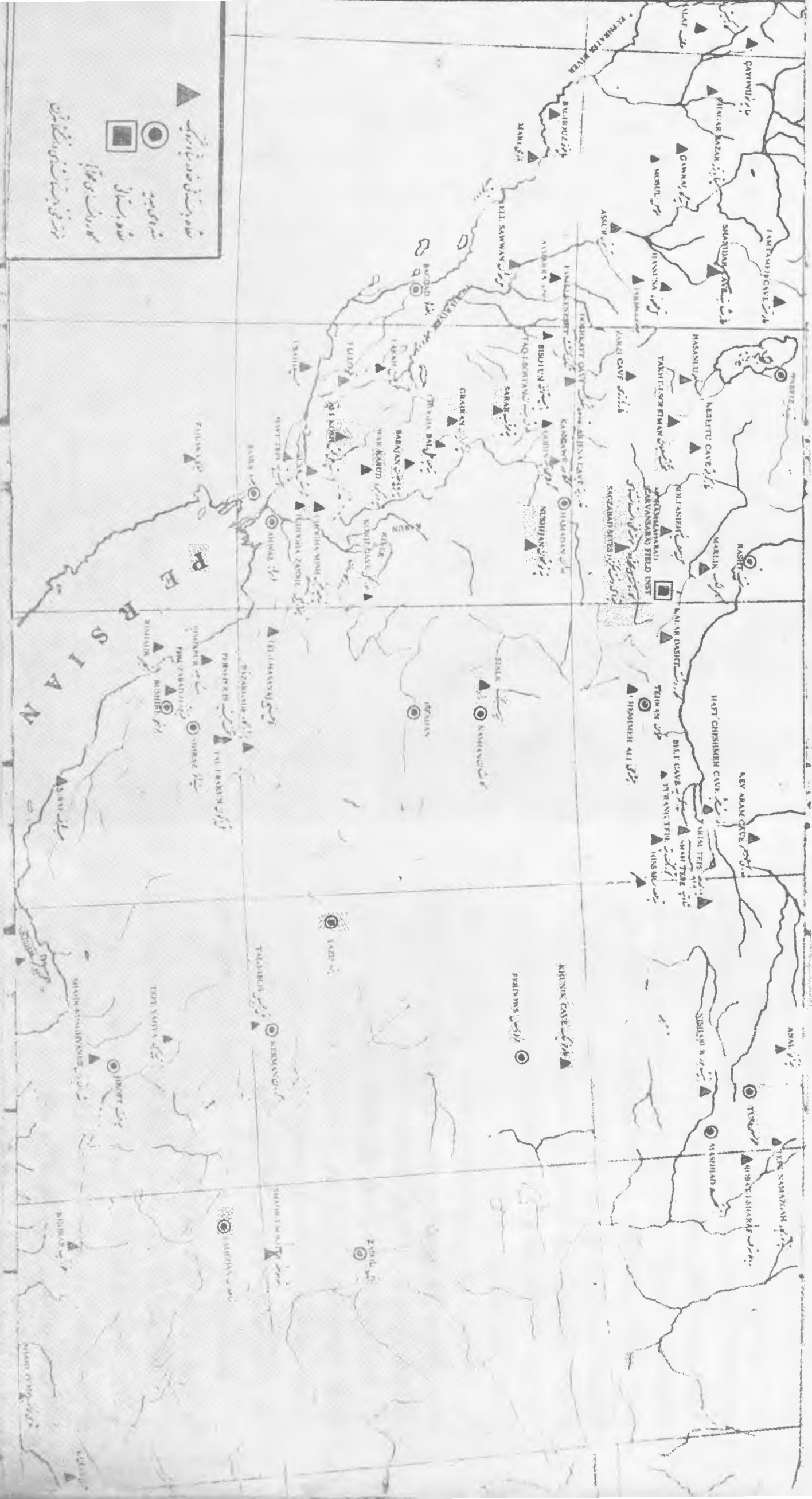
در حدود فاصله بین سالهای ۲۶۰۰ تا ۲۵۵۰ پیش از میلاد کشور اوربوسيله یکی از سلاطین مقتدر ایلام از سلسله آوان که احتمالا کوریشاک بوده است مورد حمله قرار گرفت و شهر سومری اور به تصرف ایلامیها درآمد.^{۱۰۱} در تاریخ سومریها در حدود سال ۲۵۵۰ پیش از میلاد آمده است که پادشاه سومری شهر کیش توانست کشور خود را از یوغ و سلطه ایلامیها آزاد نماید.^{۱۰۲} این نکته بخوبی نشان میدهد که در آن هنگام کشور ایلام از قدرت قابل ملاحظه‌ای برخوردار بوده است.

متن کتیبه‌ای که بعنوان معاهده بین نارامسین پادشاه بین النهرین و خیتا پادشاه ایلام منعقد گردیده بخوبی احترام متقابل و قدرت مساوی طرفین در آن رعایت گردیده است و این مطلب نشان میدهد که نارامسین برای برخورداری از حمایت و دوستی پادشاه ایلام به تنظیم چنین معاهده‌ای در حدود نیمه دوم هزاره سوم پیش از میلاد مبادرت نموده است.^{۱۰۳} قابل توجه اینست که متن این قرارداد به زبان ایلامی بر لوحه نفر گردیده و اهمیت زبان ایلامی را برای تنظیم قرارداد نشان میدهد.^{۱۰۴} کوتیک اینشوشیناک یا پوزور اینشوشیناک پادشاه ایلام که در حدود ۲۲۴۰ پیش از میلاد به حد اعتلای قدرت خود رسید، خود را بعنوان پادشاه تمام جهان و ربیع مسکون معرفی نموده^{۱۰۵} و کشور ایلام در زمان سلطنت این پادشاه ارزش و وحدت ملی خود را در حد قابل توجهی باز یافت.^{۱۰۶} یکی از فتوحات قابل ملاحظه سلسله ایلامی سیماش که در حدود سال ۲۰۰۵ پیش از میلاد بوقوع پیوست شکست ابسین آخرین پادشاه سلسله سوم اور بود که به اسارت به ایلام آورده شد و بین النهرین به دست ایلامیها افتاد.^{۱۰۷}

شیر کدوخ اول که در حدود سال ۱۷۷۰-۱۷۹۰ پیش از میلاد پادشاهی نموده بشهر اشنونا در بین النهرین حمله نمود و آن را تصرف کرد.^{۱۰۸}

کوتیرنا هونته یکی از پادشاهان مقتدر ایلام که در حدود سال ۱۷۳۰ پیش از

▲ شاه پشته‌های خاور میانه و نزدیک
 ● شهرهای جدید
 ○ شاه پشته‌های
 ■ شهرهای قدیمی
 □ شهرهای پشته‌های قدیمی و نزدیک



میلاد میزیست به کشور بین النهرین لشکر کشی نمود و شکست فاحشی که خاطره آن برای قرن‌ها در مدارك آشوری و ایلامی پس از او باقیمانده است به این کشور وارد آورد.^{۱۰۹} شیلهاك اینشوشیناك که سالها پیش از کوتیر ناهونته به سلطنت ایلام رسیده درباره این لشکر کشی کوتیر ناهونته اظهار نظر قابل توجهی بدین مضمون دارد: «کوتیر ناهونته کشور آکاد را مسخر و تحت حکومت خود آورد و پادشاهی آکاد را منقرض نمود و با این عمل درس ادب و احترام نسبت به ایلامی‌ها به مردم بابل آموخته شد». ^{۱۱۰} تپتی آهار پادشاه ایلام که همزمان با سلطنت کاداشمن انلیل، پادشاه کاسی کشور بین النهرین میزیسته است خود را بنام آزاد کننده کشور ایلام از استیلا و یوغ سلاطین کاسی بین النهرین خوانده و با این عمل احساس غرور و مباهات مینماید.^{۱۱۱} اونتاش گال که در اواسط قرن سیزدهم پیش از میلاد میزیسته کشور بین النهرین را تسخیر نمود و غنائم زیادی به ایران آورد.^{۱۱۲}

کیدین هوتران پادشاه ایلام که در حدود ۱۲۲۲-۱۲۴۲ پیش از میلاد سلطنت مینمود به کشور بین النهرین چند مرتبه حمله برد و از رود دجله گذشته و شهرهای نیپور و ایسین و مناطق دیگری را تسخیر نمود.^{۱۱۳}

شوتروك ناهونته پادشاه ایلام که در قرن دوازدهم پیش از میلاد میزیست به همراهی پسر خود کوتیر ناهونته بین النهرین را تصرف نمود و غنائم زیادی از این پیروزی به ایلام آورد. او با حملات سریع و قاطع تقریباً تمام بین النهرین را تصرف نمود و به پادشاهی زابا با شوم اید یا در کشور بابل خاتمه داد.

کوتیر ناهونته پس از رسیدن به سلطنت ایلام به بابل لشکر کشید و آنان را که پس از مرگ شوتروك ناهونته قیام کرده بودند منکوب نمود.

شیلهاك اینشوشیناك در راه وحدت ملی و پیشرفت مملکت فعالیت زیاد نمود و در آبادانی آن بسیار کوشید. او خود را پیوسته و از اعقاب سلسله‌های قدیم ایلام مانند سیماش و شوش و آنزان و آوان میدانست. او لشکر کشیهای متعددی به نواحی شمال غرب در جهت کشور آشور انجام داد.^{۱۱۴} و مناطق وسیعی را تسخیر نمود.^{۱۱۵}

وغنائم زیادی به شوش آورد^{۱۱۶}

هوبان نوگاش که در حدود ۷۴۲ پیش از میلاد پادشاهی ایلام رسید برای کمک به پادشاه بابل مروداخ بالادین با پادشاه آشور که خطر بزرگی برای ایلام نیز وجود آورده بود بمقابله پرداخت.

شوتروک ناهونته دوم نیز سیاست هوبان نوگان را در کمک به پادشاه بابل برای مقابله با سارگن پادشاه آشور تعقیب نمود.

هولو شوا اینشوشیناک در حدود سال ۷۰۰ پیش از میلاد به آشور حمله برد و از این پس کشمکشهای زیادی بین دولت آشور و کشور ایلام تقریباً بدون وقفه در تمام مدت تا تشکیل دولت ماد و انقراض دولت آشور ادامه داشت. در این دوران سلاطین ایلام در نهایت فداکاری و مقاومت از کشور خود در مقابل دولت مقتدر آشور دفاع نموده و مشکلات زیادی برای این دولت بوجود آوردند و با اتحاد با بابل از یک طرف و با دولت ماد از طرف دیگر بالاخره دولت آشور را منقرض نمودند.

علاوه بر مدارک تاریخی که شمه‌ای از آن در بالا شرح داده شد مدارک باستانشناسی دیگری وجود دارد که نشان میدهد تمدن و فرهنگ و هنر صنایع پیشرفته تمدن ایلام که متکی به سوابق ممتد و طویل در دورانهای پیش از تاریخ و تاریخ ایلام میباشد تا چه حد در دنیای باستان نفوذ داشته و چه روابط نزدیکی از این نظر بین کشور ایلام و سایر نواحی مجاور وجود داشته است.

فعالتهای اخیر باستانشناسی در آثار باقیمانده تمدن ایلام بخصوص در چند سال گذشته بخوبی نشان میدهد که ایلامی‌ها در این زمینه چه نقش ارزنده و موثری داشته و تمدن فرهنگ و هنر و صنایع پیشرفته تمدن ایلام تا چه حد در همسایگان دور و نزدیک آن تاثیر داشته است. نگاهی به تاریخ طویل پادشاهی ایلام یعنی از اوائل هزاره سوم تا اواسط هزاره اول پیش از میلاد در حدود بیش از دو هزار سال و رسالت و مسئولیتی که این قوم به تنهایی در حفاظت و نگهداری این مرز و بوم در مقابل دشمنان احساس نموده و سپس با تشکیل امپراطوری ماد در نیمه شمالی فلات ایران چگونه

دست در دست آنها مبارزات خود را با آشوریها پی گیری نموده و سرانجام باعث از بین رفتن آنها گردیده است بخوبی اهمیت و ارزش این قوم را در حفاظت و نگاهداری مرز و بوم ایران آشکار میسازد. تشکیل امپراطوری هخامنشی به تاریخ ایلام پایان داد و عملاً ایلامیها جزء امپراطوری هخامنشی گردیدند. و یکی از مهمترین ساتراپیهای آن را بوجود آوردند و پایتخت آنان شوش بعنوان یکی از پایتختهای هخامنشی برگزیده شد. کشور تازه تشکیل گردیده هخامنشی که احتیاج به تشکیلات کافی و وسیع برای اداره امور داشت از تمدن پیشرفته و تجربیات ارزنده ایلامیها یاری گرفت و تمدن، هنر و صنایع زبان و فرهنگ ایلامی نقش بسیار موثری را برای پیشرفت امپراطوری هخامنشی ایفا نمود.

نحوه تشکیل و تنظیم کتیبهها و سنگ نبشتهها، معماری پیشرفته ایلام و تزئینات ابنیه و ساختمان با آجرهای لعابدار همگی مورد استفاده آنان قرار گرفت. بخصوص در زمینه استفاده از خط ایلامی برای ثبت و ضبط وقایع و تهیه اسناد و مدارك استفاده کافی نمودند. حفاریهای تخت جمشید بخصوص در قسمت اداری این کاخ عظیم شاهنشاهان هخامنشی منجر به کشف گنجینه و بایگانی وسیعی از هزاران لوحه گلی گردید که حاوی اسناد و مدارك پرداخت حقوق کارگران و سایر امور اداری بود و همگی آنها بخط ایلامی نوشته و تنظیم گردیده بود. وجود این کتیبهها که بیشتر آنها بوسیله پرفسور کامرون ترجمه و در کتابی بنام «گنجینه لوحه های تخت جمشید»^{۱۱۷} به چاپ رسیده است بخوبی متذکر این نکته است که هخامنشیها چگونه در اداره امور و پیشرفت اوضاع مملکت در زمینه های مختلف از تمدن پیشرفته ایلام که تمدن بومی این سرزمین بوده است یاری گرفته اند. ناگفته نماند که خانواده هخامنشی کوروش کبیر که از اصیل ترین خاندانهای هخامنشی میباشند مدت ها تابع دولت ایلام بوده و سرزمین آنان یکی از ایالات و مراکز مهم کشور ایلام بوده است. نام کوروش نیز کلمه ایست ایلامی که کوراش تلفظ میگردیده است.^{۱۱۸} هر دوت مورخ یونانی در ستایش از ظرفیت تعدیل پارسیها اظهار میدارد که آنان شهرنشینی و تمدن ایلام را پذیرفته

و تمدن پیشرفته ایلام در تمدن جوان آنها اثر عمیق نداشته است.

در طرز و نحوه اداره قسمتهای مختلف مملکت و تشکیلات دولتی همانطور که در مفصلاد در فصل مربوط به تاریخ ایلام شرح داده شد کشور ایلام از مناطق و ایالت مختلف تشکیل میگردد و از اتحاد کلیه این ایالات و یا استانها که حکمرانان و یا فرمانروایان جداگانه ای داشتند کشور ایلام متشکل میگردد. اداره امور پادشاهی ایلام که شامل کلیه این ایالات بود بوسیله پادشاه و شاهزاده شوش و نایب السلطنه که بسا پیوستگی خاصی مملکت را اداره مینمودند انجام میگردد. مقرر نایب السلطنه و یا فرمانروای کل عموماً در منطقه و ایالتی که خانواده سلطنتی از آن بر میخواست میبود و شاهزاده شوش همواره در شوش که مرکز پادشاهی ایلام بود قرار داشت و در اداره امور مملکت و بخصوص اداره شهر شوش به پادشاه ایلام کمک مینمود. پادشاهان ایلام بر اساس این نحوه حکومت بخصوص در دورانیهای گسترش و اعتلای قدرت کشور ایلام خود را پادشاه پادشاهان، پادشاه ربع مسکون و کلیه جهان در دنیای باستان خوانده اند.

در اینجا نیز مشاهده می گردد که امپراطوری هخامنشی در نحوه اداره امور مملکت و تقسیم آن به ساتراپیهای مختلف تا اندازه ای از این روش ایلامیها پیروی و متابعت نموده اند.

اینک با توجه به مواردی که در این فصل راجع به اصل و سرچشمه، حدود و وسعت کشور، نفوذ فرهنگ و تمدن، تاریخ طویل و درخشان تمدن ایلام و شواهد باستانشناسی و مدارک تاریخی که شمه ای از آن در بسا اشاره گردید بخوبی میتوان اظهار نمود که با مدرک موجود اصل و سرچشمه این تمدن در ایران بوده است و ایلامیها بحق ساکنین اولیه و بومی این سرزمین بوده و در دوران اعتلای خود بیشتر بهنه دنیای باستان را در تحت تصرف و استیلای خود داشته اند. زبان آنها زبان بومی و اصیل ایران بوده و نظری به تاریخ آنها نشان می دهد که بیش از مدت و دوران هر سلسله دیگری در ایران پادشاهی نموده اند و طول دوران پادشاهی

ایلام در این سرزمین تقریباً مساوی با بقیه تاریخ ایران و کلیه سلسله‌هایی که از زمان هخامنشی تاکنون در این مرزوبوم حکومت نموده‌اند می‌باشد و نظری به جدول و فهرست تاریخ ایران از ایلام تاکنون به خوبی این وضعیت را نشان می‌دهد. ۱۱۸

همانطور که در بالا اشاره گردید ایلامیها در مدارك خود همواره خود را اقوام بومی این سرزمین نامیده و برای نگاهداری و حفاظت آن غرور خاصی داشته و هر دوره از تاریخ ایلام خود را پیوسته و وابسته به دوره قبل دانسته و از این پیوستگی به اجداد خویش همواره احساس فخر و مباهات نموده است.

بنابر دلایل و مدارکی که قسمتی از آن در فوق شرح داده شد می‌توان ابتدای تاریخ ایران را مربوط به تمدن ایلام دانست و شروع آنرا از اوایل هزاره سوم پیش از میلاد با آغاز پادشاهی ایلام تعیین نمود. اینک در چنین وضعیتی از نظر آثار و شواهد باستانشناسی و مدارك تاریخی می‌توان اظهار نمود که تاریخ ایران از دورانی بس قدیم شروع گردیده و تصوراتی که آغاز تاریخ ایران دوهزاروپانصد سال پیش است عملاً منجر به فراموش نمودن و عدم توجه به نخستین و مهمترین قسمت از تاریخ این کشور و سرزمین ایران می‌باشد.

حاجت به تذکر است که تمدن و فرهنگ ایلام در پیشرفت تمدن و فرهنگ بشرو سیر تکامل صنایع و هنر نقش بسیار مؤثری را ایفا نموده و بنابر شواهد و مدارك موجود در مقام مقایسه با دورانهای دیگر تاریخ ایران سهم بسیار ارزنده‌ای را دارا می‌باشد. بنابر آنچه در بالا گذشت می‌توان بخوبی اظهار داشت که مرزوبوم ایران دارای دوران تاریخی بسیار طولیلی بوده و تاریخ بومی و اصیل کشورما ایران از اوایل هزاره سوم پیش از میلاد یعنی در حدود پنجهزار سال پیش شروع گردیده و هنوز هم ادامه دارد.

بقیه دارد

حواشی

۱ - اینگونه بازارها هنوز در بیشتر نقاط جهان وبخصوص در بعضی مناطق کشور ما در شمال ایران متداول بوده و کشاورزان و صنعتگران کالاهای خود را برای مبادله به محل خاصی برده و پس از انجام مبادلات چنانچه مقادیری باقی بماند در همان محل در نزد معتمدین انبار مینمایند تا بتوانند از نقل و انتقال مجدد آنها جلوگیری و در هفته بعد آنها را مبادله نمایند .

۲ - در فصل مرتبط به جغرافیای خوزستان بدان اشاره رفت.

3 - Urbanism

4 - Adms,R.M; Agriculture And urbbn Life in Early Southwestern Iran. science vol.136, no. 3511,pp.108-109.

5 - Adams,R.M, Science Vol 136,No 3511,Fig. 2.

6 - Adams,R.M; Science Vol. 135,PP.115-122.

7 - Protoliterate

8 - Proto-Elamite

9 - Olmstead,A.T.,HPE,P.31.

10- Hinz.W.,CAH,Vol.I,Char.XX111,P.5.

11 - Hinz,W.CAH,Vol.I,Chap.XX111,P.5.

12 - Sumner,W ,ETM.

13 - Carter,E.,CTM.

14 - Porada.E.,Expdition,Vol,13,No 3,P.31

15 - Mellink,Machtold j.,Expe dition,Vol.13,No.3, P.31.

16 - Porada, E.,AEAA,P. 28.

17 - Lamberg-Karlovsky,C.C.,ETY.

18 - Amllet,P.,CDL,PP.20-27;Hakemi,A.,DSS,P.12.

19 - Tosi,M.P.,To be published.

20 - Hinz,W.,CAH,Vol. I,Chap.XX111,P.4.

21 - Hinz,W.,CAH,Vol.I,Chap.XX111,P.5.

- 22 - Adams,Robert McC.,AULS,Pp.103-109.
- 23 - Mém.Vols,I-XXXVI.
- 24 - Cameron.G.G.,HEI.
- 25 - Adams,ANLS.
- 26 - Hole,F.,Deh loran.
- 27 Delougaz,P.and Kantor,H.,ECM.
- 28 - Reincr,E.,IRET.
- 29 - Amiet.P.,Elam.
- 30 - Ghirshman.R.,
- 31 - Wright. H.
- 32 - Negahban,Ezat.O.,BRHT,Pp. 173-177.
- 33 - G.F.Grotefend
- 34 - Zend
- 35 - Reiner,E.,EL.
- 36 - Reiner.E. EL,P.55.
- 37 - Westergaard.
- 38 - Hinks.
- 39 - Rawlinson
- 40 - Oppert
- 41 - Norris
- 42 - Weissbach,F.G.,AZ,
- 43-Weissbach,F.G,Die Keilinschriften der Achameniden.
Vorderasiatische Bibliothek 111,1911.
- 44 - Vincent Scheil, Reverend.
- 45 - Mém,111,V,XI.
- 46 - Hüsing
- 47 - BOBEK
- 48 - KÖNIG
- 46 - Cameron,G.G.,TTP.
- 50 - Paper,H.H.,PMAE.
- 51 - Hallock,R.T.,FVAE.
- 52 - Hallock,R.T.,PSAE
- 53 - Hallock,R.T.,VNAE.
- 54 - W.Von Brandenstein.

- 55 – J.Friedrich.
- 56 – W.HINZ.
- 57 – Friedrich,J.,PRAE.
- 58 – Friedrich,J,'AE.
- 59 – Hinz,W.,EH.
- 60 – Proto–Elamite
- 61 – Mém.,Vl,Pl.2,No.1.
- 62 – Reiner,E.,El, Pp.56–57.
- 63 – Olmstead,A.T.,HPE.
- 64 – Japhetic
- 65 – Olmstead,A.T.,HPE.
- 66 – Friedrich Hrozny.
- 67 – Hinz,W.,CAH,Vol.I,Chap.XX111,P.3.
- 68 – Eickstead,E.Von.
- 69 – Kosay,Hamit z.,ECAR.
- 70 – Haltamti
- 71 – Hatamti
- 72 – Altamti
- 73 – Posbel,A.,NESA.
- 74 – Enmebaragisi
- 75 – Jacobsen,Th.,SK,P,82.
- 76 – Uja
- 77 – Huja
- 78 – Olmstead,A.T.,HPE.
- 79 – Ux11
- 80 – Uz11
- 81 – Kossal
- 82 – Jacobsen,Th.,sk,p.82.
- 83 – Olmstead,A.T.,HPE.31.
- 84 – Hinz,W.,CAH,Vol.I,Chap.XX111,P.5.
- 85 – Sumner,W.,ETM.
- 86 – Lamberg.-Karlovsky,G.C.,ETY.
- 87 – Delougaz p.and Kantor,H.,ECM.
- 88 – Amiet,P.,CDL.

- 89 – Hole, F., EAK, pp. 91-148.,
- 90 – Dolfus, G., DJ, pp. 61-84, Wright, H. T., TF.
- 91 – McCown, D. E., CSEI; Wright, H. T., ASRSG.
- 92 – Le Breton, L., EPS; Negahban, Ezat. O., BWSK.
- 93 – Johnson, G. A., LESI.
- 94 – Reiner, E., EL.
- 95 – Olmstead, A. T., HPE.
- 96 – Reiner, E., EL, p. 56.
- 97 – Poebel, A., HT, pp. 117-122.
- 98 – Cameron, G. G., HEI, p. 23.
- 99 – Thureau-Dangin, F., Une incursion elamite en territoire Sumerien, RA, VI, 1907, pp. 139-42.
- 100 – Jacobsen, Th. SK, p. 95.
- 101 – Jacobsen, Th. SK, p. 96.
- 102 – Scheil, V., Mém., XI, 1ff; Hüsing Quellen, pp. 7f and No. 3.
- 103 – Hinz, W., CAH, Vol. I, Chap. XX111 p. 9.
- 104 – Barton, G. A., RISA, p. 158, No. 8.
- 105 – Hinz, W., CAH, Vol. I, Chap. XX111 p. 12.
- 106 – Edzard, D. O., ZZB, p. 51.
- 107 – Jean, Charles-F., ARMT, Vol. 11, no. 73.
- 108 – Streck, M., ALK. 58f.
- 109 – Scheil, V., KN, p. 73.
- 110 – Herrero, p., TAHT; Vallat, F., HTTM.
- 111 – Mém., 10, p. 85.
- 112 – Cameron, G. G., HEI, pp. 104-105.
- 113 – Hüsing Quellen, p. 73, no. 54.
- 114 – Labat, R., CAH, Vol. 11, Chap. XXX11, pp. 10-13.
- 115 – König, F. W., AS, 18ff, Col. 111, p. 22.
- 116 – Cameron, G. G., TTP.

۱۱۷ - جدول و فهرست سلسله‌های ایران

فهرست منابع و مآخذ

- Adams, R M 'Agriculture and Urban Life in Early Southwestern Iran', *Science*, Vol. 136, No. 3511.
- Albright, W F 'A Babylonian Geographical Treatise on Sargon of Akad's Empire', *JHOS*, 45 (1925).
- Albright, W F, *JHOS*, XLV, 1925.
- Orientalische Gesellschaft*, Berlin, *Mitteilungen* (Leipzig, 1925).
- American Journal of Semitic Languages and Literature*, (Chicago, etc. 1884-).
- American Oriental Society, *Journal* (Boston, etc., 1849-).
- Amiet, p, Elam France, 1966.
- Amiet, p, 'La Civilisation Du Desert De Lu', *Archeologie*, No. 60, juillet, 1973.
- Archiv für Orientforschung*, Band 111- (Berlin, 1926-).
- Archives royales de Mari*, I-IX. paris, 1950-60.
- Babylonian Chronicle*, B, 1 9, 39, 11 35-46, 111 9-15. 19-27, 39.
- Balkan, K, *Kassitenstudien: I. Die Sprache der Kassiten*, New Haven, 1954.
- Barton, G A, *The Royal Inscription of Sumer and Akkad*, New Haven, 1929.
- Beiträge zur Assyriologie und semitischen Sprachwissenschaft*, (Leipzig, 1890-)

- Bork, F; Hüsing, G and König, F W. *CIE* 1926.
- Brinkman, J A. *Foreign Relations of Babylonia from 1600 to 625 B.C.*, Archaeological Seminar at Columbia University, *AJA*, 76, 1972.
- The Cambridge Ancient History*: Rev. Ed., Vol. I, II, 1963, 1964.
- Cameron, George G. *History of Early Iran*, The University of Chicago Press, Chicago, 1936.
- Cameron, George G. *Treasury Tablets of Persepolis*, 1948.
- Carter, Elizabeth, *Elam in the Second Millennium B.C.*, Ph. D. Dissertation, Univ. of Chicago, Dec. 1971.
- Carter, Elizabeth, 'Excavations at Tappeh Malyan, 1964: The Middle Elamite Building', IIIrd Annual Symposium on Archaeological Research in Iran, Muzeh Iran Bastan, Tehran, 1975.
- Christian, V and König, F W. 'Elam', *RIH*, II, 1938.
- Cuneiform Texts from Babylonian Tablets etc.*, in the British Museum (London, 1896-).
- Dossin, G. 'Les archives économiques du palais de Mari', *Syria*, 20, 1939.
- Debevoise, N C. 'The Rock Reliefs of Ancient Iran', *JNES*, I, 1942.
- De Genouilliac, 'Les dieux de l'Elam', *RT*, XXVII, 1905.
- Delaporte, L. *L'Iran Antique*, Paris, 1943.
- Delougaz, Pinhas and Kantor, Helene 'The 1973 - 74 Excavation at Coga Mish', IIIrd Annual Symposium on Archaeological Research in Iran, Muzeh Iran Bastan, Tehran, 1975.
- De Morgan, J Mem. VIII.
- Deutsche morgenländische Gesellschaft, *Zeitschrift*

(Leipzig. 1846—).

Ebeling. E; Meissner. B and Weidner. E F (eds.),
Reallexikon der Assyriologie, II, Berlin and Leipzig, 1938.

Edmonds. C J 'Two Ancient Monuments in Southern
Kurdistan', *G.J.*, 55. 1925.

Edzard. D. O, *Die Zweite Zwischenzeit Babyloniens*,
Wiesbaden, 1957.

Eickstead. E Von, *Türken Kurden und Iraner seit dem
Altertum*, Stuttgart, 1961.

Fish. T 'Towards a Study of Lagash' Mission 'or'
'Messenger' 'Texts', *M.C.S.* 4. 4 and 5, 7.

Forrer. E, *Die Boghazkoi- Texte in Umschrift*, Band II.
Heft 2 ("Wissenschaftliche Veröffentlichungen der Deutschen
Orient-Gesellschaft". Band XLII. Heft 2. Leipzig, 1926). 25.

Forrer. E, *Die Provinzeinteilung des assyrischen Reiches*,
Leipzig, 1920.

Frank. C "Elamische Gotter", *ZA*, XXVIII, 1914.

Friedrich J, *Altpersisches und Elamisches*, *Orientalia
Nova Series XVII*. 1949.

Friedrich. J, *Die Partikeln der zietirtan Rede in
Achamenidisch Elamischen*, *Orientalia Nova Series XII*, 1942.

Frye. Richard N, *The Heritage of Persia*, London, 1962.

Gadd. C J and Legrain. L. *Ur Excavations, Texts I: Royal
Festschrift Inscriptions*, London, 1928.

Gelb. I.J. 'Hurrians at Nippur in Sargonic period,' *Festschrift
Iohannes Friedrich*, Heidelberg, 1959.

Gelb. I J. "Hurrians and Subarians", *SAOC*, 22. Chicago.
1944.

Gelb. I J. "New Light on Hurrians and Subarians"
Studi orientalistici in onore de G. Levi, Della Vida, I, 378 ff.

Ghirshman, Roman, 'Fouilles De Sialk, pre de Kashan, 1933-34,37,' Paris, Musee Du Louvre, Department Des Orientales, *Serie Archeologiaue* IV-V, Paris, 1938-39.

Guterbock, H G, *Zeitschrift fur Assyriologie vnd verwandte Gebiete*, XLII, Leipzig. 1934, 42ff.

Hakemi, A, 'Description of a Statue and a Seal Impression (in Persian)', IIIrd Annual Symposium on Archaeological Research in Iran, Muzeh Iran Bastan, 1975.

Hallo, W W, *Early Mesopotamian Royal Titles; A Philologic and Historical Analysis*, New Haven, 1957.

Hallo, W W, "Zariqun", *JNES*, 15 (1956), 220 ff

Hallock, R T, 'The finite verb in Achaeminid Elamite', *JNES*, WVIII, 1959.

Hallock, R T, 'The Pronominal Suffixes in Achaeminid Elamite', *JNES*, XXI, 1962

Hallock, R. T, 'The Verbal Nouns in Achaeminid Elamite', *AS*, 16, 1965.

Harper, R F *Assyrian and Babylonian Letters Belonging to the Kouyunjik Collections of the British Museum* (14Vols., London, 1892-1914).

Herrero, Pablo, 'Tablettes administratives de Haft-Tépé', *Cahiers de la DAFI*, 1976.

Herzfeld, E. 'Drei Inschriften aus Persischen Gebiet', *MAOG*, 4, 1928.

Herzfeld, E. *Iran in the Aheicnt East*, Oxford, 1941.

Herzfeld, E 'Zarathustra, I. Der geschichtliche Vistaspa', *AMI*, I, 1929.

Hilprecht, H W, 'Old Babylonian Inscriptions', *BA*, *Seriés A*, Vol. 1, part 1I, Nos. 108f.

Hinz, W 'Elamica', *Or. n. s.* 32 (1963)1 ff.

Hinz, W, «Elamisches», *Archiv Orientalni* XVIII, 1-2, 1950.

Hinz, W, «Persia C. 2400-1800 B.C.», *CAH*, Vol. I, Chapter XXIII, Cambridge Univ. Press, 1963.

Hinz, W, «Persia c. 1800-1550 B.C.», *CAH*, Vol. II, Chapter VII Cambridge Univ. Press, 1964.

Hinz, W, *Das Reich Elam*, Stuttgart, 1964.

Hinz, W, «Zur Entzifferung der elamischen Strichschriften», *IRANICA ANTIQUA*, 2 (1962), 1 ff.

Hole, Frak

Hommel, «Assyriological Notes» *PSBA*, XXI (1899), 115-17.

Hüsing, George, *Die einheimischen Quellen zur Geschichte Elams*, I. Teil, Altelamische Texte, (Leipzig, 1916).

Jacobsen, Th, *The Sumerian King List*, Chicago, 1939.

Jean, Chales F, *Archives royales de Mari*, Vol II, Paris, 1960.

Jean, Charles F, «L' Elam sous la Dynastie d'Ur», *BA* 19, 1922.

Jensen, P, «Elamitische Eigennamen», *WZKM*, Vol. VI, 1892.

Jequier, G, «Fouilles de Suse de 1899 a 1902», *Mem*, 7, 9ff.

Jequier, G, *Mém*, Vol. III, Pls. 26 and 32b.

Jones. T B and Snyder. J W, *Sumerian Economic Texts from the Third Ur Dynaety*, Minneapolis, 1961.

Jordan, J, «Erster vorlaufiger Bericht «uber die...in uruk-Warka... Ausgrabungen», in *Abh*. Berlin, 1929.

Journal of Near Eastern Studies, Oriental Institute, University of Chicago.

Keilinschriftliche Bibliothek, hrsg. Von Eberhard Schardner
(6 Vols.; Berlin, 1899–1915).

King, L W, *Babylonian Boundary Stones...in the British Museum*, London, 1912.

King, L W, *Seven Tablets of Creation*, I

König, F W, 'Drei altelamische Stelen', *MVAG*- 30, 1925.

König, F W, *Geschichte Elams, Der Alte Orient*, Band XXIX, Heft 4, Leipzig, 1931.

Kosay, Hamit Z "Elam and Central Asian Relations".
Journal of the Regional Cultural Institute (ROCI, Tehran.)

Koschaker, P. "Göttliches und weltliches Recht den Urkunden aus Susa. Zugleich im Beitrag zu ihrer Chronologie".
in *Or.* n.s.4 (1935).

Kupper, J R, *Archives royales des Mari*, Vol. VI, Paris, 1954.

Labat, R, "Elam c. 1600–1200 B.C.", *The Cambridge Ancient History*, Vol. II' Chapter XXI, Cambridge, 1963.

Lassoe, J, *The Shemshara Tablets—A Preliminary Report*, Copenhagen, 1959.

Lamberg-Karlovsky, C C, *Excavation at Tepe Yahya, 1967–69*, The Asia Institute, Pahlavi University, Shiraz, 1970.

Lampre, G, *Mem.*, VIII, 245ff., Pls. 15f.

Langdon, S, *Oxford Editions of Cuneiform Texts*, II, (Oxford. 1923).

Layard, *Monuments of Nineveh*, 2nd Ser., London. 1953.

Luckenbill, D D, *Ancient Records of Assyria and Babylonia*, 2 vols., Chicago, 1926–1927.

Luckenbill, D D, *Annals of Sennacherib*

Matous, L. 'Zur Chronologie der Geschichte von Larsa bis zum Einfall der Elamiter', *Arch. Orient.* 20 (1952).

Mellink, Machteld J, Expedition, V.13, No.3. p.31.

Memoire de la Mission archeologique de Perse, (Paris 1900-).

Munn-Rankin, J M 'Diplomacy in Western Asia in the Early Second Millennium B.C.', *Iraq*, 18, 1956.

Negahban, Ezat O, *Archaeology of Iran*, High Council of Culture and Art, No. 18. Tehran, Nov. 1973.

Negahban, Ezat O, "Brief Report on the Excavation of Haft Tepe, *Iran* 7, 1969.

Negahban, Ezat O, 'Haft Tepe Guide' (in Persian), Ministry of Culture and Art, Tehran, 1972.

Nies, and Keiser, *Babylonian Inscriptions in the Collection of Jamec B. Nies*. Vol. II, New Haven, 1920. No. 33, II, 6f.

Olmstead, A T. *History of Assyria*, New York, 1923.

Olmstead, A T, *History of the Persian Empire*, Chicago, 1948.

Paper, H H, *The Phonology and Morphology of Royal Achaemenid Elamite*, Ann Arbor, 1955.

Parrot, A, *Studia Mariana*, Publiées sous la direction de Audre Parrot. Leiden, 1950.

Pennsylvania University. University Museum, *Publications of the Babylonian Section* (Philadelphia, 1911-).

Pezard, *Babylonica*, VIII, 1924, 1-26, Pl.2.

Piepkorn, *Ashurbanipal*, I

Poebel, A, "Eine sumerische Inschrift Samsuilunas" über die Erbauung der Festung dur-Samsuiluna", in *Arch. of Or.* 9 (1933-4).

- Poebel, A. Historical Texts (PBS, Vol. IV, Part I)
- Poebel, A. 'The name of Elam in Sumerian, Akkadian and Hebrew', *HJSL*, 48 (1931-32).
- Poebel, A. 'Sumerische Untersuchungen IV', *ZA*. 36, 1930.
- Proada, Edith, 'Aspects of Elamite Art and Archaeology', *Expedition*, Vol. 13, No. 34, 1971.
- Porada, Edith, *Expedition*, Vol. 13, No. 3, P. 31.
- Rawlinson, H C, *The Cuneiform Inscriptions of Western Asia*, V, London. 1884.
- Recueil de travaux* relatifs a la philologie et a l'archéologie égyptiennes et assyriennes (40 vols; Paris. 1870-1923).
- Reiner, E. *The Elamite Language*, Altkleinasiatische Sprachen, Lieferung 2. Brill. 1969.
- Reiner, E 'Inscription from a Royal Elamite Tomb', *Archiv fur Orientforschung*, Band XXIV.
- Revue D'Assyriologie et Archéologie Orientale*, (Paris. 1884-).
- Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland, *Journal* (London, 1834-)
- Scheil, V 'Déchiffrement d'un document anzanite relatif aux présages', *RA*, XIV, 1917.
- Scheil, V. 'La division du pouvoir à Suse'. *RA*, 25, 1928.
- Siheil. V. 'Documents et arguments'. *RA*, 26. 1929. 1ff.
- Scheil. V. 'Dynasties elamites d'Awan et de Simas', *RA*, XXVIII. 1931. 1-8:
- Scheil. V. 'Kutir Nahhunte I.'. *RA*. 29. 1932.

Scheil. V. «Légendes de Shutruk-Nahhunte sur cuves de pierre», *RA*. 16. 1919.

Scheil. V. *Mém.* XI.

Scheil. V. «Passin». *RA*. 22. 1925.

Scheil. V. «Raptim» *RA*. 23. 1926.

Scheil. V. «Siruktuh Siruh». *RA*. 33. 1936.

Smith. S. *Early History of Assyria*, London. 1928.

Smith. S. *The First Campaign of Sennacherib*. London. 1921.

Smith. S. «An Egyptian in Babylonia». *JEA*. 18. 1932.

Society of Biblical Archaeology. *Proceedings*. (London. 1879-1918).

Soden. Wolfram von. «Sumer, Babylon und Hethiter bis zur Mitte des zweiten Jahrtausends V. Chr.» *Propylaen-Weltgeschichte*. Berlin. 1961.

Speiser. E. A. «Hurrians and Subarians». *JAOs*. 68. 1948.

Speiser. E. A. *Mesopotamian Origins*, Philadelphia. 1980.

Streck, M. *Assurbanipal und die Letzten assyrischen Könige bis zum Untergang Nineveh's*. (Vorderasiatische Bibliothek 7. 11). Leipzig. 1916.

Studies in Ancient Oriental Civilization, The Oriental Institute, University Chicago, 1931.

Sumner. W. «Excavations at Tal-e Malyan: A summary of three seasons' results». IIIrd Annual Symposium on Archaeological Research in Iran, Muzeh-Iran-Bastan, 1975.

Tadmor. H. «Historical Implications of the Correct Rendering of Akkadian *daku*», *JNES*. 17. 1958.

Thompson, R. C. *The Prisms of Esarhaddon and Ashurbanipal*, London, 1931.

Thompson, R C, Reports of the Astrologers of Nineveh and Babylon, London. 1900.

Thureau-Dangin, F *Die sumerischen und akkadischen Königsinschriften* (Vorderasiatische Bibliothek, I. Stuck, Leipzig, 1907)

Thureau-Dangin, F, «Un Synchronisme entre la Babylonie et l'Elam», *RA*, 10. 1913.

Thureau-Dangin, F, «Une incursion élamite en territoire Sumerien», *RA*, VI. 1907, 139-42.

Thureau-Dangin, F, *SAK*, p 160f.

Thureau-Dangin, F, «Une relation de la huitième campagne de Sargon», Paris, 1912.

Tosi, M P, «Excavations at Shahr-i-Sokta, A Chalcolithic settlement in the Iranian Sistan», *East and West*, Vol. 18, Nos. 1-2, pp 9-66.

Ungnad, A, «Datenlisten». in *RLA*, 2, 1938.

Ungnad, A, «Subartu», Berlin, 1936.

Ungnad, A, «Zur Geschichte der Nachbarstaaten Babyloniens zur Zeit der Hammurapi-Dynastie. I. Elam», *BA*, VI, Heft 5, 1909.

Vallat, F, «Haft Tepe et les tablettes dites de Malamir» V Annual Symposium on Archaeological Research in Iran, Mueh-Iran-Bastan, 1976.

Vanden Berghe, Louis, «Archéologie de l'Iran ancien», Leyden, 1959.

Voitlander, Translated the Inscription of Haft Tepe before prof. Reinr.

Vorderasiatisch-ägyptische Gesellschaft. Berlin, Mitteilungen (Berlin. 1896-1908; Leipzig, 1909-).

Weidner, E F, «Die Astrologische serie Enuma Anu Enlil»

in *Arch.f.Or.* 14 (1941-4).

Weidner, E F. 'Die Inschriften Tukulti-Ninurtas I', in *Arch of Or.* 12 (1959).

Weissbach, F M. 'Kossaiol' in *PW.* band II, 1922.

Weissbach, F G. 'Die Achämenideninschriften Zweiter Art', Leipzig. 1890.

Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes. (Wien. 1887-).

Winckler, H. *Altorientalische Forschungen*. Reihe I. Leipzig. 1893.

Wright, H

Zeitschrift für Assyriology und verwandte Gebiete. Leipzig. 1887-.

فهرست علائم اختصاری

- ABL Harper' R.F., *Assyrian and Babylonian Letters Beloneing to the Kouyunjik Collections of British Museum* (14Vols; London, 1892-1914).
- AE Friedrich, J., 'Altpersisches und Elamisches', *Orientalia Nova Series* XVII, 1949.
- AEAA Porada, E., 'Aspects of Elamite Art and Archaeology', *Expedition*, Vol. 13, No 34, 1971.
- AEAE Weidner, E.F., 'Die Astrologische Serie Enuma Anu Enlil', *Arch of Or.* 14 (1941-4).
- AEB Smith, S., 'An Egyptian in Babylonia', *JEA*, 18, 1932.
- AEM Dossin' G., 'Les archives économiques de palais de Mari', *Syria*, 20, 1939.
- AFR Winckler, H., 'Altorientalische Forschungen', Reihe I, Leipzig, 1893.
- AI Negahban, Ezat.O., *Archaeology of Iran*, High Council of Culture and Art, No,18, Tehran' Nov. 1973.
- AIA Vanden Berghe, L., *Archéologie de l'Iran ancien*, Leyden, 1959.
- AJSL *American Journal of Semitic Languages and Literature*, (Chicago. etc. 1884-).
- ALK Streck, M., *Assurbanipal und die Letzten assyrischen*

- Könige bis zum Untergange Nineveh's, (Vorderasiatische Bibliothek 7,11) Leipzig, 1916.
- AOF *Archiv für Orientforschung*, Band III- (Berlin, 1926-).
- AOS Luckenbill, D.D., *Annals of Sennacherib*.
- ARA Luckenbill, D.D., *Ancient Records of Assyria and Babylonia*, 2vols. Chicago, 1926-1927'
- ARMT *Archives royales de Mari*, I-IX, Paris, 1950-60.
- ARMT Kupper, J.-R., *Archives de Mari*, Vol. II, Paris, 1954.
- ARMT Jean, Charles F., *Archives royales de Mari*, Vol.II, Paris, 1950-
- AS König, F.W., 'Drei altelamische Stelen', *MUAG*, 30, 1925.
- AULS Adams, R.M., 'Agriculture and Urban Life in Early Southwestern Iran', *Science*, Vol.136, No 3511,
- AZ Weissbach, F. G., *Die Achämenideninschriften Zweiter Art*, Leipzig, 1890.
- BA *Beiträge zur Assyriologie und semitischen Sprachwissenschaft*, (Leipzig, 1890-).
- BBS King, L. W., *Babylonian Boundary Stones...in the British Museum*, London, 1912,
- BGTS Albright, W.F., 'A Babylonian Geographical Treatise on Sargon of Akkad's Empire', *JAOs*, 45 (1925).
- BICN Nies, and Kaiser, 'Babylonian Inscriptions in the Collection of James B. Nies', Vol.II, New Haven, 1920, No.33, II, 6f.
- BRHT Negabban, Ezat-O., 'Brief Report on the Excavation of Haft Tepe', *IRAN*, 7, 1969.
- CAH *The Cambridge Ancient History*, Rev.Ed., Vols.I, II, 1963, 1964.

- CAH Labat, R., 'Elam c.1600-1200 B.C.', *The Cambridge Ancient History*, Vol.II, Chapter XXI, Cambridge, 1963
- CDL Amiet, p., 'La Civilisation Du Desert De Lut', *Archaeologia*; No. 60, Juillet, 1973.
- CIWA Rawlinson, H.C., *The Cuneiform Inscriptions of Western Asia*, V, London, 1884.
- CKE Christian, V., and Konig, F.W., 'Elam', *RLA*, 11, 1938.
- CT *Cuneiform Texts* from Babylonian Tablets, etc., in the British Museum (London, 1896-).
- CTM Carter, E., 'Excavations at Tappeh Malyan 1974; the middle Elamite building', *IIIrd Annual Symposium on Archaeological Research in Iran, Muzeh- Iran- Bastan*, 1975.
- CRAD Tadmor, H., "Historical Implications of the Correct Rendering of Akkadian daku" *JNES*, 17(1958).
- DA Scheil, V., "Documents et arguments", *RA*, 26 (1929), 1ff.
- DARP Scheil, V., "Déchiffrement d'un document anzanite relatif aux présages", *RA*, XIV, 1917.
- DAS Scheil, V., "Dynasties élamites d'Awan et de Simaš", *RA*, XXVIII, 1931, 1-8.
- DIPG Herzfeld, E., "Drei Inschriften aus persischen Gebiet", *MAOG*, 4, 1928.
- DPAR Forrer, E., *Die Provinzenteilung des assyrischen Reiches*, Leipzig, 1920.
- DPS Scheil, V., "La division du pouvoir à Suse", *RA*, 25, 1928.

- DRE Hinz, W. *Das Reich Elam*, Stuttgart, 1964.
- DSK Balkan, k', *Kassitenstudien: I. Die Sprache der Kassiten*, New Haven, 1954.
- DSS Hakemi, A., 'Description of a Statue and a Seal Impression' (in Persian), IIIrd Annual Symposium on Archaeological Research in Iran, Muzeh- Iran-Bastan, 1975.
- DWA Munn-Rankin, J.M., 'Diplomacy in Western Asia in the Early Second Millennium B.C.', *Iraq*, 18, 1956.
- EBUW Jordan, J., "Erster vorläufiger Bericht über die... in Uruk Warka....Ausgrabungen", *Abh.* Berlin, 1929.
- ECM Delougaz, P., and Kantor, H., "The 1973-74 Excavation at Cogā Miš", IIIrd Annual Symposium on Archaeological Research in Iran, Muzeh-Iran-Bestan, Tehran, 1975.
- ECAR Kosay, Hamit Z., "Elam and Central Asian Relations", *Journal of the Regional Cultural Institute*, RCD, Tehran.
- EE Jensen, P., "Elamitische Eigennamen", *WZKM*, vol.VI. 1892.
- EG Frank, D., "Elamische Götter", *ZA*, XXVIII, 1914.
- EH Hinz, W., "Elamisches", *Archiv Orientalni* XVIII,1-2, 1950.
- EHA Smith, S., *Early History of Assyria*, London, 1928.
- EL Reiner, E., "The Elamite Language", *Altkleinasiatische Sprachen*, Lieferung 2, Brill, 1969.
Elamica Hinz, W., "Elamica", *Or.n.s.* 32 (1963), 1ff.
- EMRT Hallo, W.W., *Early Mesopotamian Royal Titles: A Philologic and Historical Analysis*, New Haven, 1957.
- ESIS Poebel, A., "Eine sumerische Inschrift Samsuilunas über die Erbaunug der Festung Dur- Samsuiluna" *Arch.of Or.* 9, 1933-4.

- ESM Carter, E., *Elam in the Second Millennium B.C.*, Ph.D. Dissertation, Univ. of Chicago, Dec.1971.
- ETM Sumner, W., "Excavations at Tal-e Malyan: A summary of three seasons' results", IIIrd Annual Symposium on Archaeological Research in Iran, Muzeh-Iran-Bastan, 1975.
- ETY Lamberg-Karlovsky, C.C., "Excavation at Tepe Yahya" *IRAN*, 1967-69, The Asia Institute, Pahlvi University, Shiraz 1970.
- FCS Smith, S., *The First Campaign of Sennacherib*, London, 1921.
- FRB Brinkman, J.A., 'Foreign Relations of Babylonia from 1600 to 625 B.C.', Archaeological Seminar at Columbia University, *AJA*, 76, 1972.
- FS Jequier, G., 'Fouilles de Suse de 1899 à 1902', *Mém.*, 7, 9ff.
- FVAE Hallock, R. T., 'The finite verb in Achaemenid Elamite', *JNES*, XVIII, 1959.
- GE König, F.W., 'Geschichte Elams, Der Alte Orient', Band XXIX, Heft 4, Leipzig, 1931.
- GWR Koschaker, P., 'Gottliches und Weltliches Recht nach den Urkunden aus Susa. Zugleich ein Beitrag zu ihrer Chronologie', *Or.n.s.* 4 1935.
- HA Olmstead, A.T., *History of Assyria*. New York, 1923.
- HAS Speiser, E.A., 'Hurrians and Subarians', *JAOS*, 63, 1948.
- HEI Cameron, George G., *History of Early Iran*, Univ. of Chicago Press, Chicago, 1936.
- HNSP Gelb, I.J., 'Hurrians at Nippur in the Sargonic Period', *Festschrift Johannes Friedrich*, Heidelberg, 1959.

- HPE Olmstead, A.T., *History of the Persian Empire*, Chicago, 1948.
- HS Gelb, I.J., 'Hurrians and Subaroans'. *SAOC*, 22, Chicago, 1944.
- HT Poebel, A. 'Historical Texts', *PBS*. Vol.IV. part I.
- HTG Negahban, Ezat.O., 'Haft Tepe Guide' (in Persian), Publication of the Ministry of Culture and Ars, Tehran, 1972.
- HTTW Vallat, F., 'Haft Tepe et les tablettes dites de Malamir', V Annual Symposium on Archaeological Research in Iran, Muzeh-Iran-Bastan, 1976.
- IAE Herzfeld, E., *Iran in the Ancient East*, Oxford, 1941.
- IRET Reiner, E., 'Inscription feom a Royal Elamite Tomb', *Archiv für Orientforschung*, Band XXIV.
- ITN Weidner, E.F., 'Die Inschriften Tukulti-Ninurtas I', *Arch. of Or.* Beiheft 12, 1959.
- JAOS American Oriental Society, *Journal*, (Boston, etc., 1849-).
- JNES *Journal of Near Eastern Studies*, Oriental Institute, Univ. of Chicago.
- JRAS Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland, *Journal* (London, 1834-).
- KB *Keilinriftliche Bibliothek*, hrsg. von Eberhard Schrader 6vols. Berlin, 1889-1915.
- KN Scheil, V., 'Kutir Nahhunte I', *RA*, 29, 1932.
- LDE De Genouillac, 'Les dieux de l'Elam', *RT*. XXVII, 1905.
- LSN Scheil v., 'Légendes de Shutruk-Nahhunte sur cuves de pierre', *RA*, 16 1919.

- MAOG *Altorientalische Gesellschaft*. Berlin. Mitteilungen (Leipzig, 1925-).
- Mém Mémoire de la Mission archéologique de Perse, (Paris, 1900-).
- MN Layard, *Monuments of Nineveh*. 2nd Ser., London, 1953.
- MVAG *Vorderasiatisch-ägyptische Gesellschaft*, Berlin. Mitteilungen (Berlin, 1896-1908; Leipzig, 1909-).
- NESA Poebel, A., 'The Name of Elam in Sumerian, Akkadian, and Hebrew', *HJSL*, 48, 1931-32.
- NLHS Gelb, I.J., 'New Light on Hurrians and Subarians', *Studi orientalistici in onore de G. Lavi della vita*, I, 378ff.
- OBI Hilprecht, H. w., 'Old Babylonian Inscriptions', *BA*, Series A, vol. I. Part II, Nos. 108f.
- Passim Scheil, v., 'Passim', *RA*, 22. 1925.
- PBS Pennsylvania. University. University Museum, *Publications of the Babylonian Section*, (Philadelphia, 1911-).
- PEA Thompson. H.C., *The Prisms of Esarhaddon and Ashurbanipal*, London, 1931.
- PMAE Paper. H.H., 'The Phonology and Morphology of Royal Achaemenid Elamite', Ann Arbor, 1955.
- PRAE Friedrich, J., 'Die Partikeln der zitierten Rede in Achämenidisch Elamisch', *Orientalia Nova Series* XII, 1942.
- PSAE Hallock, R. T. 'The Pronominal Suffixes in Achaemenid Elamite', *JNES* XXI, 1962.
- PSBA Society of Biblical Archaeology, London, *Proceedings* (London 1879-1918).

- RA *Revue d'Assyriologie et archéologie orientale*, (Paris, 1884--).
- Raptim Seheil, V., 'Raptim', *RA*, 23, 1926.
- RANB Thompson, R.C., 'Reports of the Astrologers of Nineveh and Babylon', London, 1900.
- RDA Ebeling, E., Meissner, B!, and Weidner, E.F. (eds)' *Reallexikon der Assyriologie*, II, Berlin and Leipzig, 1938.
- RHCS Thureau-Dangin, F., 'Une relation de le huitième campagne de Sargon'. Paris, 1912.
- RISA Barton, C.A., *The Royal Inscription of Sumer and Akkad*, New Haven, 1929.
- RAAI Debevoise, N.C., 'The Rock Reliefs of Ancient Iran', *JNES*, I, 1942.
- RT *Recueil de travaux* relatifs à la philologie et à l'archéologie égyptiennes et assyriennes (40vols; Paris, 1870- 1923.
- SAK Thureau-Dangin, F., 'Die sumerischen und akkadischen Königsinschriften' (*Vorderasiatische Bibliothek*, I, Stück, Leipzig, 1907).
- SAOC *Studies in Ancient Oriental Civilization*, the Oriental Institute, University of Chicago, (Chicago 1931-)
- SBE Thureau-Dangin, F., 'Un Synchrnnisme entre la Babylonie et l'Elam', *RA*, 10, 1913.
- SBH Soden, Wolfram von, 'Somer, Babylon und Hethiter bis zur Mitte des zweiten Jahrtausends v. Chr.', *Propylaen Weltgeschichte* (Berlin, 1961).
- SETU Jones, T.B. and Snyder. J.W. *Sumerian Economic Texts from the Third Ur Dynasty*, Minneapolis. 1961.
- SK Jacobsen. Th. *The Sumerian King List*, Chicago. 1939.

- SM Parrot. A. *Studia Mariana*. Publicés sous la direction de André Parrot. Leiden, 1950.
- SS Scheil. V. «Siruktuh-Siruh». *RA*. 33. 1936.
- ST Laessoe. J. *The Shemshara Tablets*. A Preliminary Report, Copenhagen. 1959.
- STC King. L.W. *Seven Tablets of Creation*. I
- SO Poebel. A. «Sumerische Untersuchungen IV». *ZA*. 39. 1930.
- TAM Edmonds. G.J. «Two Ancient Monuments in Southern Kurdistan». *G.J.* 55. 1925.
- TAHT Herrero. P. «Tablettes administratives de Haft-Tépé». *Cahiers de la DAFI*. 1976.
- TKI Eickstead. F.von, «Turken, Kurden und Iraner seit dem Altertum». Stuttgart. 1961.
- TSL Fish. T. «Towards a Study of Lagash 'Mission' or 'Messenger' Texts». M.C.S.4.4 and 5.7.
- TTP Cameron, G.G. *Treasury Tablets of Persepolis*. 1948.
- UERI Gadd. C.J. and Legrain, L. *Ur Excavations*. Texts I.1; Royal Inscriptions. London. 1928.
- US Ungnad. A. «Subartu» Berlin. 1936.
- VNAE Hallock. R.T. «The verbal Nouns in Achaemenid Elamite». *AS*. 16. 1965.
- WK Weissbach. F.W. «Kossaiot». *PIW*. band II. 1922.
- WZKM *Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes*. (Wien. 1887-).
- ZA *Zeitschrift für Assyriologie und verwandte Gebiete*. Leipzig. 1887-).
- ZCLE Matous. L. «Zur Chronologie der Geschichte von Larsa bis zum Einfall der Elamiter». *Arch.Orient.* 20(1952).
- ZDG Herzfeld. E. "Zarathustra, I: Der geschichtliche

- Vistaspa", AMI, I, 1929.
- ZDMG *Deutsche morgenländische Gesellschaft*, Zeitschrift
Leipzig, 1847-).
- ZEES Hinz, W., "Zur Entzifferung der elamischen Strichs -
chriften", *Iranica Antiqua*, 2 (1962), 1ff.
- ZGNB Ungnad, A. "Zur Geschichte der Nachbarstaaten Babyl
oniens zur Zeit der Hammurapi-Dynastie. I. Elam,
BA, VI, Heft 5, 1909.
- ZZB Edzard, D. O., *Die Zweite Zwischenzeit Babyloniens*,
Wiesbaden, 1957.

روزنامه شیخ فضل الله نوری

مرحوم شیخ فضل الله نوری از علمای مسلم و از مجتهدان بنام بود که در عالم شیعه نفوذ و شهرت بسیار و مقلد فراوان داشت. سالهای آخر عمرش مصادف با انقلاب عظیم مشروطیت شد و او به حالت يك مبارز سرسخت وارد معرکه گردید و بصورت يك نیروی سوم که نه از استبداد حمایت کند و نه موافق با دموکراسی خاص اروپائی باشد به میدان آمد و موافقین و مخالفین سرسختی پیدا کرد و سرانجام جان برسر اینکار نهاد. یکی از کارهای وی در جریان مبارزات انتشار روزنامه‌ای بود که موضوع بحث ماست و داستان آن این است که در پادشاهی محمد علیشاه در ماه جمادی‌الاولی سال ۱۳۲۵ دومین سال انقلاب و دومین ماه زمام دارای میرزا علی اصغر خان، اتابک اعظم، مرحوم شیخ فضل الله و علمای طرفدار او بر آن شدند که در مسجد سلطانی بساط روضه خوانی بگسترانند و طبعا يك کانون تبلیغات علیه مشروطه خواهان دایر سازند. مشروطه خواهان که اینرا میدانستند دست جمعی ریختند و بساط مجلس را برچیدند، خبر آن در عبارات و جملات بسیار تند در روزنامه جبل‌المتین تهران منتشره در یکشنبه ۱۱ جمادی‌الاولی به تفصیل آمده که قسمتی از آن این است:

«مخالفین از شدت بی‌فهمی گمان کردند ملت از دفع شر آنها عاجز است، پس نشسته کنکاش و مشورت نموده صلاح چنان دانستند که بنام روضه‌خوانی مجلسی در مسجد جمعه که مرکز شهر است منعقد کرده خلق را به اسم حق به

طرف باطل دعوت کنند ... پس چادری بسیار بزرگ آوردند ... ملت را مشاهده این حرکات به جوش آورده سخت به هیجان آمدند ... چندین هزار نفر به مسجد رفته در صدد منع و جلوگیری برآمدند بالاخره چادر را خوابانیده بلکه چندین قطعه نموده به امامزاده زید برده توقیف کردند این حرکت در روز پنجشنبه هشتم واقع شد».

روز جمعه نهم جمادی الاولی مشروطه خواهان در مدرسه صدر جمع شدند تا برای درهم کوبیدن مرحوم شیخ و هم فکran او تصمیم بگیرند. شیخ که خود را در برابر مخالفین ناتوان یافت با یاران خود در حضرت عبدالعظیم تحصن جست و بسیاری از طرفداران استبداد به او پیوستند و مشکلی عظیم برای مشروطه خواهان فراهم کردند، داستان تحصن مرحوم شیخ فضل الله نوری در حضرت عبدالعظیم و کارهایی که از طرف مخالف و موافق انجام شد از فصول پرهیجان تاریخ مشروطیت است که جای بحث آن این جا نیست ، از جمله کار مهمی که صورت گرفت نشر روزنامه ای بود که نخستین شماره آن روز دوشنبه هیجدهم جمادی الثانی ۱۳۲۵ یعنی سی و نه روز بعد از تحصن انتشار یافته است، علت این فاصله نسبتاً طولانی در کتاب «جراید و مجلات ایران» تالیف مرحوم صدرهاشمی چنین آمده:

«پس از آنکه شیخ فضل الله نوری... و پیروان او در حضرت عبدالعظیم بست نشستند به منظور نشر مقاصد خود در بین مردم و نشان دادن زیانهای مشروطه در صدد برآمدند نوشته هایی میان مردم پراکنده نمایند از طرفی چاپخانه های تهران هیچکدام حاضر به طبع لوایح و مقالات آنان نبوده زیرا بار نمیرفتند لذا ابتدا متحصنین مطالب خود را روی ورقه با خط خوش نوشته و از روی آن عکس برداشته منتشر می نمودند ولی چون اینکارگران تمام می شد بعداً در صدد تهیه چاپخانه برآمدند و برای اینکار يك مطبعه با لوازم آن از سید مرتضی برغانی به یکصد و سی تومان خریده شبانه به حضرت عبدالعظیم برده و در آن جا بکار انداختند.

شماره اول این جریده چنین آغاز میشود:

«بسم الله الرحمن الرحيم. شرح مقاصد حضرت حجة الاسلام و المسلمين آقای حاجی شیخ فضل الله سلمه الله وسایر مهاجرین زاویه مقدسه از علمای عظام و غیرهم آن است که سال گذشته از سمت فرنگستان سخنی به مملکت ما سرایت کرد و آن سخن این بود که هر دولتی که پادشاه و وزرا و حکامش به دلخواه خود با رعیت رفتار می کنند آن دولت سرچشمه ظلم و تعدی و تجاوز است و مملکتی که ابواب ظلم و تعدی و تجاوز در آن مفتوح باشد آبادانی برنمیدارد و لایزال بر پریشانی رعیت و بی سامانی اهالی می افزاید تا آنجا که بالمره آن مملکت از استقلال می افتد و در هاضمه جانورهای جهان خور تحلیل می رود و گفتند معالجه این مرض مهلك مغنی^۱ آن است که مردم جمع بشوند و از پادشاه بخواهند که سلطنت دلخواهانه را تغییر بدهد و در تکالیف دولتی و خدمات دیوانی و وظایف درباری قراری بگذارند... و گفتند نام آن حکمرانی به دلخواه بزبان این زمان سلطنت استبدادیه است و نام این حکمرانی قراردادی سلطنت مشروطه است و نام قرارداد دهندگان، و کلاء و یا مبعوثین است و نام مرکز مذاکرات آنها مجلس شورای ملی است و نام قراردادهای آنها قانون است و نام کتابچه ای که آن قراردادهای را در آن می نویسند نظامنامه است، سلسله علمای عظام و حبیج اسلام چون از این تقریر و این ترتیب استحضار تام بهم رسانیدند مکرر بسا يك دیگر ملاقات نمودند و مقالات سرودند و همه تصدیق فرمودند که این خرابی در مملکت ایران از بی قانونی و ناحسابی دولت است و باید از دولت تحصیل مجلس شورای ملی کرد...»

به همین صورت طی شش صفحه و نیم با قطع بزرگ و خط نستعلیق بسیار خوش مطلب ادامه یافته و به مشروطه خواهان حمله های سهمگینی شده است و مثلاً گفته شده: «در منشور سلطانی که نوشته بود مجلس شورای ملی اسلامی داریم لفظ اسلامی گم شد و رفت که رفت، دیگر روزنامه ها و شب نامه ها پیدا شد اکثر مشتمل بر سب علمای اعلام و طعن در احکام اسلام و اینکه باید در این شریعت تصرفات کرد...»

مغنی = فنا کننده و نابودگر

انتشار این شماره در میان مشروطه خواهان و لوله‌ای افکند و جراید مشروطه خواه به پاسخ‌گویی برخاستند و از این ببعده قسمت عمده نیروی مبلغین و مروجین انقلاب مشروطیت صرف پاسخ‌گویی به نوشته‌های مرحوم شیخ شد و با اینکه مشروطه خواهان سعی داشتند نسبت به متحصنین حضرت عبدالعظیم بی‌اعتنائی نشان دهند اما از خلال مقالاتی که در جراید آن عهد به چاپ رسیده وحشت و اضطراب مشروطه خواهان هویداست، بهر صورت يك سلسله مبارزه‌های قلمی و مشاجره‌های اجتماعی بین مخالف و موافق درگرفت که اگر يك‌جا جمع شود و مورد تجزیه و تحلیل قرارگیرد نوع اندیشه و تفکر طرفین به‌خوبی روشن خواهد شد. برای مثال در همین مقاله به نحوه برگزاری نخستین جشن سالگرد انقلاب مشروطیت چنین حمله شده «آن بازار شام، آن شیپور سلام، آن آتش‌بازیها، آن ورود سفراء، آن عادیات خارجه، آن هورا کشیدن‌ها و آن همه کتیبه‌های زنده باد زنده باد و مساوات و برادری و برابری می‌خواستید یکی را هم بنویسید زنده باد شریعت زنده باد قرآن زنده باد اسلام».

مرحوم مجدالاسلام کرمانی در شماره ۵۲ روزنامه ندای وطن منتشره در سه شنبه دهم رجب ۱۳۲۵ چنین پاسخ داده است: «تمام دانشمندان میدانند که دعای پاینده باد زنده باد در موقعی صحیح است که احتمال زوال و مرگ داشته باشد مثلاً افراد بنی آدم به حکم ضرورت قابل فنا هستند و می‌میرند مع‌هذا به آنها دعا میکنند که قدری دیرتر بمیرند و عمرشان طولانی شود مجلس شورای ملی احتمال زوال و قابلیت اضمحلال دارد از این جهت درباره او دعا می‌نمایند که خداوند پاینده اش فرماید اما قرآن عزیز و دین اسلام به عقیده راسخه ما مسلمانان هرگز درباره دین مقدس اسلام احتمال زوال نمیدهیم ... حلال محمد حلال الی یوم القیامه. انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی، لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. و لکن رسول الله و خاتم النبیین ضروری مذهب اسلام این است که دین اسلام هرگز کهنه نمیشود، فنا ندارد ناسخ برنمیدارد و تا قیامت باقی و برقرار است و قرآن همیشه بوده و هست. انا نحن نزلنا الذکر و

اناله لحافظون... در اینصورت چگونه جایز است که مسلمانی دعا کند زنده باد اسلام و پاینده باد قرآن، مگر العیاذ بالله اعتقادش این باشد که قرآن و اسلام هم مثل سایر کتب آسمانی و ادیان، قابل نسخ و زوال است که ترحمامت بقا و دوام اورا زیاده تر بخوانند».

گذشته از اینگونه پاسخها که داده میشد در جراید مشروطه خوانان کنایه های تلخی نیز نسبت به متحصنین نوشته میشد مثلاً همین روزنامه ندای وطن مقاله ای دارد که در آن دو نفر بنام شیخ بهلول و ملانصرالدین باهم مناظره دارند در این مقاله توهینی به تنگداران شاهی شده بود و آنان گله مند شده بودند، روزنامه در پاسخ آنان نوشت: درصدد تحقیق بر آمدم معلوم شد ملا از راه غرض دروغی بهم بافته و جمعی را که حقیقتاً مردمان آبرومندی هستند از ما رنجانیده حالاً که در مقام محاکمه او بر آمده ایم فرار کرده و در حضرت عبدالعظیم متحصن شده در روزنامه شیخ فضل الله مطلبی که بر آن سخت تأکید میشد این بود که «امروز عاصماً اعلام و حج مذهب جعفری با جمعهم متفق الکلمه هستند که باید در این طوفان عظیم حفظ بیضه اسلام را نمود و نگذاشت که دشمنان دین بتوانند خللی وارد سازند».

در پاسخ این نکته جراید پاسخهایی میدادند و از جمله باز روزنامه ندای وطن اینطور جواب میداد «حمد خدا را که این نکته را ملتفت شده و تصدیق دارید که امروز کشتی اسلام در طوفان عظیم افتاده و اگر ناخدای آن کشتی یعنی علمای اعلام اندکی غفلت کنند آب از سرش میگذرد و در غرقاب فنا محو و مضمحل میگردد، ولی از انصاف جنابعالی سؤال میکنم آیا در چنین موقعی مقتضی است که جنابعالی از تهران مهاجرت کنید و اختلاف کلمه میان ملت بیندازید و آیا این مهاجرت غیر از آن که کشتی ما را به هلاکت نزدیک نماید چه نتیجه دارد و حفظ بیضه اسلام غیر از اتفاق و اتحاد با عموم علمای اعلام و رفع اختلاف و رفع شقاق از تمام اهل اسلام به قسم دیگر ممکن نخواهد شد» و اعتصموا بحبل الله جمعوا و لا تفرقوا «کانهم بنیان مرصوص».

از روزنامه‌هایی که بیش از همه به بحث و جدل پرداخت و مرتب به اوایح مرحوم شیخ پاسخ می‌گفت حبل‌المتین تهران بود که نخستین مقاله‌اش تحت عنوان بحران عظیم در شماره ۵۵ منتشره در ۱۹ جمادی‌الاولی سال ۱۳۲۵ منتشر شد و در آن نوشت:

«عراق و فارس گرفتگی به شعر خوش حافظ

بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است»

امروز تکلیف بنده و اخوی مقامی آن است که آتش تازه‌ای که در زاویه مقدسه دارد تازه مشتعل می‌شود دامن زنی و ضمناً به اسم دیگران شهرت دهیم و از رحمت خدا مأیوس نباشیم شاید دوباره فساد رنگ و آبی پیدا کند و خلق بهم افتند، منظره خوش استبداد جلوه گر شود، بخت به خشم رفته صلح کنان مراجعت کند، به من و تو چه ربط دارد ایران می‌رود یا میماند، نخر خود را بران، و آتش در پای دیزی خود کن، ایران هر کجا می‌خواهد برود، رند فلاش باش، تخم‌فتنه هر طرف بپاش.... گوش به حرف روزنامه نویسه‌ها مده باید همه را توقیف کرد اینها عضو مفسدند و وجودشان اسباب زحمت است».

«بهر صورت روزنامه شیخ فضل‌الله چنان هلهله و واوله و آشوبی برپا کرد که مزیدی بر آن متصور نیست و نکته قابل ذکر اینکه محققین تاریخ انقلاب به این مهم‌ترین فصل توجه کافی مبذول نداشته‌اند، فصلی که مکنونات خاطر هر دو طرف را عیان می‌سازد و تصویری که هر دو جبهه از مشروطیت و ماهیت آن داشته‌اند روشن می‌کند و متأسفانه در این مقاله کوتاه ما نیز قادر بر بیان آن نیستیم.

تحصن مرحوم شیخ که از نهم جمادی‌الاولی آغاز شده بود در سه شنبه هشتم شعبان پایان یافت یعنی سه ماه طول کشید خبر پایان تحصن در روزنامه ندای وطن چنین آمده: به کوری چشم دشمنان دولت و دین و مخر بین ملک و ملت جناب حجة الاسلام آقای حاجی شیخ فضل‌الله که به ملاحظه اصلاح و جلوگیری از پاره‌ای مقاصد به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم مهاجرت نموده بودند بحمدالله تعالی رفع تمام آن

شبهات شد و بطوری که منظور نظر ایشان بود مقاصد مشروعه ایشان انجام گرفت صبح سه‌شنبه بسلامتی بشهر دارالخلافه وارد شدند و اشخاصی که این اقدام را مقدمه مفاسد عمده تصور میکردند مأیوس و محروم شدند. الحمدلله علی الوفاق، و ما به عموم مسلمانان بشارت میدهم که به یاری امام عصر اختلاف موهومی میانه علمای اعلام بخوبی رفع شد و از اصل هم غیر از اشتباه مغرضین چیزی دیگر نبود...»

از این روزنامه بسا این اوصاف رویم بیش از بیست و یک شماره منتشر نشده است. آخرین شماره‌اش که در سوم شعبان انتشار یافته حاوی سئوالی است که از مجلس شده و جوابی است که مجلس داده و نتیجه‌ای است که بست‌نشینان از این سئوال و جواب گرفته‌اند خلاصه سئوال این است:

با کمال توقیر و احترام خدمت و کلاء محترمین مجلس مقدس شورای ملی زحمت عرض میدهم از آن جائیکه لفظ مشروطه تا بحال در این مملکت مستعمل نبوده است فعلا که این لفظ در السنه دایر است چون مردم این مملکت به استعمال آن مأنوس نیستند محض اطمینان و رفع وحشت این دو سئوالی که ذیلا عرض میشود جواب داده شود اولاً معنی مشروطیت چیست و حدود مداخله مجلس تا کجاست و قوانین مقرر در مجلس میتواند مخالف با قواعد شرعیه باشد یا خیر؟ ثانیاً مراد از حریت و آزادی چیست و تا چه اندازه مردم آزادند و تا چه درجه حریت دارند».

خلاصه پاسخی که مجلس داده اینست:

«واضح است که مملکت ایران مملکت اسلامی است و شریعت حضرت خاتم انبیا محمد مصطفی ص دائم و مستمر و ناسخ کافه شرایع و احکام آن تغییر ناپذیر است در اینصورت ظاهر است که مراد از کلمه مشروطه در این مملکت نمیتواند چیزی باشد که منافی با احکام شرعیه باشد معنی مشروطیت حفظ حقوق ملت و تحدید حدود سلطنت و تعیین تکالیف کارگذاران دولت است بر وجهی که مستلزم رفع استبداد و سلب اختیارات مستبدانه اولیای دولت بشود و حدود این مجلس اصلاح امور

دولتی و تنظیم مصالح مملکت و رفع ظلم و تعدی و نشر عدل و تصحیح دوا و روزار تخانه هاست ... پس دخالت در احکام شرعی و حدود الهیه که به هیچ وجه قابل تغییر و تبدیل نیست از وظیفه این مجلس خارج و مراجع احکام و امور شرعی ... علمای اعلام و مجتهدین عظام هستند»

نتیجه‌ای که از این سؤال و جواب به دست آمده این است:

«بسم الله الرحمن الرحيم، امر از قراری است که از طرف مجلس مقدس شورای ملی شید الله ارکانه و کثراعوانه مرقوم شده است و از بدایت و آغاز این مسئله هیچ مقصودی جز رفع ظلم که صفحه ایران را مالا مال کرده بود نداشتیم و همه وقت مقصود ما و سایر مسلمانان حفظ کتاب معجید الهی و اجراء حدود شرعی و تعظیم شعائر اسلام بوده است پس بر افراد مسلمین لازم است که قدر این نعمت عظمی که بدون سابقه طبیعی بتوجهات کامل حضرت ولی عصر ارواح العالمین فداه از حضرت رب العزة به بندگان انعام شده است دانسته و اذهان خودشان را به امثال این اوهام مشوش ندارد».

با انتشار این شماره بست نشینی پایان رسید و طبعاً انتشار روزنامه هم موقوف شد. تعدادی از شماره‌های این روزنامه گرانها که بارنج بسیار به دست آمده برای ضبط در تاریخ عیناً کلیشه می‌شود. نمیدانم شماره‌ای که با چاپ سربی انتشار یافته است آیا از ناحیه بست نشینان حضرت عبدالعظیم بوده است یا خیر؟ به همین جهت آنرا در آخر و ممجزا از سایر شماره‌ها قرار دادم حدس می‌زنم که شماره مذکور ضمیمه شماره ۴۸ روزنامه «صبح صادق» و از طرف بست نشینان انتشار یافته باشد.

چون سیدی ابراهیم بن سید محمد و دیو قریب از دین و دانش آن را بدیدند و سید محمد و
 بهشتی از حاکمان اعیان سینه قوت لایق است تا اهل شام را بی سلاطین اهل بی
 ابراهیم بن سید محمد و دیو قریب از دین و دانش آن را بدیدند و سید محمد و
 بهشتی از حاکمان اعیان سینه قوت لایق است تا اهل شام را بی سلاطین اهل بی
 ابراهیم بن سید محمد و دیو قریب از دین و دانش آن را بدیدند و سید محمد و
 بهشتی از حاکمان اعیان سینه قوت لایق است تا اهل شام را بی سلاطین اهل بی

از طرف سید محمد بن سید محمد و دیو قریب از دین و دانش آن را بدیدند و سید محمد و
 بهشتی از حاکمان اعیان سینه قوت لایق است تا اهل شام را بی سلاطین اهل بی
 ابراهیم بن سید محمد و دیو قریب از دین و دانش آن را بدیدند و سید محمد و
 بهشتی از حاکمان اعیان سینه قوت لایق است تا اهل شام را بی سلاطین اهل بی

فهی بم قسطنطنیه ایتم اخی

خداوند ابراهیم و انرا کسبه و نهاد و بختیاری از آنرا و انرا کسبه و نهاد و بختیاری از آنرا
 واقع شده است و انرا کسبه و نهاد و بختیاری از آنرا و انرا کسبه و نهاد و بختیاری از آنرا
 و انرا کسبه و نهاد و بختیاری از آنرا و انرا کسبه و نهاد و بختیاری از آنرا
 و انرا کسبه و نهاد و بختیاری از آنرا و انرا کسبه و نهاد و بختیاری از آنرا
 و انرا کسبه و نهاد و بختیاری از آنرا و انرا کسبه و نهاد و بختیاری از آنرا
 و انرا کسبه و نهاد و بختیاری از آنرا و انرا کسبه و نهاد و بختیاری از آنرا
 و انرا کسبه و نهاد و بختیاری از آنرا و انرا کسبه و نهاد و بختیاری از آنرا
 و انرا کسبه و نهاد و بختیاری از آنرا و انرا کسبه و نهاد و بختیاری از آنرا

[illegible]

کسی را شکر خایر کند که کتابهای گرامر که بنده و مردم را منکر کند و باید گفتی و بسبب زکی را در حق مسلمانان بفرستد
و بر دهم برساند پس چاپ کردن کتابهای لغت و لغتنامه اندکی که به ما نرساند بسیار است که کتاب بیان سید صمد
باب شیرازی و خوشنویسان نیز است و نگرانی و برادر و پسر نایش که خدا یا چنین بکریا امام بابیه است
در روزنامه‌جات و لایح مشعل بر کفر ورزده و سبب علماء اسلام تمام در قانون تشریف آفری مسموم و حرمان است و اینها
مخوانند این کار باز باشد تا این کار را بر اجتناب کنند کرد

آری ما همین را و این چند پسر را معذور می‌دانستیم این فخرات مسطور که و الله اعلم بالصواب المذکر المملکت محض است
اسلام و حفظ شریعت خیر انما هم علیه و الله اعلم و السلام است نیست هر وقت و کلام محترم که بعد از اسلام و دینداری
و نه شناسایی می‌زنند و نهایت و نهایت و مزاحمت خودشان را نسبت باین چهار نفره ترک گفته‌اند و اینها را پذیرفته
امدی از علم اسلام و طاعت سلیمان را با ایشان نمی‌خواهد بود و چه پس و اراشورای کسبه ای فی اسلامی هم
حقیقت بقیب (مقدس) و دعای (سفید اندر گانه) شایسته و سزاوار خواهد گردید

این فی ذلک لذكری لمن کان له قلب و اذنی السمع و هو شید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible][illegible]

الاحقر ابی محمد کا قسم الخواتمی الاحقر عبد اللہ احمد دہلوی اختتام جاری الاول

این و حمد و سلام حال الله تعالی اید اما صاحبین شریفه فرموده اند که فصل و تیر نظارت اراغیه است
نوعه اول و اول مهترین و در هر عصر دهان پنج طریقه و بعضی خصوصاً که ملاحظه فرموده اند از قول مجلس روح نظام
شده است که آنکه افادیل شست و بشین فرموده اند و بعضی دیگر استقامت در هر یک یکی از همین از کافیه
الیوم است و این صلی و دیگر فرایسته اند که در هر طریقه عاقبت از بی اول سینی را بجای آورده و در هر یک یکی
خودشان را در آن فرایسته اند و نگه فرموده اند و از اول است منوم سلمان بین عمارت نگه افان که در
در است که تمام نماز را در این انشای جوی است و بلاست بکسر شری که کشا عمارت و بی
جیت عمارت است و در هر یک یکی از این شایع و بعضی از کافیه فرموده است و این در هر یک یکی از کافیه
بکافیه و در هر یک یکی از این شایع و بعضی از کافیه فرموده است و این در هر یک یکی از کافیه
و این است که در هر یک یکی از این شایع و بعضی از کافیه فرموده است و این در هر یک یکی از کافیه
و این است که در هر یک یکی از این شایع و بعضی از کافیه فرموده است و این در هر یک یکی از کافیه

بسم تبارک تعالی

بسم تبارک تعالی حضرت مستطاب محمد و آله و سلم و علی بن ابی طالب و ائمه اطهار و ائمه معصومین و ائمه هدی و ائمه صلوات الله علیهم
و است برکات اعلی که بحاجت مستطاب محمد و آله و سلم و ائمه اطهار و ائمه معصومین و ائمه هدی و ائمه صلوات الله علیهم
عز و جلال تعالی مجاهد شده و ان شاء الله تعالی

از تحت اشرف نور

بسم تبارک تعالی و است برکات از تجزیه مستطاب محمد و آله و سلم و ائمه اطهار و ائمه معصومین و ائمه هدی و ائمه صلوات الله علیهم
فرا صوب تحکیم فرموده و این است که در کتاب ایشان شده فی کتاب التوحید و کتاب التوحید و کتاب التوحید و کتاب التوحید
و است برکات از تجزیه مستطاب محمد و آله و سلم و ائمه اطهار و ائمه معصومین و ائمه هدی و ائمه صلوات الله علیهم
صلوات الله علیهم و است برکات از تجزیه مستطاب محمد و آله و سلم و ائمه اطهار و ائمه معصومین و ائمه هدی و ائمه صلوات الله علیهم

محمد کاظم طباطبائی بیت و سیم جادی الاکمل

بسم تبارک تعالی و است برکات از تجزیه مستطاب محمد و آله و سلم و ائمه اطهار و ائمه معصومین و ائمه هدی و ائمه صلوات الله علیهم
بسم تبارک تعالی و است برکات از تجزیه مستطاب محمد و آله و سلم و ائمه اطهار و ائمه معصومین و ائمه هدی و ائمه صلوات الله علیهم
بسم تبارک تعالی و است برکات از تجزیه مستطاب محمد و آله و سلم و ائمه اطهار و ائمه معصومین و ائمه هدی و ائمه صلوات الله علیهم

یکی از سلسله معتمدان و سادات ائمه معصومین و ائمه هدی و ائمه صلوات الله علیهم
بسم تبارک تعالی و است برکات از تجزیه مستطاب محمد و آله و سلم و ائمه اطهار و ائمه معصومین و ائمه هدی و ائمه صلوات الله علیهم
بسم تبارک تعالی و است برکات از تجزیه مستطاب محمد و آله و سلم و ائمه اطهار و ائمه معصومین و ائمه هدی و ائمه صلوات الله علیهم

این

صفت و تشبیه از کرم و حاصی آری بجا آید و حلقی در بر

آید از می پس مشا به بکلیه (ای برادران دینی من) که از تاریخ افتاد این مجلس به محمد آقا

علیه صلی الله علیه و آله بانی مذمت است که در پشت پرده و پسته نون آمده اند و پسته نون هم یکی از

شروع کرده اند که به سیمین در اختصاص و خیر اندکی است باین سیمین و در این مجلس

در سراسرستان - مدای مسالی را می باید از کسی که در بار مجلس شورای فی غیر از مجلس - و غیر

و شمع - خیالی داشته باشد - و بر حق و محبت الکی گرفتار باشند کسانی که مطلب را بر خلاف

آفتاب میدهند - و بر سلاطین و اشراف بکلیه - و در واقع شبیه از بهجت مدد از حق

آیند با گوش سلیمان بگویند - و بخرج مملوک بدهند که از آنی و سایر ماسخرین مسکرمین مجلس - و فی

اینها المونون گرفتاری که این چند روز با جمیع اسلام و مسلمین آفتاب می - و آفتاب می - و آفتاب می

شیخ عبدالله - و است بر کاشم - مع و آثار و ادوات - و خواسته اند بر خلاف قسم بر ما شرفی

باشند - همان گرفتار را خواسته اقتضای مجرات آفتاب است و کاشم معنی معلوم است

و خواهش می شود که بجهت و مومند باشد - اما باین آن گرفتار را بپرسید و ایم - و قصد همان

که در آن گرفتارند و است - کسانی که از روی تو این عارجه طافانند اسامی برای مجلس شورای فی

یکند غارشات خود را بر طبق بیان صورت گرفتارند و که بگویند هیچ شکایت از سبب طاعت نگذاشته

و معلوم خواهد شد که بگویند - مخالف مجلس - و غیر مجلس - باینست که بگویند (بجای هم و هم کلم)

و در این صورت و سبب طاعت است بگویند و آفتاب

(بقیه شرح تعلق بکرافت نجاشرف)

و از اوصاف شرایط مجلی کجی الاسلام و مسلمین آقا یان نجاشرف و این کرافت قیاس نموده اند آن است که
باید در حق مسلم و اعاظم مظلوم و اعانت مظلوم کند آقا یان عظام مهاجرین را و در مقدمه هم شش مانی که دارند پنهان
بدون هیچ اختلاف در سبک از این شرایط و اوصاف ولی میسر دارند یا اهل الاسلام یا اهل نبوت
همیشه با اصحاب بنده شمرده به سینه ده این مکتب و طرف این کمال با خورشید کار علم از کجی می کشد است
چه در غنای باطنی و بیخه شده و اما لای مردم به راج و فتنه و در جفت و کاتب و تاجر از کار افتاده
و ششرا و فتنه و تسکین فتنه شده افعال به شش و زنیابی شومس و خاوندانی سرپرست باشد
و از وی نیست که به نجاشرف با آواز بهشت بخت بل با کنایه نطق از طراف و کلاف نرسد به حرق
قلب به شیر الاصدان به طوفان البلاء در هر شش و هر زویشنا جاقی با پسیم انجمن می هدست
به استان شده در غایت قنات و استبداد ششرا و خود کامی ویدا هستند همان رفقای را که
سابقا حکام و ظلام با رعایای بنده شش و ولایات میگردند افعال آقا و این نجاشرف و بستان و پیرنگ
آنها می کنند فی الحقیقت استبداد و اصد هزار استبداد ساخته اند و با صد هزار حاکم ظالم بر این مکتب
رجعت جو کار جو کشش آن تافته اند اگر قاری آن طبقات از دعا یا که همیشه زیر پایم فرستند و اسیر دست غارتگر
و چا و پیمان بودند با اضعاف افزوده است آبی دای که بر نشد بر شد

با خدا یا این چه سال زلال بود که بر پهلانهای ایران گذشت و صفات تاریخ این مکتب را خون آلود ساخت
و پسند ای مالی را از شعله و دود کرد و طلمای خند ضحاک و کشارهای چکیر ضحاک را بیا و آورد
ای مجلس تدبیر که چندی از دود و دود پس نور آقا یان با دشواریان تا میسر نموده و به موجب حق
که این منبر شریف خود داشته با پیران مذہب جعفری چه نویدی بزرگ و امید و ایملی کلان دادند ولی
لازم به بسای زود کار چند انان نداده که در تفسیر عظام شب را می کشند با وسایل و سوزی می کشند

از جن موعود که آن بزرگوار است خود غلبه بر خاک ایران نموده و پیکر پسر از سوطان مار علیه آتش ساخته است

بی ادب تنان خود را داشتند بلکه آتش بر همه آفاق زد

باری برادران دینی ما در این مکراف تامل و فکر کنند و ببینند که حضرات حج اسلام مجاهدین نجف اشرف مجلسی
که خواسته اند چه صفت و کدام قید و شرط است حضرات حج اسلام مهاجرین زاویه مقدمه هم همان مجلس را بنویسند
و مخالف چنان مجلس را مخالف شرع و مجادل با صاحب شریعت میدانند و البته تمام اهل اسلام هم مجلسی بنویسند
بین او صاف و قیود و شرط را بر آریسته بود و باشد پس صاحبان این مکراف شریف و مهاجرین زاویه مقدمه مسلمانان
مالک محروم به ناما بر یک قول و یک خنده و یکت رای هستند و مخالف و معاند ایشان بتنه باب و فرق فرقی است
که میگویند ما مجلسی بنویسیم که مثل پارلمان المان بود و باشد و نظری بتقویت اسلام و حفظ مابسیلین و امر معروف و
نهی از منکر و سایر او صاف و ملاحظاتی که در این مکراف ناخود است نداشته باشد

پس اگر ایران اگر چه هنوز از آرا یکدیگر اطلاع کامل حاصل نکرده ایم ولی در نفس الامر سوای آن دُفنه و تمامه
بنیم قطار ای کرگان و سپکان از ما جداست

طوبیخ در آپستازنه حضرت عبدالعظیم سلام الله علیه و علی آباءه الکرام برای آفت
ورفع اشتباه از برادران دینی روز شنبه نیت و سیم جادوی ثانی^{۲۲}

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت تگوراف حضرات مجمع الاسلام، اہلسنن آغا، حاجی میرزا حسین طهرانی و آقاخان آخوند ملا محمد کاظم
خراسانی و آقا شیخ عبداللہ ازہرانی و مائتہ ظالم علی بن موسیٰ کلینی اہلسنن
ازہرانی اشرف ازہرانی ج ۲

تجلی محترم شورای فنی ریخ الله تعالی و کلمات بر خیزا بختی شریف وکیل دار محالست مخالفین با مجلس
مترجم فی اسلامی عامله قاطب ال ایسلام مولی است عوام اهل علم و کافر و خصمین شریعت مطهره حضرت
ختی بریت صلی الله علیه و آله و سلم و اسلام میبارد که حسد او نه متعال گواه است با بنید و از حق
جز تقویت اسلام و اعتقاد با پیسلین اهل طایع انور عا نه داریم عقیده مجلسی که نمایین آن برای ربح علوم و افتا
علوم و آفات لغوت و اگر بر خوف و غنی از سنگر تقویت کثرت و کثرت و ترقیه حال رجعت و عینا
بیضا اسلام است عینا خلا مشهور ما و عا فارغ بلکه واجب است و مخالف و مخالف از مخالف شریعت از
و مجادل با صاحب شریعت است رجاء و اثن که تا کنون انشاء الله تعالی کی مخالفت نکرد و و تو اید کرد
و به کار و بر خلاف این مضمون گشت با و کفر و غیبتی بداد او شود کذب بعض احسن و وسیع و بیم حیات را اظهار
دیده آقا خیرعل حاجی میرزا خلیل آقا خیر محمد کاظم خراسانی آقا خیر عبد الله آقا خیر

بنده از در حضرت سحاب بخدا سلام و تسلیت آید و باری شایسته فضل ابد و ابد است بر کائنات و در دنیا و آخرت که با شما کار می و دوستی نمی و دشمنی نمی و یزید صفت حال را بر پیشانی مان نوشته اند و

مکذرات که شامده و فراموش آقای حاجی شیخ ایده الله تعالی چهارم مردوم مسلمون و کثرت شود و هیچ خلایق بدست
بزرگواران مکر مجلس شری شد و اندک زمانی مجموع الاسلام و مسلمین کائنات آستان اید المومنین عهده باشند
بعضی که بر پیش ساعد حالات آنها صادر شود الی اندک آنجا که حضرات حج اسلامیه بخت اشرف بعد از آنکه یکی شده
و من عده ای بودند هستند بوقت را صادر شده بودند که اصل مقصود اشرف مباحین ذایده متدبران
و غیر از حضرت مکراف برزور هیچ مقصود و منظوری نداشته و ندارند (ببابت صادره و شتر گویم)
برادران دینی ما می بیند که آقای حاجی شیخ فضل الله و آقای حاجی میرزا حسن آقای محمد تبریزی و آقای
آقا سید محمد طباطبائی و آقای آخوند خاتمی و آقای حاجی آخوند رستم آبادی و سایر علماء عظام و
جماعت که در ذایده متدبر مشرف هستند یکی بین مجلس را می بیند که حضرات حج الاسلام و مسلمین آقای حاجی
و آقای آخوند و آقای شیخ و امت بر کلام حقین منسوخ کرده اند و در این تکرات که مصنف آن مجلس را یکایک
شمرده اند از جمله منسوخ کرده اند عرض بر تقویت اسلام و حفظ مسلمین و اصلاح امور عامه داریم پس مجلسی که
بزرگواران می خواهند باید مجلسی باشد که تقویت اسلام کند حضرات مباحین ذایده هم میگویند باید مجلس مسلمانان مجلسی باشد
که تقویت اسلام کند نه ترویج کفر پس دست یابیم و دست طبعیم و دست یفتیم بر دین که همه سکر اسلام و روح
کفره با یکدیگر خارج شوند چه از حق مجلس و چه از حاشی مجلس آبی برادران دینی ما که در طهران حاضر هستند و بین
مجلس ما هستند آن ظاهر عقیده آیات ائمه و علمای ما را و متضمنین با آن و چشم روشن که از غایت شریعت
مستثنی از عقیده است می بینید یا نه اگر می بینید که اینها بر مجلس مسلمانان غلبه کرده اند و کیفیت خود خیالاتی را که
دارند می رانند و اگر چه انتظار می دارید در اقدام حاکم بر تصحیح مجلس و اصلاح مجلس و کمال مجلس قیام خودی که می آید
ما و شما مشترک است از اسلام و قسما آن و قبله و موالات آل محمد صلوات الله علیه و جمیع که این حضرات مباحین
استعدی بر اصلاح مجلس و تصحیح مجلس و کمال مجلس دارند از این مناسبت و ضرورت و قسما با که به از این مجلس
جای ایران بزرگ و متدبر شده که باید از دشمنان این و نگویین اسلام و چه خوانان با جوگر می کشند و راه

در آن حضرات اسرار در مجلس شورای سلیمان صد و هشتاد و دو را شنیدای کسی می باشد شیعی جبری
 از استسای در آن فرستاده اند گفت ایران از هزار و سیصد و چهل سال قبل که از این در دشتی و زمین محلی
 سلی اندر علی و آذین و شرف انتقال نیز فرستاد مجلس از شورای قایم داریم که امور جمهور مالی را اداره و داد و بید
 زیادت است امروز که این بایس را در فرستاد است با پس کرد و همین جرت که اقتباس از فرستاد است با
 ملا اسپه که در حداد و عدت و نواز رسول خلافت و این گفت است نظری مخصوص در آن مخرجات و مخرات
 داشته باشند که امری بر خلاف این است اسلام بصد و نوزده و دوم ایران هم مثل ای فرستاد بی قید و کون
 بی باک و فشار و شکر و بی بر از اکتیات و زو مانایات واقع شوند این ملاحظه و مراجه حسب تکلیف شری است
 که این ایامی مجلس را از روی کتب قانون را پایا میسند لازم است و هم من بعد در جمع شته نمای آینه و الی
 یوم تقوم اقام عمل اند عالی منسب به اقدام بر این است حکامات حمید و استمار در خط این جد و آید است
 که اشهر و آرا ذل و آدابش این شهر را بر اغراض از استستان حضرت محمد اسلام نایب امام آقا
 شیخ بیامی دیگر و ادانت است و بنا بر گفتن و مسند و کما کردن و کلمات نوشتن با چار و بی اختیار
 کرده است نگار آهای اساسیست و وزارت داخله و سایر مامانقت بدو جا و چنانکه اختتامی روزنامه
 و شبنامه و شطایحی قسره و ذخایر بنا همین یک نقطه و امر است و الا آندی از خارجین را از این حد پس
 رزقه مجلس است و آنکه شوری و نه مرا هم مکتب اگر دنیا و دنیا داران نفس عالم عاقل بر بند که در یک امر
 نباح بر خلاف میل تمام طبقات خلق افتد ای بکند است نخواهد که در یک امری که مذکور است و خوب
 فداست ای خلاصه امر ای معتقدین اسلام ای مردمی غرض تمام است تمام حضرت محمد اسلام بر آن است
 که در شبسات و نگار این شبایم از شما باشد و الا بر شما و مشعل و جهان که در حکم شراب و این
 چنانکه به تعلقی و به تعلقی خواهد بود

اذا نصبت حنی کرانم قسیمی فلان زال غشیبنا عقی ناسما قید در آن آینه و این

[illegible]

سؤال پنجمین و در بیان مختصر علی بن ابی طالب علیه السلام

با کمال توکل و احرام خدمت و کلاه محترم مجلس مقدس نورانی
زحمت عرض میدهم از آنجا که لفظ شرطه با محال دین مملکت
متصل بوده است ضلالت این لفظ در السنه دائر است چون مردم
این مملکت با شمال ان مانوس نیستند هر کس این لفظ را طوری معنی میکند
و مقصود از این کلمه را بوجوب بیان بنماید خاصه که این کلمه در اغلب
السنه بلفظ حرب و ازادی ردیف میشود و بعضی اوقات با ذهان
چنین الفهم میکنند که مراد حرب و ازادی حرب مطلقه است
و این طور میفهمانند که مجلس مقدس در تمام امور مردم دخالت می
کند و حق امور شرعیه را در تحت شورش گذارده و اهل عیلم غول
خود را در آن مدخلت میدهند و این الفها است که موجب
و حش و بعضی از غلوب شده و باز مخبرند محض الطینان
و رفع و حش این دو تنالی که در بار عرض میشود جواب داده شود
اولا معنی شرطه چیست و چه در مداخله مجلس
انجام است و قوانین مفروضه در مجلس میتواند مخالف با قواعد شرعیه
باشد یا خیر **ثانی** مراد از حرب و ازادی چیست و
آیا چه اندازه مردم ازادند و آنچه در حرب دارند مداخله
که در ابتداء امر در این اساس خاک داشته ایم و سزاوارست
در شنید مبارزه این مجلس مقدس ببل جهل گانه کرده ایم حقا
خواستیم داریم که زودتر جواب این دو سؤال را در کمال وضوح مرحمت
و اعطای بفرمایند که دفع و حش و غلوب بشود و این الفاظ را بجز
مراد حل کرده اسباب فساد که در

و ایمان علی بن ابی طالب علیه السلام

جواد الخجندی محمد شوره
ملی السور شعبه
بسم الله الرحمن الرحیم

واضح است که ملک ایران ملک اسلامی است و شرع حضرت خاتم النبیا محمد
صلی الله علیه و سلم دام و سمر و نافع کافر شرع و احکام این غیر نایب است
و این صورت ظاهر است که مراد از کلمه مشرطه دوازده ملک میخوانند چیزی باشد که
مناقص احکام شرع باشد بر وجه این بر سوال چنین اظهار میشود
معنی مؤلف حفظ حقوق و بحدود سلطنت و رعیت بکلیت نگذاشتن
دولت است بر وجهیکه مسئله رفع استبداد و منع تجاوزات مسئله اول و اول بنویس
و بعد این مجلس اصلاح امور دولتی و تنظیم مصالح ملک و دفع ظلم و تعدد و نشر
عدل و قسط و دامن وزارتخانهها بپایند و در حق طعن این مجلس است که بعضی از اعضا
اشی که قابل شود مرجع تبدیل این موضع و این عده و نظر
در این ان مقرون بشی و ان نظام نمایند بر و حال احکام شرع و حدود
الهی که هیچ وجه قابل غیر تبدیل نیست و در طعن این مجلس است و در هیچ
و این شرعیه کافی هستند که حضرت خاتم النبیا و این کرام علیهم السلام معجز
اند و اینان علماء اعلام و عدل و عجز عظم هستند و مسئله است که قوانین موضوعه
در این مجلس مخالف با قواعد شرعیه نبوده و نخواهد بود و چرا که در قانون اساسی که در دست
هر مدلی مخالف با شرع است استناد به قوانین پیدا نخواهد کرد و مراد بجهت شرع
در حقوق شرع آزادی و بیان مصالح عامه است تا اهالی این ملک مثل سایر
کشور ظلم و استبداد نباشند و بتوانند حقوق که از جانب خداوند برای آنها مقرر
گشته و خواهند نمایند نه خربان و ارباب دبان باطله و آزادی و ضامن است
شرعیه است که هر کس آنچه بخواند بگوید
و بموجب این کار

۱ ندای قرآن

احوذ باقة من الشبطات الرحيم لسم الله الرحمن الرحيم

لابا به الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد

ای مسامین آگاه باشید قرآن مجید میفرماید که مجلس شوری با مجلس بنا با عریان حق مداخله در من ندارد من از جانب حکیم حمید آمده ام خبری در من پنهان نماند بود زیرا که باید همه و سادگان را هم فائق اولاد به علم رساند و همه سادگان را بشخص و نون و ده باشد تا آنکه آنکه درون باشد که حجت و دلیل نکند و بر خلاف علم خود صلاح نبوی نماید

بنا تا آنکه باید روی باشد تا تکالیفات و تبعیضات که موجب ارمهات شایع و حسن است دون الحاق و سهل طرق موصاه بوده باشد و لایحه بیکه بدوی نبیانه و حاکمانه خلاف عدل نموده بلکه ذات قوریزه و سائق این خصلت است مخصوص ذات حضرت اقدس احدی است که او هیت به ظاهر عسری خود اقیانه علیه اسلام خصوصاً حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم عظم فرموده و البته این تصور از دون که معنی آن تمام عاری است -- زوی باشد بهر حال حرام باشد زیرا که بطور هر

شاید ایصال معنی موجب وی نخواهد شد و موجب یافتن موجب مطاف و نوا و است (هل الدین الا الحق) پس معلوم شد احدی از اهل عالم حق مداخله در احکام مراه نخواهد داشت و در اینصورت و کلامی مجلس شوری یا خبر هم چگونه ضمانت کرده و میکنند در اینگونه تصور یا اینکه وکیل مداخله در امر که راجع به امور است و موکل رجوع باو نموده میتوانند نمایند که در امری که خود موکل حق مداخله ندارد مثل قانون قضائی و قانون جزائی و غیره یا در قبایله و شوروی (قلمی خدا نمائندگی آنها و حالت در امور که شرح حکایت نموده اند تا آنکه آنها را نموده اند بطریق غیر از علما و او فرض نباید تعیین نمود نظر به این که مذهب معن و زراعت معاشی پیشمار است و شهادت آنکه چند نفر غیر صاحب از روی قریب با هوای نفس تمیز فرود دین و احکام اسلامی را داده اند حالیه هم آنچه استی انشکه بهر دین که اصول دین است چند نفر دیگر خواهند تمیز داد و باطل را بر حق حاکم میدهند بلکه باید گفته شود که چنین جاری در محاکم

مردم و قنونی محققان مدخل هر عصری که در حق است بهر درگاه باشد و این رویه در تمام فواید مذهب و مذهب و مذهب و او پس باید در تبعیضات محققان معلوم شد تا تصرفات صحابه که موجب هزار گونه مشکلات مذهبی برای مسامین است مرفوع گردد و مصدقات و اجراء آن رعایای تصدیق و بیوجار حفظ اجراء احکام صادر از مجتهدین نمودن میباشد چنانچه تکلیف هر مکانی از احکام محققان است (اما و کلام) پس چون اختیارات آنها تابع اختیارات مومنان آنهاست باید معلوم شود در چه اختیارات مومنان تا چه حد است تا تکلیف و کلام معلوم شود اما برای توضیح این امر گفته میشود که مردم در خارج حاکم متابع و مدع و مدعی از شمس داخلی و خارجی است مقدار که دین ترخیص فرموده و اما بهر جهت احتیاج به تبدیل سلطنت امتدادی سلطنت اشرافی نموده اند و چون مدع اعداء را بهر بر قوم دامنه هر طرف است از این رو تشکیل لشکری و کشوری را لازم دانسته اند که موجب حفظ از دزد داخلی و خارجی شود نه نگهبان نماید و تحصیل مایهها با اساسی مخالفه برای ارتزاق جمعی از عاقلان که صرف جنگ توانمین الهیه نمایند شود پس وطایعه و کلامه و مصلحت دافعه با جهت فائده برای مومنان خود و امر در آنچه به ملک و لشکر و شورا است پس ای سعادت قرآن و اسلام وای روحانیون عظام و ای مسامین دوی القرو الاحرام گوش و جدید نمائند دست اعدای بازار نام قرآن قطع فرمائید و بعضی از ساجین حرث که مزیل احلاق الشایب و موند احلاق عجیب و غریب و شبیطات میباشد بقل و شرع عقل فرموده و آزادی ظلمت را مانند مجانبین مفید سازید را را هر که که حاکمش بنوع احلاق است عی الاطلاق دیوانه خواهد بود مثل آنکه شهوت مشتهای خود را میطلبند بی شوکا و اندیشه بدی در حکم آغوش نموده است چنین سادگی که به حقوق را شناسد و نه صاحبین حقوق را دیوانه است و هم چنین است مثل سادگی حکام از شبیطات و غیره ها و اسلام علی من اتبع الهدی (ناحیه مقدسه اسلام)

اطلاعات پژوهشی

قانون ناصری و جامع ناصری

و رسائلی در عقاید اجتماعی

در دومین کنگره تحقیقات ایرانی که در شهریور سال ۱۳۵۰ در شهر مشهد برگزار شده است درباره جامع ناصری شیخ سیف الدین علی استرآبادی (۱۲۲۲-۱۳۱۸) سخن راندم^۱.

در آن هنگام نگارنده از نسخه‌های این دو کتاب که در کتابخانه شاهنشاهی کاخ گلستان نگاه‌داری می‌شود آگاه بودم، و آن دورا در آن گفتار شناسانده‌ام و درباره قانون‌گذاری ناصرالدین سخن داشته‌ام. چون پس ازین به نسخه‌های دیگر از آن دو برخوردیم آنها را در اینجا می‌شناسانم زیرا هر دو از رسالات مهم برای تحقیق در اندیشه اجتماعی و سیاسی عصر ناصری است.

از جامع ناصری نسخه دیگری نزد آقای مدرسی چهاردهی بود که او را به استاد شادروان مجتبی مینوی بخشید و من آن را نزد آن دانشمند دیده‌ام. این یکی نسخه اصل و نوشته دست خود مؤلف است و از این رهگذر بسیار ارزنده است.

از قانون ناصری تاکنون به چهار نسخه دیگر برخوردیم و چنانکه خواهیم دید بایستی نسخه‌های فراوانی از آن در خانه‌ها باشد.

از این پنج نسخه که من می‌شناسم نسخه شاهنشاهی کاخ گلستان به نستعلیق

۱- گفتارم در جلد دوم مجموعه سخن رانیهای دومین کنگره تحقیقات ایرانی در سال

۱۳۵۲ در شهر مشهد ص ۵۰۳ - ۵۲۵ چاپ شده است.

سده ۱۳ و ۱۴ و نسخه آستان رضوی نوشته ۱۳۰۰ است و گویا این دو دومین تحریر باشند. در آغاز نسخه شاهنشاهی آمده است که در آغاز سال ۱۳۰۰ آیتی آمده است که وضع قانون باید از سوی ناصرالدین شاه باشد. پس این هم بایستی در ۱۳۰۰ یا ۱۳۰۱ نوشته شده باشد.

ولی سه نسخه دیگر گویا باید تحریر نخستین باشد و چنین می توان پنداشت که انصاری نخست همان رساله دوم یا بخش دوم را در ۵-۱۲۸۴ نوشته (نسخه مهدوی) و سپس در ۱۳۰۰ یا اندکی پیش از آن را در خاتمه رساله نخستین گذارده است. چه او در آغاز نسخه شاهنشاهی می نویسد: «چون از اول سنه هزار و سیصد هجری همیشه این خیال در خفاطر خلجان داشت ... لهذا بر حسب امر قدر قدر ملوکانه شروع به تألیف و تدوین این کتاب مستطاب میشود بعون الله الملك الوهاب» این نسخه سپس مانند نسخه آستان رضوی آغاز میشود و چنین است انجام آن: «و وقت عزیز خود را در معرض تلف نگذارد».

نسخه آستان رضوی دارای ده باب است ولی نسخه شاهنشاهی يك مقدمه و هشت باب دارد (ص ۱-۵۶) و يك خانمه (ص ۵۷-۱۲۴) که گویا در نسخه آستان رضوی نیست و نسخه های مهدوی و دانشکده ادبیات و دانشگاه تهران همین خاتمه است و بس.

در این خاتمه آمده است که من پنجاه سال دارم و سی و دو سال خدمت دیوان کرده ام (ص ۷ نسخه مهدوی).

اینک چهار نسخه دیگر این رساله را در اینجا می شناسیم:

۱ - نسخه آستان رضوی شماره ۵۸۳۳ به خط نستعلیق و شکسته ۱۳۰۰ در ۲۲ برگ به اندازه وزیری بزرگ.

دوست دانشمند آقای تقی بینش در فهرست شهرستانها بخش فهرست الفبائی نسخه های آستان رضوی (ص ۹۳۸) و در نامه ای که به نگارنده نوشته است آن را برای من به تفصیل شناسانده است.

آغاز آن چنین است : بسمله . الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا ونبینا محمد وآله الطیبین الطاهرین و حجج الله النہی المیامین سیماعلی امیر المؤمنین . . . و بعد چون رای عدالت پیرای ممالک آرای یکتا گهر دریای وجود و موجود پرورنده نهال جود السلطان الاعظم والخاقان الافخم مروج شرع الرسول و متعلق زوج البتول و المحب الحسین لانها الاحد عشر (!؟) الذین هم شفعا (مانند آغاز نسخه شاهنشاهی)

انجام آن : باب دهم، بعد از تأکید جدید اجمالی برای تکمیل شرایط اجرای قانون مقدس به نحوی که دولت را اطمینان حاصل شود ... در این موقع مناسب و بلکه از مقتضیات اقبال بی همال همایون به نظر آورد که همان رساله را خاتمه کتاب قرار دهد تا کاملاً از ملاحظه نظر عدل پرور همایون بگذرد و زیور کمال یابد ...

۲- نسخه دانشمند گرامی دکتر اصغر مهدوی^۱ به نستعلیق ۱۰/۱۲۹۷ در مشهد در ۸۴ صفحه ۱۶ سطری. در عنوان آن آمده است « از جناب مستطاب مستطاب میرزا سعید خان مؤتمن الملک وزیر امور خارجه کسه در سال ۱۲۸۴ تا سنه ۱۲۸۵ نوشته اند » در هامش ص ۲ چنین نوشته شده است : « این رساله شریفه از اثر خامه مرحوم مغفور خلد آشیان میرزا سعید خان مؤتمن الملک وزیر دول خارجه رحمه الله ، از جنت مکان رضوان آرامگاه مرحوم مغفور پدر بزرگوارم رحمه الله علیه به جهت این بنده ارث و یادگار مانده است . سیکون لغیر [ی] انا العبد علی بن اسمعیل عماد الکتاب آشتیانی طاب ثراه، شنبه ۲۵ شهر صفر ۱۳۱۸ » بامهر « علی حبه جنة ۱۲۴۷ » که در پایان هم دیده میشود .

در این رساله بحث میشود از اطمینان و امنیت و صحت و منع رشوه و پرهیز از پیشکشی و از شایستگی و آگاهی و دانش کارکنان دولت و تخفیف در مخارج دولتی یا صرفه جویی و از گرفتن خالصجات از دست حکام و از بازرگانی و کشاورزی و پیشه و هنر و از دقت در وصول مالیات و ایجاد مدارس برای پرورش کارکنان دولت.

۱- از آقای دکتر مهدوی و سرکار خانم دکتر همای ناطق بسیار سپاسگزارم که تصویری از این نسخه در دسترس نگارنده گذارده اند .

در آن آمده است که اساس دولت ایران : قشون است و آبادی و نظم و علم .
آغاز : بسمله

در جهان شاهدی و ما غافل در قدح جرعه‌ای ما هشیار
سرمایه عمر عزیز را بسی تلف دادیم و زمان فرصت را بسیاری به تیر بطلالت
هدف نمودیم رخسار شاهد مقصود از پس پرده چه بسیار به ما نمودار شد و ما
به تجاهل گذشتیم و غمزهای فتانش به چه غمازی ما را به پیش خواند و ماقدمی پیش
نرفتیم .

انجام : و این اشخاص بی وقوف شبانه روز خود را صرف ادای تکلیف کرده
به اصلاح چرخها مشغول شوند گاهی ریسمان ناصاف ناموزونی از چند جا پاره شده
و گره خورده از چرخ و دوک در آورده جمع نمایند و برای اینکه چرا دیر بایسد
شد صدمات از مأمورین انجام این کار ببیند ، ۱۰ ربیع الاول ۱۲۹۷ در مشهد
استنساخ شد .

۳- نسخه کتابخانه دانشکده ادبیات تهران شماره ۱۰۱/۲ د نوشته رجب
۱۳۰۰ در ۸۶پ- ۱۷۰پ (فهرست ۱: ۳۲۰- منزوی ۱۶۱۲)

آغاز آن مانند نسخه های مهدوی و بخش دوم نسخه شاهنشاهی است و انجام
آن چنین است : من آنچه باید بگویم گفتم حال وقت تحقیق شماست والسلام خیر
ختام (حرر فی شهر رجب المرجب ۱۳۰۰).

۴- در جنگ شماره ۶۵۱۷ دانشگاه تهران نو نویس پس از ۱۲۹۰ ص ۵۸۹-
۶۵۴ «کتابچه ایست از خیالات مرحوم میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه طاب الله ثراه»
و آن تنها خاتمه کتاب انصاری است، آغاز آن درست مانند آغاز بخش دوم نسخه
شاهنشاهی و آغاز دو نسخه ادبیات و مهدوی و انجام آن چنین است : «حرکات چرسی
و بنگی را کنار بگذار والا چیزها حاضر کرده داریم اگر منتشر بکنیم از خجالت
سرازخانه بیرون نخواهی آورد . و این نسخه بانصد نسخه نوشته شده است بهر
ولایت هم منتشر خواهد شد»

رساله‌ای دیگر گویا از همان 'نصاری یادگیری

در جنگ اسناد دولتی نسخه کتابخانه وزارت امور خارجه که به گواهی مرآة الممالك در ۱۳۳۰ به اطاق اسناد گذارده شده است و ۳۹۶ برگ دارد (فیلم ۳۶۸۹ و عکس ۲۶۷۶ دانشگاه تهران یادشده در فهرست ۲: ۲۲۶) درص ۱۳۰-۱۴۳ رساله‌مانندی است در ۲۷ ص ۱۵ س به خط نستعلیق درباره لزوم قانون و نظم و مؤلف آن می‌نویسد که من بیست و دو سال خدمت دیوان کردم و ده سال به کارگذاری وزرا کسب اطلاع و اعتباری نمودم و دوازده سال سربرخاک پای مبارک سودم و جز برخاک آستان همایون دیده به جای نگشودم اکنون سال بیست و سوم شاهی پادشاه است (سال ۱۲۷۶). از سخنان او برمیاید که در این تاریخ تولیت آستان رضوی را داشته است.

در آن یادشده است از یک صد و پنجاه و پنج سال پس از یک هزار و یک صد و بیست و یک که دولت روس بنای رسم و قانون گذارده است و این میشود سال ۱۲۷۶. اگرچه بیست و سومین سال پادشاهی ناصرالدین شاه ۱۲۸۶ است. همچنین یاد میشود در آن از وزارت سپهسالار و دوازده سال پس از میرزا آقاخان و از رشته‌ای که میرزاتقی‌خان بنا گذاشته و از وزارت میرزاتقی‌خان که از احکام نویسی به امارت رسیده است.

میدانیم که مؤتمن‌الملک انصاری از ۱۲۹۰ تا ۱۲۹۷ متولی آستان رضوی بوده است (فهرست آستان رضوی ۴: ح دیباچه - راهنمای آستان قدس رضوی ص ۲۳۱) پس این رساله نباید از او باشد چه در تاریخ ۱۲۷۶ میرزا سید محمد حسین حسینی عضدالملک قزوینی و در سال ۱۲۸۶ میرزا محمد حسین دبیرالملک متولی بوده‌اند. اگرچه این رساله با قانون ناصری انصاری بسیار نزدیک و همانند است. این رساله در چهار رکن است:

۱- مالیات و تطبیق مداخل و مخارج دولت

۲- نظام قشون و پیروی از قواعد و قوانین دول فرنگستان در این نظام.

۳- ترفیه رعیت و ازدیاد ثروت و صناعت و تجارت

۴- قرار پولیتیک دولت و رسوم و آداب خارجه در طریقه و داد و اتحاد با دول

همسایه و هم جوار .

سپس خاتمه ایست در یاد کردن نصایح خاقان مغفور به ولی عهد مبرور سپس يك نامه به شاه بایادی از مغشوش کاری های حاجی میرزا آقاسی و اینکه چون اکنون از عتبه بوسی آستان همایون نو میدم و کار کشور را نیز آشفته دیدم ناگزیر به پاس حقوق نعمت خداوندی این مطالب را به اختصار در اینجا آوردم .

آغاز : بسم الله و نستعین ، الحمد لله الذی [هو] علیم بذات الصدور و یحب الصادقین ... اما بعد چون عمری این بنده بی مقدار در این عالم به فرزندگی و چاکری آستان همایون که بهشت جهان و نعمت جاودان است سرافراز بودم و با خدام دربار کیوان مدار دم ساز ، عطاها بردم خطاها کردم مرحمتها دیدم به نعمتها رسیدم ... و اکنون که از آن نعمت عظمی دور و به خدمت آستان ملایک آشیان ثامن الائمة ... علی بن موسی الرضا ... نامورم با خود اندیشیدم که اینک که عهد شباب فراز آمده و فراز عمر به نشیب رسیده ... لازم دید که شطری از حالت دولت ولی نعمت را که در این مدت بران اطلاع حاصل نموده و ارکان پایه سریر سلطنت مکتوم میدارند ... به عرض برسانم .

انجام : لهذا بر سبیل اختصار به عرض آن پرداخته خاطر بیضا مآثر را متذکر ساخت . امر امر همایون است .

در پایان این گفتار از چند رساله دیگر که نزدیک به قانون ناصری است یاد می کنیم تا مگر کسانی را که در پی تاریخ مشروطیت ایران هستند بکار آید :

۱- در آستان رضوی رساله ایست که در فهرست آنجا (۶ : ۴۴) به عنوان « علم الاخلاق » آمده و از ملک یوسف شاه نظر شاه پوریان است که شاید ارمنی نو مسلمانی

باشد و او آن را در سال ۱۲۷۸ بنام ناصرالدین شاه در سفر خود ساخته است.
گمان دارم برای پی بردن به اندیشه سیاسی دانشمندان آن روزگار سودمند باشد
(منزوی ۱۵۲۳)

۲- رساله ای گویا به نام روح الاسلام با صراط مستقیم به پرنس میرزا ملکم خان
نظام الدوله (۱۲۴۹-۱۳۲۶) نسبت داده اند که در آغاز آن سرگذشت پیامبر اسلام
آمده و نبوت خاص او هم در آن اثبات و پس از آن از سیاست کشوری گفته گو
شده است. مطالب سیاسی آن گویا نزدیک است به آنچه در رساله انصاری
می بینیم. در رساله تاریخ مشروطیت مورخ ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۷ نسخه کتابخانه ملک
شماره ۳۶۷۷ نوشته ج ۱/۱۳۲۸ در تهران (ص ۹۱ فهرست فارسی-منزوی ۴۲۷۲)
اشارتی به اثبات نبوت خاصه و مدنیت و ناموس و اخلاق شده است و شاید آن هم
با رساله ملکم پیوستگی گونه ای داشته باشد.

ملکم این رساله را در ۱۲۸۰ سال پس از مرگ پیامبر (۱۲۹۱) ساخته است
و من از آن شش نسخه می شناسم:

الف - شماره ۴۰۳۲/۲ مجلس که در فهرست (۳۶:۱۱) شناخته نشده است.
به خط نستعلیق میرزا مؤمن خان منشی کاشانی است در ۱۲۹۷ در برگهای ۱۵ تا ۹۷ و
نام آن در دیباچه این نسخه «صراط مستقیم» است.

ب- نسخه شماره ۱۰۱/۱ د دانشکده ادبیات تهران در برگهای ۳ پ تا ۸۴
و نوشته ۱۳۰۰ (فهرست ۱: ۳۱۹-منزوی ۱۶۱۳) آنرا مهدی پسر نبی نوری در
ع ۱۳۳۳/۲ داشته است.

آغاز آن مانند نسخه های همدان و ملک است بدینگونه: خدمت ارباب عقل
و دانش که به مقتضای فطنت در امور آفرینش تأمل و تفکر و تعقل می فرمایند معروض
میدارد که نگارنده این اوراق عبد ذلیل غیر مرغوب ملکم بن یعقوب از وقتی که دیدار
بصیرت گشود مایل به علم حکمت و عرفان شد... و در پیش خود فخرها می کرد
چنان می پنداشت که حقایق اشیاء مطالب علیار... دریافته است.

(آنگاه پس از هفت صفحه در نسخه همدان:) و جمعی که انبیاء نام داشتند اغلب را دارای این مقصود دیدم و در حالات ایشان خوض کلی کردم در بعضی این حالت قوی و در بعضی ضعیف بود تا به صاحب ناموس اعظم عقل کل خاتم پیغمبران محمد بن عبدالله قریشی ... رسیدم او را سپهسالار خیل انبیاء دیدم ... جواب از فتره اول آنکه از زمان رحلت آن بزرگوار تا اکنون که يك هزار و دو بیست و هشتاد سال است.

انجام آن افتاده و چنین است: از عبدالرحمن بن عوف به تضرع درخواستند که ابوجهل را به ایشان بنماید عبدالرحمن ابوجهل را بدیشان نمود پس مساند شاهین به جانب ابوجهل پرواز کردند صف بنی مخزوم را

ج- در جنگ شماره ۶۵۱۷ دانشگاه در ص ۴۶۳ تا ۵۱۹ که در ج ۲/ ۱۳۲۲ نوشته شده و دیباچه نسخه‌های ادبیات و همدان را ندارد و بدینگونه آغاز میشود: «شرح حال حضرت رسول الله محمد بن عبدالله خاتم النبیین و هو محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب ابن هاشم ابن عبدمناف از قبیله قریش و از اولاد حضرت اسماعیل ... آباء و اجداد آن بزرگوار بر قبیله قریش بزرگ و فرمان روا و متولی خانه خدا که مکه معظمه است بودند و بر شریعت حضرت [ابراهیم] رفتار می نمودند و همه ایشان خدای پرست و صاحب عقل و کفایت و معروف به قوت و مروت بودند».

سرگذشت پیامبر در اینجا پایان می پذیرد و آنگاه چنین آغاز میگردد: «این

قانون احسن را تسهیل معاش نام می گذاریم» (۴۸۸)

او می گوید که در قانون پیامبر اسلام چهار اصل است که هر يك در علم سیاست مدنی رکنی یا پایه ای استوار و منشأ امور بدنی و نظام جهان و معاش و زندگی جان داران به شمار می آید. همچنین می گوید (ص ۴۸۸) که این اوراق محتوی بردو باب است:

باب اول در تسهیل معاش

باب دوم در تکمیل نفس

باب اول در چهار فصل که هر يك ركنی از چهار ركن نظام عالم است و سیاست مدن:

فصل ۱ ركن ۱ در اطمینان (۴۸۸)

فصل ۲ ركن ۲ در اختیار و آزادی (۵۰۰) در بدن و زبان و قلم و خیال و کسب و جماعت

فصل ۳ ركن ۳ در مساوات (۵۰۶)

فصل ۴ ركن ۴ در امتیاز فضلی (۵۱۰)

چنین است انجام آن : بقية السیف و باقی ماندگان قریش از برق و باد سرعت سیری عاریت گرفته به جانب يك دیگر گریختند و حال عار و شوار بر رخسار نامیمون خود نهادند (درست مانند نسخه همدان).

نویسنده نسخه در این جا می گوید که اصل این کتابچه ناقص بوده و این نسخه درج ۱۳۲۲/۲ نوشته شده است . سپس کاظم آشتیانی در همین جا می نویسد که او (نویسنده نسخه) مرحوم میرزا... (بریده شده) است که سال گذشته (۱۳۴۰) در تبریز در گذشته است.

د - نسخه کتابخانه غرب مدرسه آخوند در همدان شماره ۴۷۷۱ (فهرست شهرستانها ص ۱۲۴۱) که محمد تقی بن محمد همدانی در ۱۲ صفر ۱۳۳۶ آن را به خط شکسته نستعلیق نوشته است. پایان آن چنین است: «تمام شد کتاب اثبات ثبوت حضرت خاتم محمد بن عبدالله از تصانیف پرنس میرزا ملکم خان نظام الدوله صاحب کتاب اصول آدمیت و غیره» آغاز آن درست مانند نسخه ادبیات و انجام آن درست مانند نسخه دانشگاه می باشد.

ه - نسخه کتابخانه ملك شماره ۲۰۲۸ نوشته ۱۲۷۶/۱۶ در تفریس در ۷۳ برگ بنام روح الاسلام و ساخته در ۱۲۷۹ (گویا پس از مرگ پیامبر) آغاز آن مانند نسخه های ادبیات و همدان است و انجام آن چنین است : «به جانب مکه گریختند».

و- نسخه شماره ۱۳۷ فیروز در مجلس که در فهرست (۱۳۵: ۱۳۸) درباره آن سخن به میان آمده است (به خط شکسته نستعلیق با حاشیه‌های «منه» که در نسخه ۴۰۳۲/۲ در متن گذارده شده است).

۳- رساله سیاست علی بن محمد تبریزی گویا همان مؤلف پاسخ به رساله فراموش‌خانه ملکم، به نام ناصرالدین شاه در ۱۲۸۳ در تطبیق کردن اوضاع ایران با اوضاع کشورهای اروپایی و راههای اصلاح و تقویت امور سیاسی که از آنها است ایجاد مدارس و عدالت‌خانه (منزوی ۱۵۵۱ و ۱۶۵۱) نسخه آن در کتابخانه ملک است به شماره ۲۳۴۹ به خط شکسته نستعلیق فرج‌الله در ذق ۱۲۸۷ در ۲۲ برگ .

۴- کلمه نصیحه در سیاست مدنی بر اساس اسلام و تمدن اروپایی و مؤلف در آن میگوید که من از خود نام نمی‌برم و چند کلمه نصیحه برای هم‌میهنان خود می‌آورم . او در ۱۲۹۲ آنرا ساخته است و هیچ‌گونه تقسیم و بخش‌بندی هم در آن دیده نمی‌شود ، در نیمه دوم آن مقبوله عمر بن حنظله به عنوان « روایت صحیح » درباره فقیهان شیعی « وامان کان من العلماء صائنا لنفسه حافظا لدينه ومخالفا لاهواه و مطيعا لامر مولاه فللعوام ان يقلدوه » به تفصیل گزارش شده و آیت‌های قرآن در آن بسیار آمده و در آغاز آن از کورش یا بهمن پسر اسفندیار و از تاریخ ابوالفداء یادگشته است .

برخی از تعبیرات گروه بابی و بهائی در آن دیده میشود ولی مؤلف آن تا اندازه‌ای از سبک درست فارسی نویسی بیرون نرفته اگرچه اندکی عربی مآبی کرده است و رویهم‌روش نویسنده‌گی آن مانند دیگر متنهاى فارسی آن‌گروه نیست . گفته شد که این رساله گویا از عبدالبهاء عباس افندی (۱۲۶۰ - ۱۳۴۰) پسر میرزا حسین علی بهاء تا کوری نوری (۱۲۳۳ - ۱۳۰۹) باشد و شاید همان الاسرار الغیبیه لاسباب المدنیة او که دوبار در بمبئی یکی بسال ۱۲۹۹ در ۱۰۱ ص و دیگری بسال ۱۳۱۰ در ۱۵۴ ص بادیباچه مرتضی حسینی برغانی چاپ سنگی شده است .

همانکه داود یوحنا Dawvd Johanna آن را به نام Misterious
Forces of Civilization in Persian by an eminent philosopher
and now First put into English

ترجمه کرد. و آن هم در لندن بسال ۱۹۱۰ در ۲۴۲ ص چاپ شده است.

از نسخه دیگری بنام «الرسالة المدنية الصادرة في سنة ۱۲۹۲» که در تاریخ با
این رساله مایکی است چاپ شیخ فرج الله مریوانی در «مطبعة کردستان العلمية» در
۱۳۲۹ در ۱۴۱ ص هم یاد کرده اند.

از این رساله چند نسخه ای در دسترس هست یکی در کتابخانه ملك بشماره
۷۳۲ به خط نسخ سده ۱۳ در ۶۵ برگ، دیگری شماره ۲۹۴۰ مجلس (۳۱۱:۱۰)
سومی شماره ۵۰۲۸ همانجا (۳۳۳:۱۴) چهارمی بگفته دوست دانشمند آقاي
عبدالحسين حایری در همانجا و فهرست نشده است پنجمی در مجموعه موزه بریتانیا
Or 8117 رساله یکم مورخ ۱۳۲۸ در ۶۱ برگ.

نسخه های خطی و چاپی آن جلد یکم است جز شماره ۲۹۴۰ مجلس که در
دنبال آن پنج صفحه ای از آغاز رساله ایست گویادر همین زمینه مگر اینکه به انشاء
دیگری است و به فارسی سرد و ناتمام و شاید هم با این یکی پیوندی نداشته
باشد.^۱

۵- سیاست مدن از محمد علی طباطبائی حکیم ذوقنون که بنام ناصرالدین شاه
(۱۲۶۴ - ۱۳۱۳) در چهارده مساله اجتماعی ساخته و میگوید که سه مساله آن :

۱- محاکمه و بررسی در تاریخ و عقاید و احکام باب و بهاء از دکتر ج. م. ت چاپ
سوم ص ۲۷۶- مواد مطالعه و بررسی کیش بایی از برون به انگلیسی چاپ ۱۹۶۱ ص
۱۷۸ و ۱۹۵- فهرست موزه بریتانیا از مردیت اونس ص ۳۵- فهرست کتابهای فارسی
چاپ سنگی در بنیاد خاورشناسی فرهنگستان شوروی درلنینگراد از شگلوا به روسی چاپ
۱۹۷۵ مسکو شماره ۴۳۴ و ۴۳۵- فهرست فارسی مشار ۱۷۷۶ و ۸۲۸ و ۱۲۹۵-
منزوی ۱۶۱۲ و ۱۷۳۳- به مقالات برون در مجله آسیایی هم نگریستم و یادی از این
کتاب نیانتم.

پادشاه ، مرد عاقل کامل ، وزیر و کار او ، به رسالت محسن میرزا به نزد شاه فرستاده شده است (منزوی ۱۹۳۶) .

نسخه آن در کتابخانه ملی تهران است به شماره ۶۹۶ و گویا اصل (فهرست انوار ۲: ۲۰۲) .

محسن میرزا که در اینجا یاد شده است باید همان محسن میرزای میراخور فرزند عبدالله میرزای دارا و درگذشته ۱۲۹۲ باشد (بامداد ۴: ۱۸۰) پس این رساله باید پیش از ۱۲۹۲ بنگارش در آمده باشد .

دیمیتری کانتهمیر *

مورخ رومانی : ۱۷۲۳-۱۶۷۳

دیمیتری کانتهمیر «۱۶۷۳-۱۷۲۳» شخصیتی چندجانبه بلکه جامع الاطراف دارد. متفکر اومانیست، دانشمند فرهنگ‌شناس، مورخ، مرد سیاسی آزادی‌طلب و نویسنده است. او پرورده فرهنگ اومانیسم است به معنی وسیع کلمه، فرهنگی که روح جریان فکری عصر او را میساخت، به علاوه در فرهنگ اسلامی و ایرانی دست داشت و از لحاظ سیاسی نماینده برجسته فکر استقلال‌طلبی ملت خود بود. دیمیتری کانتهمیر در نیمه دوم قرن هفدهم در ۱۶۷۳ متولد شد. پدرش کنستانتین کانتهمیر از طبقه نجبای کوچک به امارت ایالت ملداوی رسید و عنوان شاهزادگی یافت (۱۶۹۳-۱۶۸۵).

دیمیتری کانتهمیر تعلیمات اولیه اش را در ملداوی فراگرفت. سپس مانند بسیاری دیگر از افراد طبقه خود به مدرسه عالی کلیسای اورتودوکس قسطنطنیه وارد شد. بیش از ۲۰ سال از عمرش را در پایتخت امپراطوری عثمانی گذراند یعنی در شهری که میراث فرهنگی روم و بیزانس را همچنان حفظ کرده بود و همین میراث

* این مقاله متن سخنرانی نگارنده است که بمناسبت بزرگداشت مورخ رومانی در سال ۲۵۳۳ در سالن کتابخانه مرکزی دانشگاه ایراد گردیده است.

فرهنگی در شخصیت فکری کانتیه میر تأثیر مستقیم داشت و در جهت دیگر آشنائی او با فرهنگ اسلامی نیز از همانجا سرچشمه گرفت. از نظر فعالیت سیاسی کانتیه میر در همه مراحل زندگی نماینده آمال مردم رومانی بود و برای وحدت سه ایالت اصلی (ملداوی، والاشی، ترانسیلوانی) و تحصیل استقلال ملی رومانی می کوشید. دوبار در سال ۱۶۹۳ و ۱۷۱۰ هر کدام بمدت کوتاهی به امارت ملداوی رسید، دوره امارت او در ملداوی نمونه ای بود از حکمرانی شاهزادگان منور. در راه تحصیل استقلال رومانی با پتر کبیر پیمان دوستی بست. در ۱۷۱۱ بدنبال شکست پتر از عثمانی، کانتیه میر همراه گروهی از اشراف رومانی به روسیه رفت و باقی عمر را در آنجا بعنوان مشاور تزار گذراند. در ۱۷۲۳ درگذشت.

تفکر کانتیه میر تحت تأثیر مکتب اومانيسم شکل گرفت. اومانيسم جریانی گسترده فکری بود که در پایان قرون وسطی همراه با نهضت رنسانس متشکل گردید. علاقه به دانش روم و یونان احیاء شد که خود در جریان آزاداندیشی و فکر انتقاد ادبی مؤثر افتاد مطالعه همه رشته های هنر خاصه موسیقی و شعر، تاریخ و جغرافیا تعلیم و تربیت و فن حکومت مورد توجه قرار گرفت. مطالعه همه آن رشته ها با ذهن انتقادی و نظریه بود و اصلاح همراه بود. محور فکری آن اعتقاد به قوت آدمی بود، قوتی که در نهاد آدمی سرشته شده و به او توانائی میدهد که همه مشکلات را حل کند و بردشوار یها فائق آید. موضوعیت آن انسان و زندگی عینی انسان در جهان هستی است. اومانيسم، بخاطر جامعیت آن، در جریانهای فکری بعد از نهضت فرهنگی رنسانس تا مکتب اصالت طبیعت و اصالت عقل به درجات مختلف تأثیر نهاد. اهل قلم و سیاست، شاهزادگان بیدار دل و حتی بازرگانان دنیا دیده، خلاصه هر کس از هر طبقه ای از اجتماع که صاحب بینش و ذهن نقاد بود همگی، کم یا بیش، در آن نهضت شرکت داشتند. این جنبش بزرگ که کانون اصلیش ایتالیا بود - نخست در جامعه های لاتین و سپس در سراسر اروپا توسعه یافت. در هر جامعه ای نمایندگان برجسته ای بوجود آورد که در اشاعه آن افکار خدمتگزار بشریت بوده اند.

کانتهمیر شاهزاده ملداوی و دانشمند اومانيسم، معرف آن جریان تاريخی در رومانی بود. توجه او به فرهنگ اسلامی نیز جنبه‌ای است از همان وجهه نظر جامع اومانيسی او. زبانهای متعدد اروپائی از جمله یونانی و لاتین را آموخته بود و به زبانهای فارسی، عربی، ترکی تسلط داشت. به سبب آشنائی با دانش اسلامی و بعنوان فرهنگ‌شناس برجسته عصر خود در آکادمی علوم برلین که اساس آنرا «لایبنیتز» فیلسوف نهاده بود، در ۱۷۱۳ عضویت یافت.

کانتهمیر اولین اثر خود را بنام «مباحثه حکیم با جهان هستی یا مناظره روح و جسم» در ۱۶۹۸ در ۲۵ سالگی نوشت. در این اثر اندیشه دور و دراز خود را درباره سرنوشت آدمی در دنیای بی‌انتهای هستی پرورانده است. در ۱۷۰۵، کتابی با عنوان مجازی «تاریخ هیروگلیفیک» پرداخت. در این اثر مباحثی از مسائل اجتماعی را آمیخته با بیان طنز آمیز با نظر انتقادی آورد. کتاب معروف خود «تاریخ اعتلا و انحطاط امپراطوری عثمانی» را در ۱۷۱۶ تمام کرد. «اصول آئین اسلام» اثر دیگر اوست که در ۱۷۲۲ در روسیه منتشر ساخت و بالاخره آخرین اثر خود را درباره پیوستگی قومی ایالات رومانی نوشت که با مرگش ناتمام ماند. در این اثر ارزنده، پیوندهای معنوی ملت رومانی و مداومت تاریخی آنرا در رابطه با فرهنگ لاتین مورد مطالعه قرارداد. این اثر در هوشیاری اجتماعی ملت رومانی و همچنین در سیر تاریخ‌نگاری آن تأثیر بسزائی بخشیده است.

کانتهمیر بعنوان فرهنگ‌شناس برجسته زمان خود در فرهنگ اسلامی و ایرانی دست داشت. آثارش سهم عمده‌ای در ارتباط و شناساندن فرهنگ اسلامی در مغرب زمین دارد. بعنوان سیاستمداری که سرزمینش در میانه شرق و غرب قرار داشت، از نظر فکری، استقلال قوم خود را در پیوستگی فرهنگی میان اروپای شرقی و دنیای اسلام میدانست. شهرت اصلی او در اروپا به سبب دانش شرق‌شناسی او بود. او مجذوب فصاحت زبانهای عربی و فارسی بود و توضیحات و حواشی که بر کتاب تاریخ عثمانی افزود، تبحر او را در زبانهای اسلامی میرساند.

کانتهمیر اثری نیز به فارسی نوشته بود ، بصورت سؤال و جواب درمبادی دینی و اخلاقی، که امروزه در دست نیست. این دانشمند رومانی با ادبیات ایران آشنا بود . شاعر ما سعدی را به بزرگی می شناسد . از او بعنوان « شاعر بزرگ ایران شیخ سعدی» یاد میکند . به عقیده صاحب نظران در نگارش « مباحثه حکیم با جهان هستی» از تفکر و جهان بینی سعدی متأثر بوده است و شاید بعضی معانی و تعبیراتی که در آن رساله آورده از «گلستان» گرفته باشد. او حافظ را نیز بخوبی می شناخت و نسخه ای از دیوان حافظ را در کتابخانه معتبرش در قسطنطنیه همیشه حفظ میکرد . در تحقیق مشهور خود «تاریخ عثمانی» درباره تأثیر تمدن ایرانی در فرهنگ عثمانی شرحی مبسوط دارد . همانجا از تأثیر تشکیلات حکومتی ایران در تأسیسات سیاسی عثمانی بحث میکند . مینویسد سلطان مراد اول ، عنوان «خداوندگار» و «ظل اله» را از عناوین سلطنتی ایران گرفت و در کنار سایر القاب سلطنتی جای داد. در نگارش این کتاب از منابع تاریخ نویسان ایرانی به تفصیل آورده و به آنها استناد جسته است .

کانتهمیر در تحقیقات خود روش علمی را با ذهن تحلیل منطقی بکار بست در رساله ای تحت عنوان « بررسی سلسله ها در ربط با قانون طبیعت » (۱۷۱۴) ، فرضیه دوری تاریخ را در رابطه با قانون طبیعی مورد بحث قرار داد . کانتهمیر معتقد بود که جوامع انسانی همچون موجودات زنده سیر طبیعی رشد و تنزل را می پیمایند . همین فرضیه تاریخ است که بعدها دیگران خاصه منتسکیو در مطالعه « علل انحطاط امپراطوری روم » بسط داده است . کانتهمیر تاریخ عثمانی را با همان دید فلسفی نوشت و سیر تحول آنرا از آغاز تا مقدمه انحطاط و تنزل بحث کرد . این اثر را ابتدا به زبان لاتین در ۱۷۱۶ نوشت و بعد به روسی منتشر شد . از ۱۷۳۴ به بعد به انگلیسی، فرانسه و آلمانی انتشار یافت. در قرن هجدهم بعنوان مهمترین منبع تاریخ عثمانی مورد استفاده اهل نظر در اروپا بود . نظرات و تفسیرات کانتهمیر در این کتاب که مربوط به دوره اقامت و مشاهدات او در عثمانی میباشد هنوز بعنوان مأخذ معتبر

تاریخ آن کشور بشمار میرود . یادداشت‌های وسیع و دقیقی که کانتهمیر از تمدن و تاریخ اسلامی ضمن مطالعات خود جمع آوری کرد، اساس نگارش کتاب دیگری بنام «اصول آئین اسلام» گردید. این اثر کانتهمیر بخصوص در شناساندن تمدن اسلام به جهان مغرب سهمی عمده داشته است . در این کتاب اصول اخلاقی ، مذهبی ، فرهنگی و علمی اسلام را مورد بحث قرار داده است . در تمام این مباحث حسن توجه داشته و سهم ایران و سایر عناصر مسلمان را در ایجاد فرهنگ اسلامی شناخته است. کانتهمیر بعنوان دانشمند اومانیست از جغرافیا هم سر رشته داشت . رساله‌ای درباره‌ی اوضاع جغرافیائی سرزمین خود ملداوی نوشت . نقشه مبسوطی هم از ملداوی کشید که با موازین جغرافیائی هنوز معتبر است و اصل آن در کتابخانه ملی پاریس حفظ میشود . نقشه‌ای هم از شهر قسطنطنیه کشید که منتشر شده است . در ارزش علمی آن باید گفت حتی امروز برای مطالعه کنندگان تاریخ شهر قسطنطنیه از معتبرترین منابع است .

جامعیت این دانشمند فرهنگ شناس فن موسیقی را هم در بر دارد . توجه او معطوف است به تئوری موسیقی شرقی و نغمه آن . کانتهمیر در فن موسیقی شاگرد بزرگترین اساتید زمان خود در قسطنطنیه بود. خود نیز بعضی آلات موسیقی مینواخت و خالق مکتبی در موسیقی ترکی شد و شاگردانی نیز پروراند . حاصل این رشته از فعالیت کانتهمیر تدوین کتابی درباره‌ی تئوری موسیقی شرقی است. در این اثر سعی کرد که نت نویسی را در فن موسیقی شرقی متداول سازد . او این نکته را تأکید مینماید که موسیقی ترکی تحت تأثیر موسیقی ایرانی ساخته شده است . در شرح فتح بغداد بوسیله سلطان مراد چهارم داستانی می‌آورد که خالی از لطف نیست .

مینویسد که نغمه و آوای یکی از موسیقیدانان ایرانی در توصیف آن واقعه چنان در سلطان مؤثر افتاد که فرمان به آزادی همه اسرای بغداد داد و بدنبال آن گروهی از موسیقیدانان ایرانی را به همراه خود به قسطنطنیه برد. این خود موجب نشر موسیقی ایرانی در عثمانی گردید .

كانته‌میر در دورهٔ آخر زندگی . هنگام اقامت در روسیه ، چاپخانه‌ای از حروف عربی بآنجا برد تا مطالعات شرق شناسی‌را در آن مملکت نشر دهد و کتاب «اصول آئین اسلام» را در آن دوره منتشر ساخت .

جهان‌بینی كانه‌میر در عصر تعقل یا روشنائی ، كه میراث مكتب اومانيسم را همراه خود داشت شناخته شده است . «ولتر» نماینده برجسته عصر روشنائی در اثر خود « تاریخ شارل دوازدهم » از دوره امارت كانه‌میر در ملداوی به‌تحسین یاد میکند و شرح پیمان دوستی اورا با پطر كییر بتفصیل می‌آورد . بدنبال او كسانی چون «هوگو» و «بایرون» در قرن نوزدهم شاهزاده اومانيست رومانی را ستوده‌اند . نام او در ردیف مشاهیری چون «لایبنیتز» و «نیوتون» در لوحهٔ كتابخانه «سن‌جنویو» پاریس حك شده است .

منابع :

شرح حال دیمیتری كانه‌میر از سری انتشارات یونسكو

تاریخ عثمانی دیمیتری كانه‌میر

شارل دوازدهم ولتر

دائرةالمعارف بریتانیا دوره ۱۱

دنیاى اومانيسم Myron, P. gilmore

تاریخ تمدن اروپا Vern Bullough

سخنرانیها و بازدیدها

در ماه بهمن ۲۵۳۵ آقای پاپازیان محقق فرهنگستان علوم ایران (ارمنستان) که برای مطالعات و تحقیقات به ایران آمده بودند در گروه تاریخ حضور یافتند و با اعضای گروه آشنایی حاصل کردند.

ایشان در سالهای قبل توفیق یافته‌اند که اسناد و مدارک فارسی موجود در مجموعه مائتاداران را در سه مجلد به چاپ برسانند. این اسناد برای مطالعات تاریخی مربوط به عصر صفوی و افشاریه بسیار مفید است.

آقای کنت لوئر استاد تاریخ ایران در دانشگاه میشیگان (آن آر بور) که برای تحقیق و مطالعه مدت یک ماه در ایران بودند در بهمن ۲۵۳۵ در گروه تاریخ حضور یافته و درباره مشکلات تاریخ نگاری مربوط به ایران سخنرانی ایراد کردند و ضمن آن بحث ممتعی را جمع به طرز استفاده از مدارک و عقاید جدیدی را که در متن شناسی اسناد و مدارک تاریخی بمیان آمده است مطرح کردند.

آقای صادق عدنان ارزی استاد تاریخ دانشگاه آنکارا که یکی از محققان برجسته در تاریخ ایران و اسلام و از کتابشناسان درجه اول در رشته معارف اسلامی است در سه سفر اخیر خود در تهران چندبار با اعضای گروه تاریخ ملاقات کردند و درباره مدارک و مآخذ جدید به مشورت پرداختند.

ایشان چاپ کننده تاریخ ابن بی بی و چند متن دیگر است. اکنون هم به چاپ و انتشار تاریخ مجهول المؤلف سلاجقه آناتولی اشتغال دارد.

در تاریخ ۲۴ فروردین ۲۵۳۶ آقای پرفسور آلبرت حورانی استاد تاریخ

معاصر خاورمیانه در دانشگاه آکسفورد طبق دعوت قبلی برای ایراد يك سخنرانی درباره «تحقیقات تازه در تاریخ خاور نزدیک» در گروه تاریخ حضور یافتند .
در این سخنرانی آقای پرفسور حورانی خاطر نشان ساختند که سابقاً دید تاریخ نویسی در مورد خاورمیانه و نزدیک بر اساس تحقیقات سیاسی و دیپلماسی و با توجه به منابع خود اروپائیان و دید تاریخی آنان بوده است اما با تحولی که اخیراً در سبك تاریخ نویسی ایجاد شده است این شیوه تحقیق دگرگون شده، از یکطرف به تاریخ اجتماعی و از طرف دیگر به تاریخ اقتصادی توجه بیشتری گردیده است و در این بررسی تاریخ شهرها و روستاها بطور اخص مورد مطالعه قرار گرفته است.

Ehsan Eshraqi

Le khan ahmad guilani

Sous le règne de Chāh Tahmasb, la province de Guilan, fut la scène des événements d'une grande importance et auxquels les historiens n'ont pas attaché l'importance qu'ils méritaient.

Vers la deuxième moitié du Xe siècle le khân Ahmad khân Guilâni, se souleva, aidé par les autorités locales, contre le gouvernement des Safavides. Bien que cette révolte ait été étouffée, ses conséquences se manifestèrent sur le gouvernement de Safavid de Chāh Tahmāsb I à Chāh Abbās le Grand.

La révolte de Khân Ahmad ne fut pas seulement importante pour ses origines historiques et sociales, mais aussi la personnalité de Khân Ahmad que nous étudions ici, joua un grand rôle dans ces événements.

M. Esmail Rezvani

Les Memorandums politiques du cheykh Fazl-Allah Nouri .

Au cours du règne de Mohammad Ali Chah et durant la première période du parlement national, le Cheykh Fazl-Allah Nouri un des Muftaheds bien célèbre du pays, se souleva en 1907, contre le régime constitutionnel. Se réfugiant ainsi au sanctuaire de chah Abdol-Azim, il s'y lança dans la publication d'une série de mémorandums politiques propageant cette idée que la constitutionnalité était en soi incompatible avec les principes de l'Islam.

Ce journal ayant en tout 21 numéros, fut distribué largement dans la capitale et les différentes provinces de l'Iran et engendra même quelques troubles dans certaines villes. De même, son contenu fit verser beaucoup d'encre dans les milieux politiques et littéraires.

Nous reproduisons ici, une partie de ces documents restés inédits et dans notre introduction nous ouvrons la discussion et pour la première fois dans ce domaine.

Iraj Afshar

Un Contrat d'obligation de L'Atabak Mohmmad.

Il existe à la Bibliothèque Vaziri de Yazd, un manuscrit daté de 693 de l'Hégire et qui contient une série de documents remontant à l'époque des Atâbakâns d'Azarbayjân (Ildiguizides) et de leurs contemporains.

L'intérêt et l'importance de ces documents résident dans les divers renseignements qu'ils apportent concernant les Atâbakâns, leurs royaumes administratifs et politiques, leurs relations avec les Saljukides d'Ispâhân, ainsi que leur attitude envers les autorités locales subalternes et subordonnées.

L'on trouve notamment dans cette collection, un contrat daté de 553 de l'Hégire, conclu entre Mohammad Atâbak (Eldiguzide) appelé jahânpahlavân et l'Amir Sharaf-Al-din le gouverneur et le Commandant des armées locales à Luristân, Khuzistân, et Hamadân. D'après ce contrat l'Atâbak s'engage tout d'abord à maintenir des relations amicales avec l'Amir, de ne point s'unir avec ses adversaires, et de laisser en possession de son partenaire les territoires de Alangushi, Luristân-e-Bâmansuri, Bursuqi, Dunaq et Jurâb. Aussi ces domaines furent cédés à Sharaf-Al-din quand le dit contrat acquit l'approbation de Tughrul-ibn-Arsalân. C'est le texte de ce contrat, accompagné des explications et des notes qui fait l'objet de la présente étude.

Homa Nategh

Les conséquences économiques et sociales du cholera en Iran au 19e siècle

Camus l'écrivain humaniste avait observé que la peste tout en étant la peste, est bien un phénomène «économique et social». L'histoire a aussi démontré que tout épidémie ne se transforme en épidémie que dans une société déjà mal- portante, mal-développée et mal-gouvernée ou la population est mise en quarantaine politique.

C'est le cas de l'Iran Au cours du siècle dernier le cholera ravagea le pays, d'une manière régulière et cyclique. D'ou ses répercussions démographiques, sociales et économiques. Ainsi faisant un avec l'oppression et la misère, le choléra fit partie du grand mal qui régna sur la masse et qui ne pouvait être ccmbattu que Par un action collective et politipue.

Voici l'objet de la présente étude, basée sur archives et documents exclusifs , surtcut sur les archives de la famille Amin-oz-Zarb, mises en notre possession par le professeur Asghar Mahdavi que nous remercions ici sincèrement.

M. Sotoudeh: «The Dervishes of Mazandarān».

The article deals with Dervishes of Mazandaran in the eighth century of Hejri. Mir Qavam-Al-din the leader of these dervishes rose in 750 A.H. We do not have any information about his ancestors but his offspring reigned in Mazandaran to the time of Shah Abbas the Great. At this time they were defeated by him and they were sent to Isfahan and Shiraz.

Abbas Zaryab

L'identification d'une famille aux temps des Arsacides et Sassanides.

Le nom de l'une des sept familles privilégiées des temps des Arsacides et Sassanides, figure dans Tabari sous forme du mot illisible de « هكابد », Or, Marquart (in: ZDMG, 49, P. 635) a essayé de démontrer que ce mot n'était qu'une altération de Sfahbadh. Aussi et au même endroit, Marquart suggère que le mot Anahbadh mentionné par Biruni serait une altération de Espahbadh, et par conséquent et d'après lui, Sfahbadh et Espahbadh seraient équivalents de « هكابد », connu sous le nom de Isfahbadhan.

Dans cette étude nous avons essayé d'établir que « هكابد » et Anahbadh sont identiques, et les deux termes ne sont autres que celui mentionné, sous le nom de Nahbid dans «L'Histoire de Tabaristān». De ce fait la famille Anahbadh ou Nahbid Nahapet était une des familles importantes des temps des temps des Arsacides et Sassanides et leur nom était connu même jusqu'à quatrième siècle de l'Hégire dans la région de Jurjān (Dahistān).

TABAE DES MATIERES

- A. ZARYAB: L'Identification d'une Famille
aux temps des Arsacides et
Sassanides.
- M. SOTOUDEH: Les Derviches de Mazandaran.
- H. NATEQ Les consequences Économiques et
sociales du cholera en Iran au
19e siecle.
- E. ESHRAQI Le khan Ahmad khan cuilani.
- I. AFSHAR: un contrat D'obligation d'Atabak
Mohammad (Ildiguzide).
- E. NEGAHBAN: L'histoire et la civilisation d'Illam.
- E. REZVANI: Les memorandums politioues du
cheykh Fazl Allah nourî,

DISCOURS ET DOCUMENTS

- M. T. DANESHPAJOUH: Notes bibliographiques sur
‘Qanun-e-naseri.
- F. NOURAI Dimitri cantemier: un historien
roumain.

